

دموکراسی

آزادی

عدالت اجتماعی

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۹ سرطان ۱۳۷۷ - جولای ۱۹۹۸

تخار و بدخشان را زلزله روید،

خاینان جهادی و طالبی را مردم باید برو بند

صفحه ۲

داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟

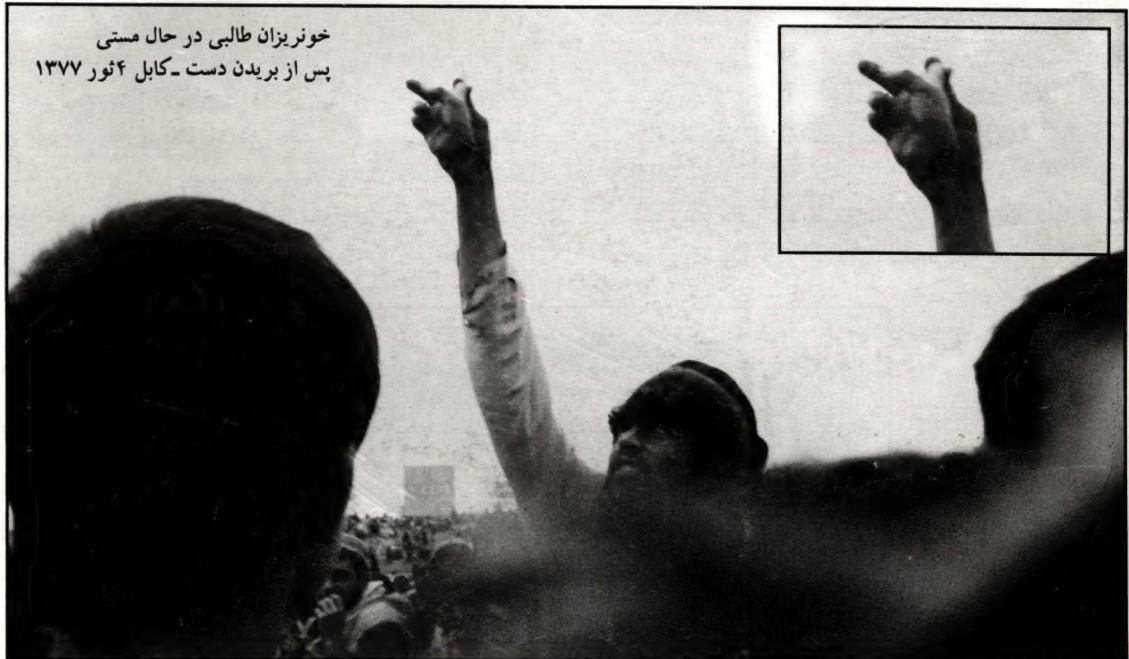
صفحه ۴

«چادر صلح» تورپیکی سنگین به هوا شد

صفحه ۷

بزرگ علوی، نویسنده‌ی بزرگی که در آخری مقدار شد

صفحه ۲۰



عکس از «پیام زن»

امروز تیغ شما و دست مردم محروم ما،
فردا ساطور ما و سر در گرو بیگانگان شما!

تخار و بدخشان را زلزله روید، خاینان جهادی و طالبی را مردم باید بروند



دختری در شوراق که زلزله او را زیر تسلط جنایتکاران بنیادگرا کاملاً تنها و بی‌سرنپناه ساخته است.

باز هم در تخار و بدخشان زمین چاک شد. بیش از ۵۰۰۰ کشته، ده‌ها هزار زخمی و بی‌خانمان و گرفتار صدها درد بی‌درمان دیگر، در زیر تاج و تیغ بنیادگرایان، فریاد استمداد آفت‌رسیدگان، در انفجار بم‌های طیاره‌های طالبان گم شد. زلزله را هر دو طرف خاین جهادی و طالبی برای دریدن یکدیگر به فال نیک گرفتند. بخش اعظم کمک‌های ناچیز جهانی طعمه‌ی ازدهای جهادی و طالبی شد. امریکا و متحدانش فقط در اندیشه‌ی فعال نگهداشتن ماشین جنگی سگ‌های شان اند ولی در مقابل فاجعه‌ای طبیعی که از توده‌های تیره‌بخت و نه مزدوران، قربانی می‌گیرد، تماشاگری بی‌تفاوت باقی می‌مانند. اگر این زلزله در گوشه‌ای از امریکا رخ می‌داد آیا «نامساعد» بودن آب و هوا و «صعب» بودن راهها مانعی به شمار می‌رفت؟

هیچ مقدار آه و اشک و ابراز «تسلیت» قادر نیست بعد زخم‌های تازه به تازه‌ی مردم سوگوار تخار و بدخشان را بنمایاند. تا وقتی که گلیم باند‌های بنیادگرا از هر جنس آن برچیده نشده و دولتی مرکزی دموکراتیک در کشور جهنمی شده‌ی ما استقرار نیافته، قهر طبیعت همیشه هلاکت‌تر و مصیبت‌زاتر خواهد بود.

مقدرات خاینان بنیادگرا در دست امریکا و غیره قدرتهاست

سیلی سختی بروی شان نواخت. مطبوعات پاکستان نوشتند که در جریان مذاکرات هر وقت دو طرف سگ و پشک با هم قهر می‌نمودند، سفیر امریکا سررسیده و آنان را دوباره روبروی هم می‌نشانند.

اظهار نظرهای هر دو طرف پیش از شروع مذاکرات، بیانگر عمق دروغ‌گویی و تزویر آنان است. «پیام‌زن» همیشه گفته که

خاینان جهادی و طالبی برادران سکه‌ی یکدیگراند و سگ جنگی بین آنان امری طبیعی و فقط بر سر استخوان‌قدرت و ثروت‌اندوزی و ستمکاری بر مردم می‌باشد. به اصطلاح رئیس هیأت ۹ نفره اتحاد شمال مولوی فضل‌هادی شینواری گفت: «دیدار فعلی دیدار دو برادر است که مدت زیادی از هم جدا بوده‌اند!» لیکن نماینده طالبان،

در اپریل سال جاری، میهنفروشان طالبی و جهادی به فرمان امریکا در اسلام‌آباد بدون قید و شرط وارد مذاکره شدند. طالبان قبلاً سه موضوع را پیش شرط هرگونه مذاکره با برادران جهادی شان اعلام کرده بودند: (۱) به رسمیت شناخته شدن «امارت» طالبان، (۲) خلع سلاح ائتلاف شمال و (۳) آغاز مذاکره «علما»ی کمیسیون مشترک. اما به مجردی که پای کاکاسام شان در میان آمد «طلبه کرام»

هرگونه قید و شرط رادر جیب شان گذاشتند. طرف خاینان جهادی با این مذاکرات چندان چیزی را نیاختند زیرا وابستگی گروههای آن به هندوستان، فرانسه، ازبکستان و روسیه دیگر مسئله‌ای پوشیده نیست، رقصیدن به دهل امریکا را افتخار دانسته و به طالبان هم می‌فهماند که هنوز امکان دلربایی از امریکا را دارند. اما روی طالبان برای هزارمین بار سیاه شد که بطرز مضحکی



از عدم وابستگی صحبت می‌کردند ولی مذاکرات تحت امر امریکا

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۹ سرطان ۱۳۷۷ - جولای ۱۹۹۸

درین شماره:

- ۴ داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنت اجنت؟
- ۸ گزارش هایی از سرزمین اسیر سگ جنگی و دار و تحقیر
- ۱۴ ددینی توپیر جوله
- ۱۶ پاینده باد انتشار «راهنما»!
- فتانه گیلانی دیگر چادرش را پیش پای خاینان بنیادگرا نمی اندازد؛
- ۱۷ «چادر صلح» تور پیکی سنگین هم به هوا شد!
- ۱۹ طالبان، کیفیت ترین ریا کاران یا بی شرم ترین دروغگویان؟
- ۱۹ خاینان بنیادگرا و پجیرو و پای خر
- ۱۹ مزدوران افغانی بنیادگرایان یا کستانی
- ۲۰ بزرگ علوی، نویسنده ای بزرگ که تا آخر بزرگ نماند
- «پیام زن» چرایی در شقیقه ی جنایت پیشگان جهادی و طالبی است؟ «پیام زن» چرا مورد تنفر و حمله هیستریک «فرهنگیان» سازشکار و تسلیم طلب است؟ .. ۲۲
- ۲۳ بی بی حاجیه کلاوس ریا کار یا نادان؟
- ۲۴ ۸ مارچ روز جهانی زن
- ۲۵ طالبان حیات خود را در زرع و قاچاق مواد مخدر می بینند
- ۲۶ مسابقه تسلیحاتی پاکستان و هند به بهای تشدید فقر و فاقه توده ها
- ۲۷ میلیون ها گرسنه در فراوانی امریکا
- ۲۸ پیام زن و خوانندگان
- ۴۶ چرا امریکا و اکسین «ایدز» تولید نمی کند؟
- ۴۷ کی دروغگو است، قاضی حسین یا موالد جنایت پیشه ی افغانیش؟
- ۴۷ و حالا سیلی پدر درجه یک خاینان جهادی به روی طالبان
- ۴۷ طالبان را سی آی ای به میدان آورده است
- ۴۸ خنجری بر حنجره ی دژخیمان
- ۵۳ کدامیک اسلامی است، دولت ایران یا طالبان؟
- ۵۳ موسیقی و خمینی و طالبان
- ۵۴ گلبدین در لیست مزدوران امریکا
- ۵۴ ناله ی یک نوکر چخ شده
- ۵۵ بادار یکیست فقط لطفش کم شده
- ۶۷ برخی فعالیت های «راوا»



آدرس جدید ما بروی شبکه جهانی اینترنت:

<http://www.rawa.org>

بست الکترونیک:

rawa@rawa.org

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O.BOX 374
QUETTA
PAKISTAN

حساب بانکی برای رویه پاکستان:

MRS. A. ZAFAR
A/C NO.12416-12
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH
QUETTA-PAKISTAN

داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟

می‌خواستیم در اول نوشته داکتر اکرم عثمان را چاپ کنیم ولی از آنجایی که وی آن را در جهادی‌نامه‌های «فردا» و «امید» انتشار داده و نیز از آنجایی که قسمت‌های زیادی از آن در خلال پاسخ ما نقل شده است، چاپش را زائد دانستیم.

نویسنده‌ای تسلیم طلب و نویسنده‌ای مبارز

«کاندید اکادیمسین» را دیده‌ایم که چگونه به منظور توجیه تسلیم‌طلبی خود مقابل بنیادگرایان، اولاً به گاندی‌گری روی می‌آورد - بعدتر خواهیم دید که کار ازین گذشته و ایشان خود را به مثابه «گاندی‌جی» وطنی می‌آراید - و سپس برای محکم کاری گورکی را به شفاعت می‌طلبد. و با همین شیوه نامه‌اش را با اشاره به پرویز صیاد هنرمند ایرانی آغاز می‌کند. همه نوشته‌های افشاگرانه‌ی «پیام زن» را به قلم «صمد» وانمود می‌سازد تا او را در قیاس با «صمد و اژدها» ی پرویز صیاد، به زعم خود «تمسخر» نموده و بسان برادر ترشیرش، این طعنه پست و طالبی خود را هم پراند که نوشته‌هایی که از چهره خود او و سایر نوکران «فرهنگی» پوشالیان پرده برمی‌گیرند از صمد نام است و نه از نویسنده یا نویسندگان زن! حال آنکه «پیام زن» فقط یکبار مقاله‌ای از صمد انتشار داده است. می‌نویسد:

«... هر چند اطلاع داریم که چند تا شیخ بیروت پر عرقه و میان سویه، با عبور رندانه و مهیلا نه از زیر کمان رستم، شده اند گل غتی، گل ملی و شاه پیری - انقلابی نماهای مفتن - نه مرد دنیا، نه زن آخرت.»*

بدینگونه برای او غیر قابل تصور است، تحمل نمی‌تواند و دون شأن خود می‌داند که در افغانستان زنانی هم تا آن حد رشد یافته باشند که در جریان مبارزه ضد بنیادگرایی، ماسک او و امثالش را با بی‌رحمی پاره کرده و ماهیت شان را به مثابه «فرهنگیان» ی خادی - جهادی یا طالبی برملا

هتوز لگزدن به پوزه‌ی نر شیر، انگارگر از سوی خوانندگان به پایان نرسیده، «پیام زن» جوابی از برادر وی داکتر اکرم عثمان دریافت داشت. هر چند او بسیار کوشیده طوری اکت نماید که گویا نوشته‌های «پیام زن» را علیه «اهل پژوهش و تحقیق» جدی نمی‌گیرد و موجب خنده‌اش است و... اما بهر حال بنظر می‌رسد خنجر افشاگری «پیام زن» کارش را کرده و «کاندید اکادیمسین» را سخت به تیتک درآورده طوری که به احتمال قوی نا آگاهانه مطالبی از خود و کارنامه‌اش در دوران نوکریش به رژیم پوشالی نجیب را ذکر کرده که نه تنها بر گفته‌های ما صحه می‌گذارد بلکه بُعد و عمق محکومیت او را با مثابه یکی از پر لکه‌ترین چهره‌های «فرهنگی» اشغالگران روسی و سگان پر چرمی و خلقی آنان نیز ثابت می‌سازد.

ما زمانی نوشته بودیم که بسیاری از دلان «فرهنگی» روسها و پوشالیان در وقاحت جوهر ندارند و برجسته‌ترین مثال آن را عاقل بیرنگ کوهدامنی می‌دانستیم، اما اینک گویی به داکتر اکرم عثمان مغرور «برخورده» که بیرنگ از دوستی‌هایش با «اندیشه و رزان» حزب میهنفروش و «پایه گذاران حزب دموکراتیک خلق» می‌گوید و او تا هنوز درین باب چیزی نگفته! لب نامه عبارتست از تفاخر به دوستی با نجیب و سرسپردگی به رژیمش. او تنها فرقی که بین خود و میهنفروشان مثل سلیمان لایق، کاوون طوفانی، داکتر اسداله حبیب و غیره باقی گذاشته، نداشتن کارت حزبی است! پس ما بار دیگر با یک پرچمی بدون کارت روبرو هستیم. ولی آیا این کارت نداشتن می‌تواند چاره گر سایه‌های تیره‌ای باشد که بر شخصیت و کارنامه‌ی «کاندید اکادیمسین» ما سنگینی دارند؟

بهرت است یکر است نوشته‌اش را از نظر بگذرانیم.

* - تمامی نقل قول ها کاملاً مطابق اصل است.

ولی آنچه ما نوشته ایم فحش نه بلکه آئینه ایست در برابر تان که از دیدن چهره بی ماسک خود در آن عصبانی شده اید. باری، خانه تان آباد که این اولین «فحش» را که «کاملاً درست است که من عنبره و قلمم را در دفاع از او (داوود) گذاشته بودم...» برحق دانسته اید (به این مسئله خواهیم پرداخت)

«فحش» دوم: «داکتر اکرم عثمان در عهد سبطیه کیفترین جنایتکاران تاریخ افغانستان چگونه مثل هر پرچمی یا نوکر پرچمی که از تخت و بخت پایین افتاده باشد، در کسوت واعظ و احمق بی خبر از دنیا درآمده و بدون ذره ای افشاگری علیه دارو دسته های خائن جهادی و طالبی، برای صلح دعا می کند تا اگر خدا بخواهد در صورت آشتی جانان اسلامی، قلم و حنجره خستگی ناپذیرش را در گرو این یا آن باند فاشیستی مذهبی گذارد.»

مگر دروغ آورده بودیم و فقط «فحش» است؟ مگر شما در برابر جنایتکاران بنیادگرا «غسل تطهیر» نگرفته و «گذشت» و «همدلی» با این کیفترین خائنان را موعظه نمی کنید؟ و آیا این وچ کردن بیشتر جلادان علیه مردم کاردخورده ی ما نیست؟

«فحش» سوم: «لکه های خون مردم و روشنفکران آزادیخواهی که مرگ را پذیرفتند اما در برابر روسها و سگهای آنان سرفرو دنیاوردند، از دامن شما آقای داکتر اکرم عثمان و اغلب آن

سازند.* ما به این فرهنگ و تربیت ضد زن «نرشر» و داکتر اکرم عثمان و همراهان پاسخی نمی دهیم چرا که در مبارزه به مراتب حادثه علیه خائنان ضد زن شما تا دندان مسلح جهادی و طالبی مواجهیم که جایی برای زیاد جدی گرفتن چاکران نویسنده و شاعر آنان درین زمینه باقی نمی گذارد.

ولی نکته ایست که داکتر اکرم عثمان بهیچوجه حق ندارد از پرویز صیاد یاد کند که هم اکنون در جبهه ضد جمهوری اسلامی قرار دارد و هنرمندان و مردم ایران را به پیکار برضد رژیم ایران فرا می خواند و نه صلوات فرستادن به جناح های متخاصم آن.

او در مصاحبه ای با «کیهان» چاپ لندن ضمن رد نثرها و شعرهای خنثی، گفته بود: «ترجیح می دهم همبرگر فروشی کنم اما فلم خنثی نسازم.» در حالیکه نویسنده وطنی ما پس از سالها پرچمی گری، اکنون خنثی نویسی پیشه کرده، به طرف باند خائین ربانی لم داده و برای جلادان بنیادگرا تعویذ صلح می دهد تا برادرانه و به اتفاق هم به ریختن و مکیدن آخرین قطره های خون مردم کوشیده و آخرین خشت و سنگ وطن را به صاحبان خارجی شان اعطا کنند. به جای پرویز صیادها، خوبست نویسنده ی ما به «برادر» رهنورد زریاب، «برادر» نرشر نگرارگر، «برادر» عسکر موسوی و... استناد جوید که مناسب و با معنی خواهد بود.

«فحش» است یا واقعیت؟

داکتر اکرم عثمان مانند شرکاء از همان اول شروع می کند به فغان برداشتن که «پیام زن» «بی توجه به نزاکت و نفاست زبان ادب پرور و ادیب پرور ما ناگفتنی ترین فحش ها را نثار اهل پژوهش و تحقیق» می کند.

آیا راست می گوید؟ خوب است «چسناله های داکتر محمداکرم عثمان برای صلح» در شماره ۴۶ را ببینیم که یک یک «ناگفتنی ترین فحش ها» به وی کدام ها بوده اند.

«فحش» اول: «در دوران استبداد سردار داوود، حنجره و قلمش را به رژیم پلیسی او سپرده بود و در دوران تجاوز روسها نه تنها از نظر کی جی بی و مزدوران پرچمی و خلقیش نیفتاد بلکه همانند بسیاری از نویسندگان و شاعران دیگر بجای پیوستن به مبارزه آزادیخواهانه، آرمیدن در بغل اشغالگران و سگان وطنیش را ترجیح داد.»

در این پراگراف «ناگفتنی ترین فحش ها» کجاست؟ شما خوب می دانید که به کدام چیز فحش و «ناگفتنی ترین فحش ها» می گویند. به یقین دیده اید که بطور مثال نوشته دوست نرشر تان پر از فحش بود؛ نوشته ارجمندی دیگر تان لطیف پدرام در «هفته نامه کابل» علیه ما سراپا فحش بود و از بی ناموسانه ترین فحش ها و به همین ترتیب جمیع حملات مطبوعات برادران بنیادگرای شما علیه «راوا» فحاشی هایی است در سطح پست فطرتی خودشان.

* - «گپ دادن» آقای اکرم عثمان بسیار جالب و نمونه ای است: «ستر و افقهای شما پشت جماعتی از خواهران عقیف و شریف ما در کوبته، بدترین شکل بازی سیاسی است، آنهم با شگردی بسیار بی ادبانه، که دون شان آن خواهران بلندقدر و بلندنظر ماست. زبان پاک آنها زبانی دیگر است.»

چون ما، شما را نوکر دیروز روسها و پوشالیان و مجیزگوی امروز خائنان بنیادگرا می دانیم، بناء پشت این موضوع نمی گردیم که در همین چند سطر بالا بقدر میزان تربیت ضد زن خود را نمایان ساخته اید. لیکن می خواهیم پیرسیم شما که با میهن فروشان پرچمی کلان شده اید، آیا آنقدر شهامت دارید که وقتی پی برید که هر چه را از «پیام زن» در افشای خود شنیده و خواهید شنید از آن «جماعتی از خواهران عقیف و شریف و بلندقدر و بلندنظر و زبان پاک» است، آنقدر شهامت دارید که خجالت و ندامت تان را از ابراز اتهامات و تحقیرهای جهادی ضد زن علیه ما اعلام داشته و نتیجتاً بر تحلیل ما از شخصیت خود - بازوی دیروز پوشالیان و امروز بنیادگرایان - با یک خطیبی کشیدن رسمی در همان سویدن در حضور چند خواننده ما، صحه گذارید؟ اگر جواب مثبت باشد، بفرماید پاکستان و در یک گردهمایی یا تظاهرات ما شرکت کنید تا ببینید آن «خواهران عقیف و شریف و...» چگونه به قول نرشر تان «سیر و پودینه» شما را، مفصلتر و با لحنی آتشین تر از نوشته هایی که تا کنون دیده اید، برخواهند شمرد. آیا به این ترتیب، جرثومه تحقیر زنان «راوا»، یکبار و برای همیشه از خون و روان شما رخت خواهد بست؟ بهر حال دعوت ما جدیت آقای «کاندید اکادمین».

همدمی شما با نجیب چنان موهن و متعفن است که زبونی فوق الذکر را هم تحت الشعاع قرار می دهد.

اناتومی یک خود فروخته

شما از همان بدو حسرت خوردن از دوران نوکری تان برای نجیب خراب کرده و درستی «ناگفتنی ترین دشنام ها» ی ما را تصدیق می نماید:

«در مواردی با هم همتا و در

مواردی سلیقه های متفاوت

داشتیم ولی هیچگاه از او زبانی به

من نرسیده بالکس...»

جای خرابی تان را

فهمیدید؟ فکر نمی کنیم. آیا تا

زمانی که از یک خاین جلا

«زبانی» به خود آدم نرسد،

می توان او را ستود؟ آیا اینجا ما و

تمام خوانندگان شریف ما حق

ندارند با نواختن سیلی های

سختی بروی شما بگویند: ای

«کاندیدا کادیمسین» وقیح،

درست است که نجیب به تو

زبانی نرسانده اما «زبان» آن

جاسوس به صدها هزار و

میلیونها همکشورت چطور؟

کابوس خاد و خادها که آن

جنايتكار سرپرستيش را داشت

تاحال وسال های دیگر با وصف

سلطه ی دهشتبار جهادی و طالبی، از ذهن زنان و مردان داغ دیده ی وطن ما نخواهد رفت.

شما اکرم خان عثمان با این گفته، خود را آدمی نشان می دهید عامی، بی شعور و بی غیرتی که اگر دژخیمی سر هزاران هممنوع بی گناهش را ببرد اما به روی او لبخندی زند، او سگ دژخیم شده و ناز و تکبر می فروشد.

تلافی مشکلات وجدان شما و نرشیر «منور» در اینجا نیز جلوه دارد. او با فرومایگی خاصی ضدیت ما را با بنیادگرایان ناشی از آن می داند که ما از قربانیان تجاوز آن بی ناموسان بوده ایم و از آنجایی که جنايتكاري بنیادگرایان مشمول حال خودش یا فردی از خانواده اش نبوده بناءً پاسدار درگاه شان می شود. و حال شما هم ضدیت ما را با نجیب و رژیمش از سر «زبانی» باید تلقی کنید که مشخصاً از وی دیده ایم و چون به خود شما از او «زبانی» نرسیده، لابد باید دعا گویش

نویسندگان، شاعران و هنرمندان فرومایه ای زدوده نشده که طی ۱۴ سال جنگ مقاومت، با عضویت در مؤسسات به اصطلاح فرهنگی و قدم زنی در نشریات پوشالیان و زیارت روسیه و اقامار از زندگی لذت می بردند.»

کجایش «ناگفتنی ترین فحش» است و غلط؟ این حرف ها را هزاران بار تکرار خواهیم کرد. این طبیعی است که شما و شرکاء ما را بخاطر پاره کردن نقاب های تان دشنام بدهید. اگر غیر از این می بود عجیب بود. فقط یادتان باشد

که آنچه در مورد شما نوشته ایم حرف دل تمام نیروها و افراد ضد بنیادگرا و ضد میهن فروشان و در واقع اکثریت مردم ماست. ما تردیدی نداریم که این حقیقت هولناک را خود هم دریافته اید ولی همانطوری که هیچ جلا د جهادی و طالبی و هیچ مرتجع و خون آشام دیگر به دلخواه خود از سریر خون و خیانت پایین نخواهد آمد، بسیار کم واقع شده که روشنفکران دست آموز رژیم های مختلف خاین و میهن فروش به آسانی و بدون حرامزادگی، حیا به خرج داده، سکوت اختیار کنند و بخاطر سزای اعمال شان هر چه چوب بخورند آه نکشند. آنان چون در درجه اول بی شرم اند،

بنابراین می توانند به راحتی پوست پشک به رخ خود کشیده و به «دفاع» از خود برآیند که طبعاً به رسوا شدن بیشتر شان می انجامد.

ادامه نقل قول آوردن از «چسناله های...» شما چه فایده؟ ما هیچیک از صفاتی که شما را به آنها موصوف نموده ایم نه تنها خطا و اضافی نمی دانیم بلکه ضمن موکداً مناسب دانستن آنها باید اذعان کرد که با توجه به حقایق تازه ای که در نامه بر ملا ساخته اید، اجازه بدهید بگویم که شخصیت شما نازل تر و حقیر تر از آن بوده که ما حدس می زدیم.

ما خطاب به رهنورد زریاب نوشته بودیم که صرف نظر از سایر گپها همین که از داشتن لقب «کارمند شایسته فرهنگ» عار نمی کند، میزان عزت نفسش را به نمایش می گذارد. ولی نقل خاطرات

و طندوستی و مردم دوستی بوده باشید که میهنفروش جلا د تا "وسط اتاق آمده" و شما را در بغل گرفته و می بوسید لیکن در همان لحظه حکم زنده بگور شدن صدها آزادیخواه و بیگناه را در پولیگون های پلچرخ صادر می کرد) بعد از پرس و جو از حال و احوال، یاری از جست و فیزهای روزگار نویوانی ما کرد و با دریغ و تأسف گفت: عیف سال های سرمستی و بیغمی که بسیار زود گذشت. (رئیس تان دروغ می گفت، یا اینکه برای او جملات دروغ ساخته اید. سال های "سرمستی" او و یارانش مثل شما، "بسیار زود نگذشت". آن سرمستی ها و خرمستی ها با کودتای ۷ ثور اوج گرفت و ادامه یافت تا فاجعه ۸ ثور، یعنی چهارده سال تمام، آن جاسوس، هرچه عقده از سر شخصیت بیمار و منحرفش و هرچه از خیانتکاری در انبان داشت * علیه مردم ما دریغ نداشت و شما و همدستان نیز در اتحادیه نویسندگان برایش گفتید و نوشتید و سرودید و خواندید و بناء جایی برای تأسف نبود) تا پاسی از شب (بازهم نفرمودید چه ساعتی و آیا نان شب یا به قول نویسنده شهیر رهنورد زریاب "شام" را هم در حضور تناول کردید؟) این سفها ادامه داشت (هزار عیف که این "سخنها"ی جاودانی را مفصلاً مرقوم نمی فرمایید که ثبت تاریخ می شد) تا اینکه سفن از سیاست آورد و ادامه داد که با آغاز سیاست مصالفا ملی و فروج قوای شوروی، هیچ مانعی در برابر همکاری روشنفکران با حکومتش نمی بیند (مگر پیشتر از این، شما و غیره روشنفکران خود فروخته گردآمده در اتحادیه های دست نشاندۀ از همکاری با او و اسلاف خائنش محروم بوده و بخاطر آن چاکری ها حتی به نشان و مدال و لقب ها نمی رسیدید؟) و افزود که من و دوست فوق الذکر من نیز باید از انزوا خارج شویم، و او گذشته را تلاقی خواهد کرد. (این را هم دروغ

بوده و قتل او را بدترین حادثه زندگی و در واقع همچون اغلب اعضای غیرتمند اتحادیه نویسندگان پوشالی، در حد بی پدر شدن تان بدانید. اما کالبد شکافی غرور و شخصیت و منانت ایشان در خاطرات شیرین و فنا ناپذیرش با رهبرش داکتر نجیب اله عیان تر است:

«او عمر یکی از روزها» (کاندید اکادمیسین "جان، کاش می گفتید دقیقاً ساعت چند و مثلاً وضع آب و هوا چطور بود) براریم زنگ زد (خود حضور شخصاً زنگ زدند یا سکرتر مکرترش؟) و عذر آورد که به خاطر مشغله های دست و پاگیر فرصت نکرده که طی این مدت دراز مرا ببیند، اگر می خواهم چه بهتر که به یاد سالهای جوانی دیداری تازه کنیم. (تعارفات شما چه بود، آیا او را "رفیق" خطاب کردید یا "حضور محترم والا رئیس جمهور" یا تنها به نوکر تان و قربان تان گفتن اکتفاء ورزیدید؟ کاش این جزئیات را می آوردید تا خوانندگان بیشتر کیف می کردند و با گوشه ای از چگونگی برخورد یکی از کنفیترین میهنفروشان تاریخ ما با یکی از سرسپردۀ ترین "فرهنگیان" اش، دقیقتر آشنا می شدند) دقایقی بعد موتر آمد (اگر موتر نمی گفتید آدم فکر می کرد برایستان خرگادی فرستاده. چه نوع موتر؟ با دروور کسی دیگر هم بود یا نه؟ ظالم، آخر شما نویسنده اید و قصه را شروع کرده اید پس چه ملحوظی است که از ذکر کامل جزئیات شانه خالی می کنید؟) و مرا به اقامتگاه داکتر نجیب اله برد. (کجا بود؟ ارگ؟ آه، سردار داوود یادتان نیامد؟ شما که آخر معترفید که حنجره و قلم تان را به آن "بزرگمرد میهنپرست" فروخته بودید؟ آیا عرق شرم بر پیشانی تان نیامد که شاید در همین جایی که در برابر نجیب زانو زده اید، افراد حزیش، داوود را با اهل و عیالش تیرباران کردند؟ آیا از خود نفرت نکردید که چقدر بی پرستی و خاین به "بزرگمرد" شده اید که مقابل رئیس قاتلاتش سر خم نموده و از

تقرب به او ننگ نندارید؟) قبلی شار و سرها بود (شادی و سر حالیش از سر مستی بود یا روشن شدن چشمش به دیدن شما؟) و زودتر از من با یکی از دوستان مشترک ما که استاد پوهنتون کابل بود خلوت کرده بود. (این اشاره برای چه؟ یعنی غیر از شما، "کاندید اکادمیسین" و "کاندید محقق" های دیگری هم بودند که با رهبر "خلوت" می کردند و زنجیرش را به گردن می آویختند؟) به مضی دیرنم تا وسط اتاق

اگر چه می شد نویسنده ی ما جریان حلقه بگوش شدن هایش را دریکی دو سطر بیان کند اما از آنجاییکه کودکان می پندارد این تفصیلات پوچ و ننگ آلود برایش «وجهه» ای بخشیده و او را شخص «مهمی» نشان خواهد داد که فقط «پیام زن» برایش بهایی قایل نیست و او را بسادگی از قلم بدستان روسها و میهنفروشان می نامد، عنان دقت و مصلحت را از کف داده و روده درازی ای به خرج می دهد که به هیچوجه به نفعش تمام نمی شود.

آمد و با هم بغل کشی و ربوبوسی کردیم. (چه مرد مؤدب و مهربانی! اما چرا او که ده سال از شما خردتر بود تا دم دروازه نیامد؟ یک روی یا هردو روی هم را بوسیدید؟ حتماً خوب چسب بود، چند دقیقه دوام کرد؟ داکتر اکرم خان عثمان، اگر تصور کرده اید که با ذکر این شواهد حاکی از محبت و اخلاص داکتر نجیب به اعتبار و قیمت تان می افزاید، سخت در اشتباه اید. مردم که اینها را بخوانند بار بار به شما تف و نفرین می فرستند که چقدر باید سست عنصر، عاری از شرف و حس

می نویسد داکتر صاحب. آن سرمیهنفروش اینقدر اطلاع داشت که تا آنزمان چند کتاب شما و همکاران چاپ شده، چه نشانها و القابی بقیه در صفحه (۵۶)

* - رجوع شود به نوشته زوجی میهنفروش موسوم به صدیق و ثریا و نوشته «ثریا و صدیق راهی، پرده دران یا پرده پوشان؟» در «پیام زن»، شماره ۳۱ و ۳۲ جنوری ۱۹۹۳

گزارش‌هایی از سرزمین اسیر سگ جنگی و دار و تمقیر

اسلامی» یاد می‌شد.

● به تاریخ ۲۰ حمل ۷۷ حاجی محمد اسلم که دکان زرگری در نزدیک لیسه مریم دارد در نزدیک خانه‌اش واقع کارته پروان توسط چند طالب مسلح موتر سوار اختطاف می‌گردد. طالبان رویش را با تکه سیاه پوشانده به سوی چهلستون می‌برند و بعد از لت و کوب مفصل خواهان پول می‌شوند. جیب‌های محمد اسلم را تلاشی می‌کنند و ۳۱۰ گرام طلا و مقداری روپیه و دالر بدست می‌آورند. آنان مست از پول و طلاوی را در همانجا رها می‌کنند.

● به تاریخ ۳ حمل ۷۷ در سرک پنج تایمنی نزدیک هتل زرافشان ساعت ۲:۳۰ از موتر لندکروز سفید دو نفر مسلح، یک نفر سبوته بدست و دو طالب عربی و پاکستانی پایین شدند و اعلان کردند که ماچون به حج رفته نتوانستیم بناء پولش را برای فقرا خیرات می‌دهیم. مردم محل وقتی اعلان را شنیدند به موتر مذکور هجوم بردند. عربی و پاکستانی به صورت تحقیرآمیز به دادن پول شروع کردند. وقتی به یک نفر پول می‌دادند موتر حرکت می‌کرد و دسته‌ای از مردم به عقب آن می‌دویدند. دو طالب مسلح و سبوته بدست مردم را با سبوته و قنداق متفرق می‌کردند. بعد از لحظه‌ای دوباره موتر توقف می‌کرد و چند افغانی از شیشه موتر به طرف مردم می‌انداختند و موتر حرکت کرده به جلو می‌رفت. خلاصه این نمایش تحقیر آمیز و مسخره چند ساعت ادامه یافت. در آن جا به وضوح معلوم می‌شد که پاکستانی و عرب چگونه مردم گرسنه و درمانده‌ی ما را به باد استهزا گرفته و ساعت خود را تیر می‌کنند.

● در اوایل حمل ۷۶ ملا غلام سخی پنجشیری که در منطقه چهارقلعه موسی سکونت داشت توسط طالبان بعد از ادای نماز صبح ربوده شد. وی مدتی در کابل زندانی بود و بعداً به قندهار انتقال داده شده که تا آخر جدی ۷۶ در زندان قندهار بسر می‌برد. موصوف را که به سو تغذی و آمیب شدید مصاب شده بود، دوباره از قندهار به کابل آوردند تا با طالبان اسیر قندهاری و هلمندی که نزد مسعود اند تبادل نمایند. مسعود از تبادل سرباز زده در جواب گفته بود که باید با اسیران جنگی تبادل صورت گیرد نه با کسانی که از مسجد و خانه‌ها و سرک اختطاف گردیده اند. طالبان به هدف خود نرسیدند و در صدد آن شدند که یکی از اعضای فامیل غلام سخی را به عوض گرفته و وی را رها کنند. پسران غلام سخی که هدف شوم طالبان را درک کرده بودند همه

کابل

مستوره

مقاومت مسلحانه بر ضد تجاوز کاران طالبی

به تاریخ ۲۱ جوزای ۷۷ طالبان به زور داخل خانه عزیزخان می‌گردند که در نتیجه زد و خورد مسلحانه میان آنان صورت می‌گیرد و عزیزخان دو طالب را به قتل می‌رساند و خود نیز شهید می‌شود. وقتی خانم عزیزخان جسد در خون پییده‌ی شوهر را می‌بیند بلافاصله با بمب دستی به طالبان حمله‌ور شده و سه طالب را جابجا از بین می‌برد. پدر موسفید عزیزخان نیز در همین جریان زخمی شده بعداً توسط طالبان به قتل می‌رسد. طالبان خانم عزیز را بعد از مقاومت بسیار دستگیر می‌کنند که فعلاً تحت تحقیق قرار دارد.

فردای آنروز طالبان از فرط خشمی دیوانه‌وار جسد غرق در خون عزیز را به دار زده و نیز یک تن از دوستان نزدیکش را به اتهام همکاری با وی در استادیوم ورزشی شهر هرات اعدام می‌نمایند.

زمری

طالبان در جنایت دست‌کم از جهادی‌ها ندارند

به تاریخ ۲۱ حمل ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر دو طالب در ایستگاه سرک پنج تایمنی دکانداران محل را جمع و برایشان گفتند: «خوب گوش کنید هر کدام تان اجناس دکان خود را برآورد کرده و مطابق آن عشر و ذکات آنرا بپردازید. بدین منظور به تاریخ ۲۳ حوت به ریاست "عشر ذکات" حاضر و ثبت نام نمایید. اگر کسی نیامد و یا بی‌اعتنایی از خود نشان داد وای به حالش».

در زمان جهادی‌ها این ریاست به نام «جمعیت کار و پرسنل دولت

می‌بیند و فریاد می‌زند که اینان کالای ما را دزدیده‌اند یکی از آنان فرار و دو نفر دیگر را طالبان دستگیر می‌کند. که یکی را همانجا رها می‌سازند و دیگری را به ولایت کابل انتقال می‌دهند. مسئولان ولایت کابل به نوراله می‌گویند چند روز بعد نتیجه فیصله محکمه را اعلان خواهند کرد. نوراله فوری اعتراض می‌کند که من سارق و این دوسیه را قبول ندارم چرا که آنان از هفت نفر زیادتر بودند. نوراله نزد والی کابل می‌رود. والی به وی می‌گوید: «نوراله جان اگر من دست این آدم را قطع کنم بالای زن و بچه او چه می‌گذرد؟» دوسیه جریان دارد و آخر کار تا حال معلوم نیست. اما نوراله و خانواده‌اش از هم اکنون درک کرده‌اند که احکام شریعت طالبی برای افراد غیر طالب است و نه برای مجرمان طالبی.

شیما

بیزاری «طلبه کرام» از پاکی و نظافت

شاهین ۲۲ ساله باشنده شهر کهنه کابل و نگران یکی از سرویس‌های شهری زنانه بود. روزی سرویس از مرکز شهر به طرف تایمنی در حرکت بود که از طرف طالبان توقف داده می‌شود و شاهین را که جوان رشید و در عین حال با نظافت بود به بهانه اینکه «چرا اینقدر لوکس هستی» از موتور پایین انداخته و مورد لت و کوب بی‌رحمانه قرار می‌دهند. بعد او را با خود برده یک هفته زندانش می‌سازند.

«او پدر لعنت‌ها، او سگ‌ها بچه‌ام را کشتید»

● به تاریخ ۲۹ حمل ۷۷ ساعت ۱۱ بعد از ظهر از مقابل ریاست عمومی سره میاشت واقع شهر آرا می‌گذشتم که دیدم مردم اطراف موتوری جمع شده‌اند. وقتی نزدیک رفتم متوجه شدم که پسری حدود ۱۴ ساله با سرو روی خون آلود در داخل موتور پیکپ افتاده و مادر و پدر سرسفیدش بر بالینش گریه می‌کنند. مادرش دست‌هایش را به هم زده و باداد و فریاد به طرف طالب‌هایی که موتور مربوط آنان بوده می‌گوید: «او پدر لعنت‌ها او سگ‌هایگانه بچه‌ام را کشتید چه کار کنم دیگر هیچ‌اولاد ندارم، نان‌آورخانه‌ام بود» اما طالب‌های وحشی بی‌اعتنا به حال مادر بیچاره، سوار بر موتورهایشان محل را ترک می‌کنند.

روزی نیست که چندین نفر در اثر تیز رانی این تازه به دوران رسیده‌های حقیر و پست‌تر از جهادی‌ها کشته یا مجروح نشوند.

بقیه در صفحه (۶۸)

مخفی شدند. غلام سخی که بیشتر از یکماه در شفاخانه وزیر اکبرخان بستر بود دوباره به صدارت انتقال داده شد و چهار روز بعد در آنجا جان داد. به تاریخ ۲ ثور ۷۷ جنازه موصوف را به مسجد قندهاری‌های شهر آرا تسلیم دادند تا به فامیلش تحویل داده شود. جسد غلام سخی به مدت چهار ساعت در مسجد ماند تا بالاخره ملای مسجد به طالبان گفت: «این نفر وارث ندارد تا چه وقت باید مرده در مسجد بماند اجازه بدهید که ما وی را دفن نماییم.» سرانجام طالبان اجازه دفن دادند. بعد تعدادی از طالبان با موترهای خود رفتند و چند طالب غیر مسلح که وظیفه تعقیب وارث غلام سخی را داشتند باقی ماندند. در خانه‌هایی که سوژن فاتحه خوانی می‌رفت نفرگماشتند اما هیچ یک از پسران وی را نیافتند و مراسم فاتحه خوانی را خواهر زاده‌اش به شکل سری انجام داده بود.

غلام سخی وضع زندان قندهار را به خانم و خواهرش چنین نقل کرده بود:

«تمام زندانیان که در قندهار اند سلول‌هایشان فاقد فرش و پر از رطوبت و تعفن است. در یک شبانه روز برای یک نفر یک قرص نان می‌دهند و ز غذا خبری نیست. لت و کوب و شکنجه‌های غیر انسانی آنان همه زندانیان را در مجموع مصاب به امراض مزمن نموده و همگی از این ناحیه رنج می‌برند. هر روز به طور اوسط ۳ تا ۴ نفر زندانی می‌میرند. ما را به تعداد ۴۰۰ نفر که همگی مریض و در حال از بین رفتن هستیم جهت تبادل به کابل آوردند و بعوض ما دهها نفر دیگر را از زندان پلچرخ به قندهار انتقال دادند.»

سید منصور

جزای قطع دست برای دزدان غیر طالب است

در کوته سنگی پائین‌تر از دیوان یگی در بین خانه‌های خرابه یک حویلی نسبتاً آبادتر مانده بود که فامیلی در آن زندگی می‌کرد. بعد از نوزده سال جاری، شبی هفت، هشت نفر خود را از راه دیوار به حویلی انداخته. و به اهل خانه می‌گویند: «شور نخورید، خاموش باشید ما اشتباه اسلحه داریم.» بعد از تلاشی می‌پرسند «پولها و طلاها کجاست؟» صاحب خانه (نوراله) جواب میدهد که پول اضافی نداریم و هرچه هست در بکس‌ها نزد زنهاست. دزدان مسلح، نوراله، پسر و شوهر خواهرش را به زیرخانه برده و با بستن دست و پا و گرفتن کارد بر گلوی شان از آنان می‌خواهند جای طلاها و پولها را نشان دهند در این جریان، دزدان طالبی هرچیز بدرد خور در خانه را جمع کرده و فرار می‌کنند. نوراله همان شب قضیه را به حوزه راپور می‌دهد اما جواب می‌شنود که حالا چیزی نمی‌شود فردا بیاید.

چند روز بعد پسر نوراله در نزدیک پل سرخ سه نفر مسلح را

ای. - مزار

قیام مردم مزار، طلیعه‌ی قیامهای بزرگ دیگر ضد جهادی و طالبی

وزارت داخله یعنی مقر حزب وحدت که دفتر محقق است روان شدند. وقتی افراد مسلح وزارت داخله قیام مردم را دیدند دروازه را بسته و به آنان گفتند: «این شما و این هم وزارت داخله هرچه میخواهید دل تان». مردی به نمایندگی همه به افراد مسلح گفت: «ما با وزیر داخله کار داریم». محقق با تانک و توپ امنیتی خود که در برابر سیل مردم چیزی نمی توانست انجام دهد چنین گفت: «من هم جزئی از مردم هستم. چیزی که شما میخواهید من هم میخواهم شما به تظاهرات تان ادامه بدهید و اگر کسی پیش روی تان را گرفت من در خدمت شما هستم». محقق محیل با حرفهای دروغین اش خود را از چنگ مردم رها نیده از صحنه گم شد.

بعداً قیام کنندگان به طرف «ریاست جمهوری» حرکت کردند ولی «رئیس جمهور» صاحب در دفتر تشریف نداشت. مردم از آنجا بطرف گارنیزون حرکت کردند که قومندان عمومی گارنیزون علم سیاه نیز گریخته بود. مردم با صدای بلند تکرار می کردند «مرگ بر دزدان!»، «مرگ بر جنگ افروزان!»، و.... بعد از طریق لودسپیکر اعلان گردید که همه در جاهای خود آرام قرار گیرند و کسی حرف نزنند. معاون گارنیزون مایک را گرفته و گفت: «شما آینده ساز کشور خود هستید ای کاش همه مردم بپاخیزند و با شعار صلح و آرامی کشور را از بدبختی و جهالت نجات دهند. اگر تنها با من شما می توانید به هدف خویش برسید، من حاضر هستم در صف با شما یکجا با صدای مرگ بر خیانتکاران پیش بروم».

وقتی قیام کنندگان متوجه شدند که معاون گارنیزون هم می خواهد مثل محقق با چرب زبانی های حرامزاده وار فریب شان دهد، روانه روضه گردیدند و در آنجا تصمیم گرفتند که فردا ۴ حمل ساعت ۸ صبح همه شهریان مزار، دکانداران، اهل کسبه، ماموران، معلمان و متعلمان در روضه جمع شده، راه حل مشکلات خود را دریابند. در این اثنا علم سیاه با افراد مسلح داخل روضه گردید و به قیام کنندگان گفت: «من هم همراه شما هستم. در صف شما هستم و از شما دفاع می کنم». بعد قیام روز اول خاتمه یافت.

چهارم حمل ۷۷ ساعت هشت صبح اغلب باشندگان شهر مزار از هر طرف دسته دسته در منطقه روضه گرد آمدند.

نمایندگان هر گذر به نوبت در ستیج برآمده و با صحبت برضد خاینان جهادی و طالبی مردم را تشویق می کردند. در این جریان مولوی ای اظهار نمود: «ما امروز مظاهره خود را با آیات چند از قرآن آغاز می کنیم». ولی هنوز صحبت هایش شروع نشده بود که او را از

به تاریخ سه حمل ۷۷ ساعت ۸ صبح تظاهراتی از مسجد سفید شهر مزار شریف به رهبری حرکت اسلامی که می خواست مردم را علیه حزب وحدت تحریک و نیروهایش را به همین طریق از شهر بیرون کند، شروع شد. اما مردم از این نقشه شوم حرکتی ها خبر نداشتند و اهالی واقعاً فکر می کردند که مظاهره از خود شان است. چون مردم در وضع بسیار بد اقتصادی و اجتماعی قرار داشتند و یکبارگی، گرسنگی، چور، دزدی، تجاوز به ناموس و اختطاف توسط افراد مسلح و ارتکاب جنایات دیگر در شهر از حد گذشته بود، مردم هم منتظر روزی بودند که علیه این جنایتکاران بپاخیزند.

بنابر نقشه حرکت اسلامی ۱۵۰ نفر با شعارهای تکه ای که بر آن نوشته بودند «مرگ بر جنگ افروزان و جنگ طلبان!» به طرف شهر حرکت کردند. آهسته آهسته تعداد شان بیشتر شده میرفت که تا ساعت ۱۲ ظهر بیش از ۳۰۰۰ نفر گردید و همه با دادن شعارهای مرگ بر جهادی، زنده باد قیام ملی، زنده باد صلح، مرگ بر دزدان داخلی و خارجی، ما آزادی میخواهیم، مرگ بر تجاوزکاران به ناموس ملت ما، مرگ بر ایران، مرگ بر پاکستان، مرگ بر امریکا و... پیش می رفتند. به همین ترتیب پیر و جوان چیزی که خواست شان بود به زبان می آوردند و دیگران هم با صدای بلند تکرار می کردند. وقتی تظاهرکنندگان به مرکز شهر یعنی در اطراف روضه رسیدند احساسات شان بیشتر اوج گرفته و تعداد آنان به هزاران نفر می رسید. دیگر روشن بود که رهبری تظاهرات که خواست عمده آن برآمدن تمام نیروهای مسلح از شهر مزار، باز شدن راه های ورودی به شهر و قطع فوری سگ جنگی ها بود، در دست حرکت نبوده بلکه شکل مردمی به خود گرفته است. تظاهرات به قیام ملی تبدیل گردید اما قیامی بدون رهبری و پراکنده. مردم می کوشیدند که خود ابتکار را بدست گرفته و نگذارند افراد تفنگ دار آنان را رهبری کنند. تعدادی از مردم فکر می کردند واقعاً آن روز قدرت بدست شان می افتد و افراد مسلح از شهر خارج خواهند شد. آنان پر شور و مصمم بودند و به همدیگر می گفتند هرکس شعار نمی دهد در مقابل مردمش بی حس است. مردی که اشک در چشمانش حلقه زده بود رو به طرف مردم گفت: «ای مردم امشب زخم از یختم گرفته و از من نان می خواست» و شعار داد که «ما نان میخواهیم» که با حرارت از طرف دیگران استقبال شد.

تظاهرات دقیقه به دقیقه پر شورتر و هنگامه خیزتر می گردید. همه مملو از احساسات هر لحظه می خواستند بر افراد مسلح حمله کنند اما دستهای خالی جلو تهور شان را می گرفت. مظاهره چپان به طرف

ادامه یافت. وقتی افراد مسلح قرارگاه حزب اسلامی که در مسیر راه موقعیت داشت فکر کردند که هدف حمله قیام کنندگان اند، چند ضربه هوایی فیر کردند. ولی مردم آنقدر احساساتی بودند که اگر مسلح می

ستیج پایین کرده برایش گفتند: «حالا وقت این حرفها نیست». فرد دیگری در جریان صحبت های خود گفت: «در شهر شبرغان چون دوستم حاکمیت دارد وضع امنیتی خوب است. اما اینجا که حزب

این اعلامیه از طرف «انجمن معلمان و استادان افغانستان» پخش گردیده که مناسفانه به علت خوانا نبودن فقط قسمت هایی از آن را می آرویم.

«بلخ خون می گیرید»

با سرآغاز بهاران، غرش رعدآسای قیام و تظاهرات شهریان مزار، رنگ دیگری در جو مناسبات تنظیمی - طالبی گشود که مبین خواستهای برحق ملتی سرکوب شده ولی قهرمان ماست.

سرشت و مایه ی این تظاهرات رانفرت عمیق از نیروهای مسلح تنظیمی - طالبی، ضدیت با وابستگی، رد سیاست های حکام منطقوی و بین المللی و ثبوت میلان به حق تعیین سرنوشت مردم توسط مردم تشکیل می داد. چون قیام و تظاهرات چهارم حمل را خواستهای برحق توده های ملیونی، محتوای عمیق و دقیق می داد، بناً مضمون آن حتی برای سرویس های خبری هیچ کشوری خوش آیند نیفتاد تا از آن تذکری به عمل آرند.

انجمن معلمان و استادان افغانستان به تمام احزاب، جریانات، شوراها ی ملی و مترقی و معتقد به دموکراسی واقعی، عناصر دموکرات، روشنفکر و آزادخواه که از وضع موجود رنج می برند هشدار می دهد که: هرگاه در قبال سرنوشت این ملت با پایمردی و ایمان قوی به پیروزی حتمی برخورد ننماییم در مقابل مادر وطن که چهره اش را غبار هیاوی شایان هرزه مکدر و مغشوش ساخته است سخت مسئول خواهیم بود. جان بچت کردن، افسوسهای ملتسمانه خوردن و حرف پراکنی های روشنفکرانه در زیر سقفهای مهاجرت مسئولیت ما را کاهش نمی دهد. میهن از ما علاوه بر ایمان استوار، صداقت و خوصله مندی در راه مبارزه، گذشته های اصولی را متوقع است. دشمن!

... این را نیکو بخاطر بسپار که مردم ما سیلابهای خون هایی را که خلقیها، پرچمیها، اخوانیها و طالبان در این وطن برپا کرده اند، هرگز از یاد نخواهند برد و زود یا دیر حساب آن را با شما موالید بیگانگان پاک کردنی هستند. چنین روزی دور مباد!

در اهتزاز باد درفش گلگون رنگ مزاریان در عید بهاران!
نگذارید فریادهای خونین مردم شریف مزار در آن محدوده بخشکد!
مرده باد وابستگی و مرگ بر داره های دزدان تنظیمی - طالبی!
مرگ بر دشمنان دانش و پیشرفت و زنده باد آزادی و دموکراسی!

انجمن معلمان و استادان افغانستان

۸ حمل ۱۳۷۷



وحدت حاکم است چور و چپاول وجود دارد» که او را هم مانند «مولوی صاحب» از ستیج پایین کردند. سپس یکی از استادان پوهنخشی طب بلخ پشت میز خطابه آمده و با سخنان انقلابی مردم را به پایداری در قیام فراخواند که با استقبال گرم قیام کنندگان مواجه شد. وی از همان لحظه به مثابه وطندوستی دلاور برای مردم مطرح شد.

بعد از شکست قیام استاد مذکور با چند تن از محصلان پوهنتون ربوده شده، مورد لت و کوب اوباشان جنبشی و جهادی قرار گرفته و به زندان انداخته شدند. طبق اظهار شاهدی عینی آنان را چند روز جهت تداوی زخم هایشان به شفاخانه انتقال داده بودند.

به همین ترتیب فردی که میخواست قیام را مربوط به یکی از نیروها قلمداد کند از ستیج به زیر کشیده شد ولی آنانی که علیه جنایتکاران جنبشی، طالبی و جهادی از حقوق و خواست های مردم سخن می گفتند در دل مردم جای می گرفتند.

راهپیمایی به سمت غرب شهر یعنی به طرف قرارگاه استادعطا قومندان مشهور جمعیت اسلامی

**ایمان و اتکای تبهکاران طالبی و جهادی و گلیم جمعی سلاح است
که هر وقت از آن محروم شوند عمر ننگین شان هم بلافاصله به پایان می‌رسد**



رهزنان مسلح جهادی
ازداره برهان الدین ربانی
در راه جهاد با برادران
طالبی شان.



طالب بچه‌ها بجای
مراعات نظافت خود، به
«نظافت» اسلحه شان
توجه مبذول می‌دارند.



گلیم جمع‌های دوستی
در آغوش سلاح‌های شان.

کرد: «روز قبل که در جیبش مبلغ ۲۰۰۰۰ افغانی داشت آنرا هم نیم‌کیلو زردک خرید آنروز وقتی از خانه می‌برآمد بچه‌هایش دورش را گرفته گفتند پدر حتماً نان همراهیت بیاوری. اما آنان به جای نان جسد خون‌آلودش را تحویل گرفتند.»

چهارم حمل شهر مزارشریف به شهری خون و آتش مبدل شده بود همه نعره می‌زدند «مرگ بر جهادی‌ها!» مردم از چهار سمت در محاصره سگان درنده بودند که نمی‌توانستند با دست خالی با آنان مبارزه کنند. وقت مردم شهید دادند خشمشان صد چند شد و غریویشان شهر را می‌لرزاند. مردم شعارهای دست داشته خود را با خون غلام شهید سرخ و دوباره بلند نمودند.

قرارگزارش، امر فیر از طرف محقق به استادعطا قومندان جمعیت اسلامی داده شده بود. آنانیکه امر استادعطا را عملی کردند حاجی اسحق و حکیم پیکاجی مربوط جمعیت اسلامی بودند. مردم همه فریاد می‌کشیدند «ما قاتلین را می‌خواهیم و تا وقتیکه آنها را به جزای اعمالشان نرسانده‌ایم از این جا نمی‌رویم». ساعت ۴ بعد ظهر بود که علم‌سیاه قومندان عمومی گارنیزون آمده و به مردم گفت: «من به شما قاتلین را می‌سپارم شما با من بیاید». مردم در اول فکر کردند که واقعاً علم‌سیاه با آنان است اما وقتی متوجه شدند که او هم آنان را فریب می‌دهد حرف او را نانشنیده گرفته دوباره به سوی قرارگاه جمعیت رفتند. وقتی جهادی‌های خاین دیدند که سیل مردم توفانی تر می‌شود، دست به لت و کوب زده و بیش از ۱۰۰ نفر را زندانی کردند. به این ترتیب حوالی ساعت ۵ شام تظاهرات بزرگ و بی‌نظیر از هم پاشید.

شب از رادیو و تلویزیون مزار اعلان نمودند «امروز که چند تن خاین و وابسته به طالبان دست به تظاهرات زده بودند تعدادی از آنان کشته و تعدادی دیگر اسیر گردیدند.»

تعداد قیام‌کنندگان در روز دوم به بیش از ده هزار نفر می‌رسید. شکست قیام را می‌توان به آسانی در سه علت اساسی ذیل دید:

- ۱- نبودن یک سازمان رهبری‌کننده انقلابی و با تجربه.
- ۲- اعتماد به این و آن سگ وابسته به این و آن باند جهادی.
- ۳- نفوذ تعداد زیادی عناصر سازشکار، محافظه کار و جبون در صفوف مردم.

در رختن نوشتن گزارش‌ها با آنکه دلم سخت افسرده است، این شعر زیبا که نمی‌دانم سراینده‌اش کیست به یادم آمد:

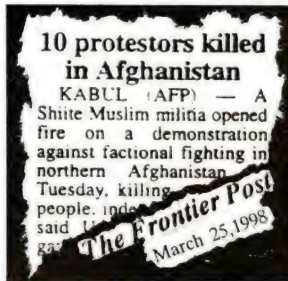
**بین‌بین
گل سرخی میان باغ شکفت
به دست خصم تبهکار اگر چه پرپر شد
به ما نوید بهاران دیگری را داد
و خصم بر آشت.**

بودند قرارگاه را از ریشه به دیگر روی می‌کردند. با وجود فیر راهپیمایی ادامه یافت. در نزدیک قرارگاه جمعیت اسلامی از بالاخانه و از دروازه پوسته بالای مردم توسط پیکا فیر گردید که جوانی به نام غلام به پیکاجی حمله کرد و با مشت در دهنش کوفت اما میل ماشیندار در گردن آن قهرمان برابر شد و با اصابت گلوله در گلویش در راه آزادی و آرامی مردمش جان باخت. به علاوه غلام ۸ تن دیگر به شهادت رسیده و ۱۶ نفر زخمی گردیدند. در جمع کشته‌شدگان فردی تقریباً ۵۰ ساله باشنده باله یادگار بود که خانمش بعد از شهادت وی به مردم قصه

ده تظاهرکننده در افغانستان

به قتل رسیدند

کابل خبرگزاری فرانسه - ۲۰۰۰ تن اعتراض‌کننده در خارج وزارت داخله و بانی در مزار شریف گرد آمده بودند تا علیه جنگ‌های قومی که از طرف تنظیم‌ها دامن زده می‌شود اعتراض نمایند. ملیشاهای شیعه حزب وحدت برآنان آتش گشودند که اقله ۱۰ نفرشان به قتل رسید. اعتراض‌کنندگان شعار می‌دادند که کلیه نیروهای مسلح مربوط به تمام تنظیم‌ها از شهر مزارشریف خارج شوند.



اگر در دورافتاده‌ترین نقطه دنیا بینی چند نفر خون می‌شود، رسانه‌های جمعی معروف بلافاصله و با آب و تاب خبرش را انتشار می‌دهند. اما گزارش قیام چندین هزار نفری در مطبوعات و رسانه‌های برقی دنیا و حتی پاکستان یا هیچ انعکاس نیافت یا اینکه بسیار کوچک و بی‌اهمیت وانمود شد. و این طبیعی است زیرا برای قدرت‌های جهانی و منطقه ناگوار بود که می‌دیدند توده‌ها بطور خودجوش علیه چاکران پست آنها شوریده‌اند و آن را در قدم اول سیلی‌ای به روی خود می‌دانستند. (پیام زن)

دوهمه برخه

د دیني توپیر جوله

ژباړه له «ایران زمین» د ۹۷ گڼی ضمیمی څخه

د «مرتد» په اړه حکمونه

کېد خپل مذهب سره سم کړه وپړه کوي». اشاره مو وکړه چې دا یو تش په نامه امتیاز دی او دا خبره د خمیني په فقهی فتوا گانوکی په څرگند ډول لیدل کیږي. د هغې ژمنی سره سم چې د مجلس او مقننه قوی په گډون د رژیم ټول ارکان یی د خمیني له «فقهی» او فتوا گانوسره لری، په پا گه کیږي چې دغه فتوا گانې د مسلمانانو په گډون د ټولو ایرانیانو حقوق او درناوی، په هر دین پوری چې اړه ولری، گواښوی. د خمیني په فقهی کی د ټولنیزو حقوقو او درناویو گواښل په لاندی ډول دهغه د فتوا گانو په بیلگی کی لولو، له اسلام څخه مخ اړونکی په دوو ډلو ویشل کیږي: «فطری مرتد» چې تل مسلمان وو او وروسته بیا له اسلام څخه اوریدلی وی، او «ملی مرتد»، چې له یوه بل دین څخه اسلام ته راغلی او بیا ورڅخه بیرته څرگیدلی دی. په فتوا گانوکی د «فطری مرتد» په اړه ډیر سخت حکم ورکړ شوی دی. په لاندی ډول د دواړو ډلو په اړوند ځینی حکمونه لولو:

الف: کور ودانی

- ۱- «د مسلمانې ښځی واده له غیر مسلمان نارینه سره جواز نلری... خواه محارب یا غیر محارب، «اصلی کافر» وی او خواه فطری یا ملی مرتد»
- ۲- «نارینه مسلمان ته نده روا چې له هر راز غیر مسلمانو او غیر اهل کتاب ... ښځو سره واده وکړي. خو یواځی د کلیمی او مسیحی ... ښځو په هکله، صیغه کول جواز لری، لا کن دایمی واده ... په غوڅه توگه منع دی»
- ۳- له زرتشتی ښځی سره واده کول حرام دی. خو ضابطیان ... که چیرته ثابته شوه چې د مسیحیانو له طایفی څخه دی، د مسیحیانو په شان گڼل کیږي.

ب- میراث

«غیر مسلمان (که ذمی هم وی) ته د مسلمان میراث نه ورکول کیږي، سربیره پردی چې پیره نژدی خپلوی هم ورسره

۱- «مرتد، چاچی له اسلام څخه مخ اړولی او کفر یی منلی، پر دوه ډوله دی: فطری او ملی، لومړی، (فطری) هغه څوک دی چې د نطفی په وخت کی له پلار او مور ځینی یو مسلمان وو او وروسته له بالغ کیدلو څخه یی خپله مسلمانې څرگنده کړی او بیا یی مخ اړولی وی. دوم، (ملی) هغه څوک دی چې پلار او مور یی د نطفی په وخت کی مسلمانان نه وو، او په خپله یی هم تر بلوغ وروسته نامسلمانې څرگنده کړی او اصیل کافر شمیرل شوی وی او وروسته بیا مسلمان شوی وی او بیرته یی له اسلام څخه مخ اړولی وی ...»

۲- «فطری که نارینه وی، نکاح یی فسخ کیږي او ښځه یی ور څخه جلا کیږي او کولای شی چې د مرگ د عدی په تیریدلو میړه وکړي. د فطری مرتد مالونه هم د مرگی په ډول، د پورونوله ورکړی وروسته، د وارثانو تر منځ ویشل کیږي او دهغه د مرینی تر وخته هماغسی خوشی نه پاتی کیږي. که دغه مرتد توبه وکړي او بیرته اسلام ته راوگرځي، ښځه او مالونه یی نه ورکول کیږي».

۳- «فطری که ښځینه وی، مخکی له دی چې مړه شی د هغی مالونه دی و ویشل شی، او که چیری میړه یی مسلمان وی. بې له ځنډه دی له هغی څخه سپوا شی... او که یی د عدی له پای ته رسیدلو د مخه ... توبه وایستله، نکاح یی پر خپل ځای ده...»

۴- «ملی مرتد، که ښځه وی او که نارینه، مالونه یی د مرینی تر وخته پر خپل ځای دی، خو د ښځی په هکله، که چیرته مسلمانان وی، له ارتداد سره سم یی نکاح فسخ کیږي... خو که د عدی له پای ته رسیدلو د مخه توبه او باسی نکاح یی پر خپل ځای پاتی کیږي...»

ځانی احوال

لکه څرنگه چې مخکی مو ولیدل د رژیم د اساسی قانون په دیارلسم اصل کی د زرتشتی، کلیمی او مسیحی ایرانیانو په اړه دا خبره منل شوی ده چې: «په ځانی احوالونو او دینی ښوونو

قصاص کیڑی او یواخی د هغه د مسلمان وارث لپاره دی
۷- «ذمی نارینه د وژل شوی ذمی نارینه په بدل کی وژل
کیږی. او همدا رنگه د وژل شوی ذمی ښځی په بدل کی، په دی
شرط چی د وژل شوی وارثان به د نر او ښځی تر مینځ د خونبها
توپیر ورکوی.»

یادونه: په یادو شوو برخو کی د خمینی شرمونکی نظر یی
محدودی نه دی. مونږ د پیرو کرغیږنو برخو له راوړلو څخه
لاس ونیو. د خمینی د فتوا گانو په فارسی ژباړی کی مو هڅه
وکړه چی د کلماتو په ځای پرځای کولو کی له ادب څخه لیری
نشو. په هغو برخو کی چی د ژباړلو مناسبه کلمه مو ونه موندله
د اضافی مطالبو په څیر مو د ټکو په ایښودلو بسنه وکړه.

ب: ديه او خون بها

- ۱- «د آزاد (غیر مریی) ذمی نارینه خون بها که کلیمی وی او
که مسیحی او یا زرتشتی اته سوه درهمه ده».
- ۲- په داسی حال کی چی «د آزاد مسلمان نارینه خون بها....
زره دیناره یا لس زره درهمه ده».
- ۳- «د آزادی ذمی ښځی خونبها د ذمی نارینه نیمایی (۴۰۰
درهمه) ده».
- ۴- «پرتله له اهل ذمه څخه، نور غیر مسلمانان خون بها نلری
کله مسلمانانو سره ژمنه ولری یا یی ونه لری... همدارنگه هم د
هغه ذمی په اړه ده چی د غیر اهل ذمه دین ته اووستی وی»

شهادت او قضاوت

د قضاوت او شهادت ورکولو په اړه د خمینی او د هغه د
همفکرانو دینی توپیر لمن لاپیره پراخه ده. په دی چارو کی
توپیر نه یواخی غیر مسلمانان بلکه د رواجی شیعیه نظراتو
مخالف ټول مسلمانان هم تر ټولو لاندی نیسی:

الف: شهادت ورکول

- ۱- «د شهودو دریم شرط، ایمان دی. نو ځکه، د غیر مؤمن
(مطلب له غیر شیعیه څخه دی) شهادت نه منل کیږی، غیر
مسلمان خودی پرځای پاتی وی چی له سره نه منل کیږی، هو، د
مالی وصیت په اړه، په خپل دین کی د عادل ذمی شهادت، کله چی
مسلمان شاهد ته لاس ونه رسیږی، د اعتبار وې دی...».
- ۲- «د هر هغه چا شهادت نه منل کیږی چی د عقایدو د
اصولودیوی برخي مخالف وه اوسی. همدارنگه د هر هغه کس
پاتی په مخ (۵۰)

ولری. د مسلمان میراث یواخی د هغه د مسلمان وارث لپاره دی
ا گرکه لیری هم وی. که مسلمان یواخی یو کافر اولاد ولری، د
هغه د میراث څښتن نگرځی او (په دی صورت کی) که چیری
نور نسبی او سببی خپلوان ولری، میراث امام ته ورکول کیږی،
او نه هغه یواخینی کافر اولاد ته»

«د جزاء فقه»

د جزایی حقوقو په برخی کی د خمینی د فقهی ظلمونه د ځانی
حال احوال په برخی کی له بدلونونو لا له رسوایی څخه ټک دی.
په لاندی برخی کی د خمینی په فقهی کی جزایی حکمونو ته
نظر اچوو:

الف: قصاص

- ۱- «دوم شرط (د قتل په قصاص کی) د دین برابر والی دی. که
چیری مسلمان قاتل د عادت له مخی د کفارو په وژنی لاس نه وی
پوری کړی، مسلمان به د کافر په بدلی کی ونه وژل شی.»
- ۲- «له پورتنی سببه، د ذمی او حربی او پناه اخیستونکی او
نورو غیر مسلمانانو ټولو تر مینځ کوم توپیر نشته، که چیری
مقتول د هغو کافرانو څخه وی چی وژل یی حرام دی، د «محترم
کافر» د وژلو په بدل کی به (مسلمان وژونکی) یواخی تعزیر
کیږی او مسلمان (وژونکی) به د ذمی (وژل شوی) دیه د تاوان په
توگه ورکوی.»

البته ددغی شرمونکی د ییی اندازه پیره ناخیزه ده چی د
«دییی» د اندازی له یادونی وروسته به یی وڅیړو.
۳- «که چیری مسلمان (وژونکی) د عادت له مخی د اهل ذمی
په وژلو لاس پوری کړی، کیدای شی چی هغه قصاص شی، خو
وروسته د قاتل د خونبها د توپیر له ورکولو څخه».

دا توپیر چی اندازه یی پیره زیاته ده باید د وژل شوی
خونخواهان د وژونکی وارثانو ته ورکړی.

- ۴- «که چیری یو ذمی په قصدی توگه مسلمان ووژنی، په
خپله وژونکی او مالونه یی د وژل شوی وارثانو ته ورکول
کیږی. وارثان خوښمن دی چی قاتل ووژنی او یا داچی د مریی
په توگه یی وساتی».
- ۵- «که چیری یو غیر مسلمان، بل غیر مسلمان ووژنی او
وروسته بیا مسلمان شی، او به نه وژل شی او باید دیه ورکړی،
خو په دی شرط چی وژل شوی د دییی له مستحقو غیر
مسلمانانو (یعنی ذمی کافر) څخه وه اوسی».

۶- «که چیری یو مرتد، یو ذمی ووژنی، په بدل کی یی وژل
کیږی. خو که له قتل څخه وروسته د ارتداد ځنی توبه وکړی نه

پاینده باد انتشار «راهنما»!

جوانمرگ جفا

تاب پرواز ندارم به من امداد کنید
دوستان گوش به این ناله و فریاد کنید
چه نمودم که مرا در قفس انداخته اید
قدمی رنجه سوی منزل صیاد کنید
زو بپرسید گرفتاری مرغان چمن
لیک باید حذر از آن ستم ایجاد کنید
حلقه دام بود حلقه دروازه او
دست و پا جمع در آن کوچه بیداد کنید
در نیاور دلیل قفس و دامم را
روی در گلکده بابلبل آزاد کنید
باغبان را برسانید سلامی از من
لحظه‌یی بیش گل یاسمنم یاد کنید
حفظ خون رگ خشکیده چه حاصل دارد
چاره نشتر بر نندۀ فساد کنید
بعد شایسته سراپید دوبیتی ز بهار
طفل اشعار مرا از کرم استاد کنید
«من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید
قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک
فکر ویران شدن خانه صیاد کنید»
زیب تابوت جوانمرگ جفا، آزادی
پاره های جگر باقی غمزاد کنید
(باقی قابل زاده)



پس از انتشار نشریه «آگاهی» ضد بنیادگرایان و باداران شان، اینک مدتیست که چشم بسیاری از روشنفکران با دیدن نشریه‌ی «راهنما» در داخل کشور روشن شده است. در آرم آن سال تأسیس حمل ۱۳۷۵ آمده است. برخی عنوان‌های شماره های ۱۲، ۱۷، ۲۰ که به دست ما رسیده اند عبارت‌اند از: جنگ تورم پول و بحران اقتصادی در افغانستان؛ «اختلافات فرهنگی» بهانه جنایات طالبها؛ جوانان متشکل شوید، داستان واهی تشکیل تحریک طلبای کرام؟!؛ پیشروی طالبان پیروزی غرب را قطعی گردانید؛ اتحاد نامقدس نیروهای ارتجاعی محکوم به فناست؛ صادرات احزاب از پاکستان. پاره‌ای از شعارهایی که در آنها جلب توجه می‌کنند: «چهره کریه امپریالیست‌ها برای همیشه در پرده ابهام باقی نخواهد ماند»، «آزادی زنان با آزادی کار از قید استثمار و سرمایه همراه است»، «امپریالیست‌ها بیرهای کاغذی هستند، باید از آنها نهراسید و با تمام قوا با آنها به مبارزه برخیزیم»، «طالبان علف‌های هرزه‌ای بیش نیستند و با اندک تصادمی با نیروهای انقلابی نیست و نابود می‌گردند».

چاپ و پخش نشریاتی چون «راهنما» همچون خنجر در چشم خائنان بنیادگرا می‌خلد. دوام و هرچه پربارتر شدن «راهنما» آرزوی ماست. شعر معروف «جوانمرگ جفا» سروده‌ی باقی قابل‌زاده از شماره دوازدهم «راهنما»:

افغانستان: تخلفات شدید بنام مذهب

**سندی مهم از «سازمان عفو بین‌الملل» حاوی گزارشهایی از پامال شدن حقوق بشر
بوسیله طالبان به زبانهای پشتو و دری در دو جزوه جداگانه**

آنها را فقط در بدل هزینه پستی از طریق آدرس ذیل بدست آورده می‌توانید:

RAWA, P.O. BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

پست الکترونیک: rawa@rawa.org

فتانه گیلانی دیگر چادرش را پیش پای خاینان بنیادگرانی انداز؛ «چادر صلح» تورپیکی سنگین هم به هوا شد!

فاشیست های مذهبی جمعاً به ۵۰ هزار نفر هم نمی رسد. این میهن فروشان کثیف و توده های مردم ما را دریا هایی از خون و آتش و بیزاری ابدی از هم جدا می سازد.

یک طرف «دو نسل در افغانستان در شرایط جنگ پرورش یافته اند» را همان اقلیتی چند ده هزار نفری تشکیل می دهد که انسان هایی بیمار، خون آشام، تامغز استخوان فرومایه، متجاوز به خواهر و مادرشان، بیگانه پرست و ثروت اندوز اند و اینان طرف دیگر را که همان اکثریت مردم باشد از هستی و خوشی و سواد و فرهنگ محروم داشته اند اما برعکس گفته شما، فاشیست های جهادی و طالبی سرشت انسانی و روحیه احترام به زن را از آنان نتوانسته اند بگیرند. خلاصه مردم غرق در ماتم افغانستان احترام به زن و هر چیز انسانی دیگر را «می فهمند» اما برای ستمکاران بد ذات جهادی و طالبی جز سلاح، پول و وطفروشی هیچ ارزش و عتقه دیگری معتبر نیست و اتخاذ سیاست های سازشکارانه، خصوصیت ضد زن و ددمنش آنان را بیشتر تقویت خواهد کرد.

(۲) «سران مجاهدین که البته کل شان خیانتکار و خاین نیستند و در بین این رهبران شخصیت های نیک نام و عالی صفت هستند.»

خانم فتانه، آیا می توانید آن سران بنیادگرا را که خاین نبوده بلکه «نیک نام و عالی صفت هستند» و بعد از فاجعه ۸ ثور نامه های شان نزد مردم ما و دنیا، با بدترین نوع خیانتکاری و جنایت پیشگی مراد نشده باشد، معرفی کنید؟ حتی صبغت اله مجددی که قبلاً از لوٹ بنیادگرایی تا حدودی بری بود، با معامله گری های بی شرمانه و پیهم با گلبدین، ربانی، مسعود، دوستم، خلیلی و غیره آبرویش رفت و تنها جنبه مثبت زندگیش را که نبودن در جرگه جنایتکاران بنیادگرا بود از دست داد.

از این مهمتر، شما جرأت و لطف کنید و لااقل یکبار و برای همیشه «رهبران خیانتکار و خاین» را نام ببرید تا ببینیم آن خاینان جهادی از نظر شما کیانند؟ اگر این «رهبران» جنایتکار را نام نگیرید و ترس و لرز و سیاست سازشکاری را با خاینان بنیادگرا زیر هر نامی و مثلاً «دیپلماسی» ببوشانید، پس مجدداً ثابت خواهد شد که حدس ما در مورد ایجاد تغییری کوچک در موضعگیری شما واهی بوده و شما (آگاهانه یا ناآگاهانه) تنها وظیفه ای که دارید اینست که «اجتماع زنان» را مقابل «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» و «زن افغان» را مقابل «پیام زن» علم کنید تا در واقع مقابل فعالیت های قاطع و ضد سازشکاری «راوا»، سیاست های سازشکارانه را اشاعه دهید و در نتیجه دل بنیادگرایان را بدست آورید تا شاید خدا مهربان شود و در کدام

در اپریل سال جاری در برنامه «صحبت اهل نظر» از بی بی سی، غیر از هماسعید از «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» دوتن دیگر فتانه گیلانی و تورپیکی سنگین نیز شرکت داشتند. حرف های خانم گیلانی باز هم متأسفانه با روحیه و سیاست سازشکاری با خاینان بنیادگرا آلوده بود. لیکن در یکجاکه اظهار داشت: «خانم هما سعید چیزی که گفتند در جواب یک خبرنگار گفتم و این در شروع آمدن مجاهدین بود.» آیا درست است آن را اینطور تلقی کنیم که وی پروژه چادراندازی پیش پای سران خاین جهادی را فقط در «شروع آمدن» آنان مطرح کرده بود ولی حالا دیگر از «پروژه» مذکور دست برداشته است؟ اگر این تلقی درست باشد در آنصورت بنظر می رسد وی به اعمال سراسر خیانت و جنایت باندهای جهادی پی برده و آنان را بی ناموسان و مادرشناسانی می داند که به پهن کردن پالان خر در برابر شان هم نمی ارزند چه رسد به چادر زنان شرافتمند، غیور و آزادخواه کشور.

از سایر سخنان خانم فتانه می گذریم اما بد نیست روی چند جمله اش مکث شود که برای آگاهی خوانندگان ما مفید خواهد بود. (۱) «در تاریخ افغانستان که خواندیم یا از کلان های خود شنیدیم که به چادر زن و یک زن سرسفید مردها همیشه احترام می کنند که متأسفانه همین احترام از پیش مردم ما برداشته شده. دو نسل در افغانستان در شرایط جنگ پرورش یافته اند که این احترام را نمی فهمند.»

خانم فتانه که تاریخ خوانده، کاش به تاریخ شش سال اخیر هم که در متنش بسر برده توجه می کرد و از «کلان های» خود می شنید که در گذشته ها، در سیاهترین حوادث تاریخی هم مفهوم انسان و انسانیت بکلی زیر پا نمی شد. فاتحان تجاوزکار خارجی و داخلی به هر حال به نحوی و به میزان های متفاوتی، خود و اعمال خود را کاملاً تهی از شرف و انسانیت نمی ساختند. یعنی در خوبنارترین دوره های تاریخ افغانستان هم، بر مردم ما و مخصوصاً مردم کابل اینقدر کشتار و غارت و رهنزنی و تجاوز و هتک حرمت نسبت به زنان و کودکان و سالمندان نرفته بوده که بعد از فاجعه ۸ ثور رفت. کرامت زنان چه که کرامت هر چه اثری از انسانیت و طبیعت انسانی داشت توسط باندهای خاین جهادی زیر پا شد. ولی خوب توجه کنید خانم فتانه که حکم «احترام» (نسبت به زنان) از پیش مردم ما برداشته شده «کاملاً غلط و توهین شدید علیه مردم ماست. زیرا هر چه دیدیم و خواهیم دید ناشی از ستم و خیانت و رذالت مشتی تبهکار پر عقده و منحرف است که خود را «جهادی» می خوانند اما «احترام نسبت به زنان» از «پیش» مردم ما «برداشته» نشده است. در مقابل ۲۳ میلیون جمعیت افغانستان، تعداد آن

بنیادگرا که به عصمت هزاران مادر و خواهر و حتی برادرکان ما دست بردند، باز هم انتظار دارند که زنان بجای سوگند خوردن به انتقامگیری از آنان، «پروژه چادر صلح» را به حضور نامحترم شان پیشکش کنند؟ آیا زنان افغانستان فقط و فقط برای همین هست شده اند که پس از تجربه کردن آنهمه شرفباختگی و تبهکاری باندهای بنیادگرا، خود را بی دست و پا و خوار و حقیر شمرده و تنها به نمایش مسخره‌ی «چادراندازی» جهت ختم جنگ بین سگان بیگانه دل خوش دارند؟

جواب این سوال ها از طرف شما و شرکاء به یقین مثبت خواهد بود زیرا **شما خواهان سرنگونی حاکمیت بنیادگرایان نیستید. شما طبق سیاست خائنانه‌ی سازشکاری، ضمن داشتن «انتقاد» هایی «خواهرانه» به میهن‌فروشان بنیادگرا، آرزو مندید که در گرفتن زمام قدرت با آنان شریک باشید.** سگ جنگی جاری یکی از مشکلات سر راه تان را

می‌سازد و اینست که می‌خواهید با چادر بازی و عملیاتی از این قبیل، جلادان را آشتی دهید تا آنوقت موفق شوید خود و شرکای تان را منحیث مهره‌های این و یا آن باند، در ادامه ستمکاری برزن و مرد سوگوار ما با خائنان خون آشام همدست و هم‌نوا سازید.

اما جواب سوال ها از طرف ما و سایر تشکل های

آزادخواه و اکثریت مردم و مخصوصاً زنان ما مطلقاً منفی است. ما اعتقاد راسخ داریم که زنان همانند مردان تیر بنیادگرا خورده‌ی ما می‌توانند متشکل شده و به یکی از موثرترین نیروهای ضد جانوران بنیادگرا بدل شوند. فاشیست های مذهبی ضد انسانی ترین و شنیع ترین تجاوزات و ضربات روحی و جسمی را بر زنان ما وارد آورده اند و از اینرو می‌توانند و باید سهم بزرگی در برکندن ریشه‌ی بنیادگرایان اداء نمایند. زنان ما را فقط «چادرانداز» آنهم پیش پای کثیفترین ستمکاران عصر دانستن، پست ترین نوع اهانت و به هیچ انگاشتن آنان بشمار می‌رود. تورپیکی خانم نباید تاریخ مبارزات زنان افغانستان را با چادر بازی واهی و ساختگی اش پیوشاند. او باید به یاد

بقیه در صفحه (۵۵)

چپه گرمک دیگر جای نوکرانی چون قدریه یزدانپرست ها، آمنه‌افضلی ها و شفیقه حبیبی ها را اشغال کنید.

خانم فثانه، شما اگر هزار بار هم شعر «هرگز بر نمی‌گردم» سروده‌ی مینای شهید را در صفحه اول «زن افغان» (بدون ذکر نام بزرگ و الهامبخش او یا حتی با ذکر نامش) چاپ کنید*، اهمیت ندارد. مهم اینست که شما از سیاست معامله جوانه با خائنان بنیادگرا دست کشیده و بنوبه‌ی خودبخش هایی از زنان جگر سوخته‌ی ما را علیه دشمنان بلند جهادی و طالبی بسیج کنید.

اما در برنامه مذکور، حرفهای تورپیکی سنگین جالبتر و خنده‌آورتر بود. او در واقع راه سازشکارانه‌ی سالها پیش فثانه گیلانی دایر بر «چادراندازی» پیش پای خائنان بنیادگرا را بسط داده و نامش را گذاشته «پروژه چادر صلح»! طبق فرمایشات وی: «این چادر صلح از طرف زنان سرسفید و زنان مورد احترام جامعه یا قبیله که ایسان بین افراد درگیر در جنگ میانجیگری می‌کنند چادر هموار می‌کنند و با این

کار خود دو طرف جنگ را وادار می‌سازند که بین خود نشست و صلح کنند. ما می‌خواهیم از این طریق استفاده کرده به جهانیان ثابت کنیم که زن افغان ازینطریق می‌تواند در کشور خود که سالها جنگ دیده کمکی کنند.»

نه خانم تورپیکی، آن عنعنه‌ای که صحبتش را کرده اید فقط و فقط در سالهای دور، بین قبایل و

اقوام و از همه مهمتر بین مردان کشور رایج بود و نه بین نامردان و بی‌ناموسان. از جانب دیگر ناف سران قبایل و اقوام آن دوران به ناف امریکا و فرانسه و عربستان و ایران و پاکستان وغیره بسته نبود. اما بنیادگرایان با تمام تار و پود وابسته به دولتها و دستگاههای جاسوسی بیگانه اند که جز در قدرت ماندن و به قدرت رسیدن و رقصیدن به دهل مالکان شان به هیچ چیز دیگری واقعی قابل نیستند.

تورپیکی خانم، آیا شما معتقدید که کسانی که رذالت و بی‌شرافتی و رهزنی را در حدی رسانیدند که حتی فغان رژیم های ایران و عربستان را علیه خود بالا کردند، حاضر خواهند بود «پروژه چادر صلح» شما را جدی بگیرند؟ آیا خائنان بنیادگرا که از همان ابتدای تجاوز به کابل، دهشتناکترین بی‌ناموسی های عالم را علیه زنان بی‌پناه و غمزده‌ی ما مرتکب شدند، و به قسم به خدا و رسول و قرآن در خانه کعبه و در حضور باداران شان وفادار نماندند، حالا چشم براه پروژه تهیه شده‌ی شما در ژنو اند؟ **آیا شما واقعاً تصور می‌کنید جنایتکاران**

*- «زن افغان» در شماره دوم، فیبروری ۱۹۹۸ اش شعر «هرگز بر نمی‌گردم» را بدون آوردن نام سراینده اش به چاپ رسانیده است.

خاینان بنیادگرا و پجیرو و پای خر

در افغانستان طالبان تقویم قمری را جاگزین تقویم خورشیدی کرده‌اند ولی نمی‌دانیم آنان چه وقت موترهای لوکس پجیرو را به شترها و تانکهای خود را به اسبها بدل خواهند ساخت تا واقعاً محیط قرن هفتم بعد از میلاد را احیا کنند. (مسلم، ۱۷ مارچ ۱۹۹۸)

کرنل (مقاعد) غ. ب. بخاری، پشاور

یک جواب ما به کرنل بخاری داریم:

آنان هرگز به رضای خود از موترها و تانکها پایین نخواهند شد. فقط نیروی قیام مردم افغانستان خواهد بود که آنان و نیز برادران خاین جهادی شان را از بین پجیروها و تانکها به زور بیرون کشیده و هر چند تا رابه پای مرکبی بسته و راهی همان جاهایی سازند که آورده شده بودند.

اما بسیاری از مردم نظر دارند که رهبران خاین آنان اول باید مدتی نامعلوم در باغ وحش کابل و به نمایش گذاشته شده و سپس به همان صورتی که در فوق آمد، عطای صاحبان خارجی شان به لقای شان شود! □

مزدوران افغانی بنیادگرایان پاکستانی

آدمکشی مشهور به نام رمضان که علاوه بر دست داشتن در قتل افسر پلیس گوجرانواله، متهم به فعالیت‌های تروریستی در چندین شهر پاکستان است، به اعمال مختلف تروریستی اش اعتراف کرده است. به قول پلیس، رمضان آشکار ساخته است که او از افغانستان بوده و بنابر دعوت اخترسالار نایب امیر «لشکر جنگوی» (گروه تروریستی سنی مذهب) به پاکستان آمد. □ «فرنترپست» اول جون ۱۹۹۷

مسکو به کی متکی است؟

«فرنترپست» ۲۷ اگست ۱۹۹۷ طی مقاله‌ای درباره طالبان می‌نویسد:

«مسکو به ۱۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نیروهای احمدشاه مسعود، زدوخوردهای شیعه و سنی و تصادم منافع ایران، پاکستان و غرب در منطقه متکی می‌باشد.»

طالبان، کثیفترین ریاکاران یا بی‌شرم‌ترین دروغگویان؟

مستر مولوی شهاب‌الدین دلاور این گلهای بروی خوانندگان، سفیر طالبان در عربستان، در دارالعلوم حقایقه در اکوهر ختک ضمن پیراندن اراجیف دیگری گفت:

«دولت به حقوق بشر و بخصوص به حقوق زنان توجه دارد. مثال حقوق بشر افغانستان در جهان نمونه است.» (فرنترپست، ۹ مارچ ۱۹۹۸)

ولی طالب ناکرام دیگری بنام عبدالرحیم هوتکی معین اطلاعات و کلتور، بی‌خبر از اینکه سفیر صاحبش با آن مسخره‌گی بالا دنیا را به خنده انداخته، در همان روز می‌فرماید:

«محدودیت‌ها (علیه زنان) علی‌الرغم فشار بین‌المللی ادامه خواهد یافت. در شرایط مساعد، حقوق زنان طبق شریعت احیاً خواهد شد. وقتی جنگ خاتمه یابد محدودیت‌ها در مورد سهولت‌هایی برای زنان از بین خواهند رفت اما در حال حاضر سهولت‌های مذکور وجود ندارند.» (روزنامه‌های مختلف به نقل از خبرگزاری فرانسه، ۹ مارچ ۱۹۹۸)

البته هیچکس گله نمی‌کند که چرا فاشیست دومی محروم بودن زنان ما از هرگونه آزادی انسانی را فقط «محدودیت‌ها در مورد سهولت‌ها» می‌نامد و چرا فاشیست اولی با آن فکاهی خیانت‌اش بر زخم مردم و بخصوص زنان ما نمک می‌پاشد. اینان به مثابه فرزندان خلف نازیها از لحاظ بی‌رحمی و خشونت و قومپرستی، باید همچون پدرشان گویلز دروغ بپرانند. لیکن تف و نفرین بر نبی مصداق‌ها، انگارنگرها و سایر پادوان روشنفکر طالبان که بر هر چه شرم و شرف انسانی است پانواده و برای این جانوران بی‌شاخ و دم تبلیغ می‌کنند. □



زنان عذاب‌دیده‌ی ما در پشاور گدایی می‌کنند؛ روی خاینان جهادی و طالبی سیاه که آنان را از هستی ساقط ساخته‌اند

بزرگ علوی، نویسنده‌ای بزرگ که تا آخر بزرگ نماند

سیاست لحظه‌ای آغاز می‌شود که آدمها به قلمرو ارزش‌های کلی انسانی ارتقا می‌یابند. ورود به قلمرو سیاست چیزی نیست جز ترک موقعیت انفرادی و ترقی به سوی جمع. مارتی‌نر

کره زمین را باید دید و طرد کرد.

بزرگ علوی در نوامبر ۱۹۹۶ طی مصاحبه‌ای تأکید داشت که از او «سوالات سیاسی نشود» و «مدتهاست که سیاست را کنار گذاشته است».^(۱) در شرایطی که اشک و خون ملتی از سرو پای دولتی تئوکراتیک می‌بارد، «کنار گذاشتن سیاست» یا به زبان ترشیر ما «مکدر شدن از سیاست»، زشت‌ترین و وقیحانه‌ترین نوع کنار آمدن با آن دولت جنایتکار به شمار می‌رود. البته او می‌توانست - با آنکه کمی دیر شده بود - آبرویش را بخرد اگر پس از خیانت و مررداری بی‌نظیر احسان طبری و سایر رهبران حزب توده، از آن حزب مزدور و سیاست‌هایش روگردانیش را اعلام و در مبارزه علیه حاکمیت فاشیزم مذهبی در ایران پای می‌فشرد. لیکن برعکس علی‌رغم اینکه در خلق آثاری پر بار، از مجموع شاعران و نویسندگان پرچمی مشرب و معامله‌گر ما پیشی می‌گیرد، گویی سخت از زبونی آنان رنگ گرفته که در جواب به این سوال که «فکر می‌کنید تجدید فعالیت کانون نویسندگان در ایران امکان‌پذیر است؟»، «داهیانه» رهنمود می‌دهد:

«بله آقا عملی ست. وجود این کانون صنفی ضروری ست و در حال حاضر هم امکان فعالیت آن هست به شرط آنکه نویسندگان با دولت مخالفت نکنند.»

یعنی بنابر توصیه وی، نویسندگان هر چه می‌خواهند بنویسند اما بر آنچه برزن و مرد همکشورش به علت فقدان آزادی و دموکراسی می‌رود، چشم و وجدان شان را ببندند؛ شنیع‌ترین جنایات در زندانهای مملو از دهها هزار آزادیخواه قهرمان ایران را کاملاً به دست فراموشی سپارند و خلاصه کلیه نویسندگان مبارز باید داکتر چنگیز پهلوان‌ها^(۲) مسعود بهنودها^(۳)، هوشنگ گلشیریها^(۴) و عباس معروفی‌ها^(۵) را سرمشق قرار داده، فجایع رژیم ولایت فقیه را توجیه نموده و مردم را به تمکین در برابر آن فراخوانند!

و وقتی مصاحبه‌گر به او می‌فهماند که: «اما "آقابزرگ" جمهوری اسلامی حتی جمع‌های کوچک و بی‌شکل نویسندگان را هم تحمل نمی‌کند. قلم‌کسانی را که از آزادی قلم می‌گویند می‌شکند. اطلاع دارید که تازه‌ترین دسته‌گلی که به آب داده چیست؟ فرج سرکوهی مدتی ست که مفقودالاثر شده است و...»

ولی آقا بزرگ علوی که گویا تصمیم گرفته است تا فرق در لجن سکوت و سازش با جمهوری اسلامی و جنایاتش غوطه بزند، به طرز زنده‌ای از پاسخ دادن شانه خالی می‌کند:

بزرگ علوی (۱۲۸۲ - ۱۳۷۵) نویسنده‌ای معروف و محبوب به حساب می‌رفت زیرا اغلب آثارش حاوی مایه‌هایی ضد ستم و دفاع از توده‌های محروم ایران و مبارزات آنان بودند. او هر چند به حزب توده این عامل رسوای مسکو وابسته بود معذک داستانهایش این بار ذلت را با خود حمل نمی‌کردند و مثلاً با شعرهای بشدت مبتذل و کی‌جی‌بی‌ای داکتر اسداله حبیب و یا داستانهای خنثی و بی‌جبهی داکتر اکرم عثمان شباهتی نداشتند.

با اینحال ارزش یک هنرمند تا زمانیکه او متضاد و خاین به کارهایش واقع نشود و سمت‌گیری مثبت سیاسی‌اش راه انحطاط و زوال و ارتجاع را نه پیماید و درغیر آن نویسنده، شاعر یا هر هنرمندی هر قدر هم برجسته و پرآوازه، از موقعیت رفیعی که نزد مردم به دست آورده باشد ناگهان و با شدت تمام به زمین می‌خورد و از آن ابهت جز لکه‌ای به جانمی‌ماند. بزرگ علوی متأسفانه به این سقوط گرفتار آمد. چنانچه متذکر شدیم اگر لیاقت و استعداد ادبی وی به هیچوجه قابل مقایسه با شاعران و نویسندگان خاین، مرتد یا تسلیم‌طلب وطنی ما نیست اما شیوه و سطح غلتیدن او در دامن رژیم ایران، انسان را بلافاصله به یاد تملق و معامله‌جویی نکبت‌بار رهنورد زریاب، داکتر اکرم عثمان، ترشیر نگارگر و امثال شان با خائنان بنیادگرا می‌اندازد. نکته جالب توجه اینست که شاید کلیه نشریات ایرانی چاپ خارج درباره بزرگ علوی نوشتند اما به استثنای تعداد کمی، اکثر آنها از پرداختن به «غیرسیاسی» شدن و «بیطرف» شدن نویسنده مقابل فاشیزم مذهبی حاکم در ایران در سالهای آخر عمرش، با اغماض کراحت‌انگیزی طفره رفتند. از آنجایی که این سبک برخورد مغرضانه و ناصادقانه را در مورد شاعران و نویسندگان وطنی سابقاً خدای یا بهر حال چاکر روسها و مهنفروشان و فعلاً پادو بنیادگرایان و مبلغ سازش با آن جنایت‌پیشگان در نشریات خدای - جهادی فراوان شاهد بوده‌ایم، پس اگر به این خاطر هم شده، تنزل بزرگ علوی از مقام نویسنده و محقق معتبر به مماشانگر با خونبارترین استبداد در

سرانجام نویسنده «پنجاه و سه نفر» برای به دست آوردن دل جمهوری اسلامی، در برابر توضیح مصاحبه گر که «کانون نویسندگان ایران در تبعید کارهایی انجام داده و می دهد که نمونه هایش را خدمت شما عرض می کنم»، محافظه کاری، بزدلی و گریزش از نوشتن برای مردم ایران زیر ساطور سهنداک جمهوری اسلامی را به اوج می رساند: «بسیار عالی است. اما من عضو این کانون نمی شوم. چون چنین جمعی نمی تواند صنفی بماند و جنبه ی سیاسی پیدا می کند.»^(۶) و بدینگونه نویسنده ای نامدار تمام خاطره های ارزشمند و «چشمهایش» را زیر خاکی پر ذلت مدفون می سازد.

از اینها گذشته او دیگر نیست که ببیند اگر چیزی هم از شخصیتش باقی مانده بود، با تقدیم شعری به آواز و اصف باختری این سرخیل شاعران تسلیم طلب و سازشکار با جنایتکاران بنیادگرا، از وی ربوده شد.^(۷) □

یادداشت ها

حکومت می گوید:

"دخترم با من تماس گرفت و گفت پدر پیروز شدیم." و گویا ایشان هم از شدت خوشحالی اشک در چشمانشان حلقه می بندد و قلم را بر کاغذ گرانداده این پیروزی را به خلیفه ی مسلمین تبریک می گوید.

فرق «سیاست گریز» ایرانی با «سیاست گریز» وطنی اینست که گلشیری با آن تبریک گویی فقط زبانش را ملوث ساخت ولی نشریه مابا بوسه زدن به پای «امیر المؤمنین»، چشم و زبانش را.

۵- عباس معروفی نویسنده و سردبیر مجله «گردون» با آنکه با تحقیر محکومیت به دره خوردن از دولت ایران مواجه شد، قرار معلوم همینکه در آلمان جا بجاگردید، بصورت نشریه نگارگر و شرکاء درآمد و تبلیغ سیاست کنار آمدن با جناح خاتمی رژیم ایران را به عنوان وظیفه ای مقدس در برابرش نهاده است.

۶- گویا ایشان قبلاً هم تلاش ورزیده از بی خرد بودن کامل خود به رژیم خاطر جمعی بدهد. عفت داداش پور در پایان یادواره ای از وی می نویسد: «یکبار برایش ترتیب یک مصاحبه رادیویی در امریکادادم. پذیرفت به یک شرط: «بحث سیاسی موقوف!» (و آفتاب» شماره ۲۴)

همچنین در جواب سوال دونه رفعت (مؤلف کتاب «ورق پاره های زندان بزرگ علوی: حماسه ای ادبی») در مورد سیاست و فعالیت های سیاسی می گوید:

«گروهی از مردم جانبدار نظریه های چپ هستند و گروهی نیز مخالف آنان اند. هر دو گروه هم خود را محق می پندارند. هر گروهی برای خودش، موضعی دارد. از سوی دیگر شخص «سیاسی» هم داریم. مقصودم شخصی است که در امور سیاسی شرکت دارد. این نوع افراد هم برای خودشان گروهی هستند... که من مطلقاً به این گروه تعلق ندارم.» (به نقل از «کتاب سخن»، بکوشش صفدر تقی زاده، تهران ۱۳۶۸)

۷- «بزرگمرد نام آور» برای بزرگ علوی مدیحه ای با عنوان «زین موج های خونفشان فریاد!» گفته است.

«والله مسعود جان، بنده از این چیزهایی اطلاع و اطلاعی ندارم» (!) در پاسخ به اینکه: «نظر تان در مورد کانون نویسندگان ایران در تبعید چیست؟» ضمن تحقیر کانون، به نحو نرتباری نسبت به آن اظهار بی اطلاعی می کند:

«والله من اطلاعاتی در مورد این کانون ندارم. می دانم اختلاف هائی دارند. اما بی اطلاع. اصلاً این کانون چه کار می کند؟ فعالیتی هم دارد؟ چه فایده ای دارد؟ کانون باید در ایران تشکیل شود آفاجان.» بلی، از نظر نویسنده ای «غیر سیاسی» شده، کانون نویسندگان باید در ایران تشکیل شود و زیر نظر و ارشاد پلیس جمهوری اسلامی قرار داشته باشد تا هیچگاه به «گمراهی» و «گناه» دفاع از آزادی و مردم و ضدیت با فاشیزم مذهبی در نغلند! حرف های بزرگ علوی فقط با اظهارات نشریه نگارگر، نبی مصداق و سایر عوامل پست طالبی و جهادی همخوانی دارد و هیچ نویسنده ای شرافتمند نیست که به زبان آوردن آنها را فرومایگی بشمارد.

۱- گفتگوی مسعود نقره کارباز بزرگ علوی، («آرش» شماره ۵۹) تمامی نقل قولهای بدون ذکر مأخذ از همین منبع است.

۲- دکتر چنگیز بهلوان مشاور رژیم ایران و ناصح آن که باید جمهوری اسلامی از طریق فرهنگ حوزه نفوذش را در افغانستان بگستراند. یک «جهادی» ایرانی، دوست و مبلغ آشکار برهان الدین ربانی و کسی است که در شورای مرحوم «امیر صاحب عمومی حوزه غرب و جنوب غرب دولت اسلامی افغانستان، دگر جنرال امیر اسمعیل خان» در هرات خوش و خندان و با احساسات عمیقاً «جهادی» حضور یافته بود و آن امیرک خاین و فاسد را «سردار دلیر مجاهدین»، «امیر محبوب جنوب غرب افغانستان»، «فرماندهی برجسته» و مجموع «امیران» و امیر چه های هرات را «بزرگان» می نامد و در نوحه اش برای علاءالدین خان کشته ی دست برادران طالبیش، می نویسد: «علاءالدین خان در یکی از جبهه های نبرد علیه طالبان جراحت دیده بود و **قوت نازنینش** قدرت پیشین را نداشت» «همچنین بی شرمانه مدعیست که با کشته شدن «استاد مزاری» مردم افغانستان «داعدار» شدند!» («کلک» شماره ۷۹-۷۶)

۳- مسعود بهنود که گوش بسیاری از خوانندگان ماباصدا ای ایشان از بی بی سی آشنا خواهد بود. او کار کشته ترین تطهیر کننده ی رژیم ایران و جناح های به اصطلاح «چپ» و «راست» آن است. او طوری با وجد و آزاد دهنده صحبت می کند که گویی رژیم ایران از دموکراتیک ترین رژیم های حاضر در دنیا باشد و خودش هم مفسر آزادمنشی که هیچ قید و بند و ملاحظه و سانسوری در «دار الخلافه» اش سراغ ندارد!

۴- هوشنگ گلشیری از نویسندگان معروف ایران که همانند نشریه نگارگر افغانی تأکید دارد که دلش «از سیاست مکدر است» ولی بنابر نوشته ی زین تاج رمضان در «آرش» شماره ۶۲:

«امادیری نمی باید که دم خروس از زیر قیای جناب ایشان نموداری شود و عیان می گردد که جناب گلشیری غیر سیاسی، نه تنها خودشان بلکه خانواده ی محترم شان هم سیاسی هستند. گلشیری در رابطه با انتخاب یکی از آدم خواران اسلامی به سمت ریاست

پیام زن چرایی در شقیقه‌ی جنایت‌پیشگان جهادی و طالبی است؟

پیام زن چرامورد تنفر و حمله هیستریک «فرهنگیان»

سازشکار و تسلیم طلب است؟

زیرا:

پیام زن با آنکه هرگز خود را حامل انحصاری حقیقت نمی‌داند ولی تنها نشریه‌ایست که از ابتداء تا حال خواستار سرنگونی تام و تمام بنیادگرایان از هر قماش و منادی و مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر، قاطع و تا به آخر با آن دشمنان قسم خورده‌ی مردم ما بوده؛

پیام زن یگانه‌نشریه‌ایست که برضد تمامی جریان‌ها و افراد مماشات طلب و سازشکار با بنیادگرایان، به مبارزه‌ای بی‌امان برخاسته است؛

پیام زن ماهیت کلیه گروه‌ها، نشریات و عناصری که «درد» شان را عدم وحدت و سگ جنگی بین باند‌های جنایت‌پیشه‌ی بنیادگرا می‌سازد بمنابه گروه‌ها، نشریات و عناصر در تحلیل نهایی خدمتگار کم‌مزد جنایت‌پیشگان مذکور بر ملا ساخته است؛

پیام زن از چهره‌آن به اصطلاح فرهنگ‌یانی پرده‌برگرفته‌است که اول خود را به پوشالیان فروخته بودند و پس از سقوط رژیم نجیب میهنفروش، با زبونی بی‌نظیری خود را به بنیادگرایان عرضه می‌کنند؛ پیام زن ماسک آن سیاستمداران و دیپلمات‌های خائنی را پاره کرده است که زیر نام «منافع علیای ملی»، بصورت سگان زنجیری خاینان جهادی و طالبی در مجامع بین‌المللی و کشورهای خارجی برای صاحبان شان می‌دوند؛

پیام زن تنها نشریه‌ایست که مستمراً و با قاطعیت از جدایی دین و دولت در افغانستان آینده طرفداری می‌کند تا دیگر هیچ فرد و تشکیلی نتواند بنام مذهب و شریعت به هر جنایت و رذالتی که دلش خواست دست زند؛

پیام زن مبارز پیگیر و راستین آزادی، دموکراسی و حقوق زنان بوده است و این خواست‌های بزرگ را هیچگاه از خاینان بنیادگرا مطالبه نکرده بلکه اعتقاد راسخ دارد که نیل به آنها و هر خواست دیگری فقط با پرافتادن بنیادگرایان میسر است و نه با چادر انداختن در پیش پای دژخیمان و التماس و گریستن در برابر آنان؛

پیام زن نشریه‌ایست که حداکثر گزارش‌ها از خیانت‌ها، جنایت‌ها و بی‌شرافتی‌های بنیادگرایان را در شش سال اخیر، روشن، رک و بدون ملاحظه کاری به نشر سپرده است؛

پیام زن بدون تردید یگانه نشریه‌ایست که غیر از مردان، آرایش

غلیظ زنانی را هم زدوده تا از پس آن چهره پلید خادی و جهادی دستیاران مؤنث جلادان بنیادگرا نمایان گردد؛

پیام زن علی‌الرغم انواع اتهامات سخیف، یگانه نشریه‌ایست که زیر بار محافظه کاری‌های «دموکراتیک» مأبانه یا سایر بهانه جویی‌ها نرفته و در کنار افشای شاعران پوشالی و مجیزگویان خوار بنیادگرایان، به معرفی و تجلیل شاعران انقلابی پرداخته است؛

پیام زن با وجود دشواری‌ها، فشارها و تهدیدهای بی‌شمار روزمره، هیچگاه از مواضع اصولیش در مقابل دولت پاکستان و سایر صاحبان خاینان بنیادگرا عقب نه‌نشسته است؛

پیام زن تنها نشریه‌ای افغانی است که ضمن رد و محکوم ساختن فاشیسم مذهبی حاکم در ایران، مدافع سرسخت پیکار آزادخواهانه‌ی مردم قهرمان این کشور بوده است و دفاع از گروه‌ها و شخصیت‌های معین مخالف رژیم توکراتیک را وظیفه تخطی‌ناپذیر خود دانسته و این در حالی است که اغلب نشریات یا در برابر رژیم ایران سکوت مرگباری اختیار می‌کنند* و یا پاره‌ای هم نظیر مبتذل نامه‌ای موسوم به «افغانستان تایمز» از معصوم اخلاص، فرومایگی را تا حد ثناخوانی و دعاگویی برای حاکمان ایران می‌رسانند؛

بنابراین کاملاً طبیعی است که تبهکاران بنیادگرا و روشنفکران تسلیم طلب در گرو آنان، از انتشار «پیام زن» همچون مار به خود بیچند، دیوانه شوند و اخیراً هم به زبان بی‌ناموسانه‌ی یکی از نمایندگان «منور» شان نظیر انگارگر علیه آن رذیلت‌پره سر دهند. «پیام زن» دُم بنیادگرایان و قلم‌بدستان زرخیز آنان را زیر پا کرده و این مهمترین و ارزشمندترین دستاورد و خط تمایز آن با نشریات دیگر است؛

پیام زن به خود می‌بالد که تیری است در قلب دشمنان و نه «معراج مؤمن» نامه‌ای که جلادان بنیادگرا و شرکای رنگارنگ شان آن را با اشتیاق مز مزه کنند. اما نشریاتی که چنانچه قبلاً نیز متذکر شده ایم، اگر کار شان نزدیک به سطح «پیام زن» نشود، ضرورت وجودی خود را یک به یک از دست خواهند داد، البته به استثنای نشریاتی که با پول منابع معین جاسوسی غرب و برای اشاعه طرز فکر آنها انتشار می‌یابند. □

*بطور نمونه، دکتر صاعد طی مقاله‌ای در «فریاد» شماره ۱۳ و ۱۴ آوریل ۱۳۷۷ نشریه‌ی به اصطلاح «شورای دموکراسی برای افغانستان»، از برخورد به رژیم ایران بطور بی‌شرمانه و نفرت‌انگیزی طفره می‌رود.

بی بی حاجیه کلاوس ریاکار یا نادان؟

و برادران مسلمان به آنان چیزی نمی گویند.» وقتی در بی بی حاجیه صاحبه ریاکاری با تظاهر مذهبی دست بدست هم بدهند باید هم از دل گرم و بی دردش اینچنین ابلهانه و مالا مال از بی شعوری سخن تراود. بی بی حاجیه صاحبه که با وصف تمام جذبات خارق العاده ای اسلامی اش از کشور سوئیس دل نمی کند، برای ملتی فقیر حتی سرگرمی ویدیو و برای کودکان بدبخت تر و محروم تر آن، استفاده از ویدیوگیم را نیز مناسب نمی بیند!

بی بی حاجیه، ترا کودکان ما هم تمسخر و نفرین می کنند که برای خود دموکراسی و رفاه سوئیس را می خواهی ولی برای ما طالبان را. ما درست گفته ایم که تبهکاران بنیادگر اکتیفترین بدنام کنندگان دین اسلام بوده اند و حال باید اضافه کرد که نقش اجتهایی نظیر بی بی حاجیه ها نیز در این امر کمتر از آن جاسوسان نیست. □

خوانندگان ما با بی بی حاجیه جان سوئیسی، عضو حرکت مولوی نبی محمدی و طرفدار پشتونستان و پشتونها و غیره محسنات ایشان آشنا هستند. در ۲۹ جنوری ۱۹۹۸ مطبوعات پاکستان باز هم خبر خوش تشریف فرمایی وی را به پشاور آوردند با عکسی که ملاحظه می کنید و امید «طلبای کرام» هم آن را پسند فرمایند. ولی اینبار او ضمن مصاحبه با «فرنترپست»، در مورد آداب مسجد رفتن و برخورد به مسجد، ارشادات قیمتدار هنری نموده بصورت ذیل:

«ایجاد مراکز موسیقی و دکانهای ویدیو، وضع را بدتر ساخته است. این برای من آزار دهنده است وقتی برادران مسلمانم را مخصوصاً در وقت نماز و آذان در دکانهای ویدیو مشغول می بینم. کودکان خردسال را دیده ام که با ویدیوگیم ها سرگرم اند اما کلان ها

بی بی حاجیه خانم یکی
هم حتماً به خاطر
انگشترها، کمره ها و
زنخ بند و سربند و بطور
کلی تمام فیشن
صد در صد اسلامی و
شریعتی اش است که
سخنگوی بین المللی
فاشیست های مذهبی ما
شده است!





روم: پوشیدن چادری در مظاهره‌ای در مقابل دفتر ملل متحد

۸ مارچ روز جهانی زن

امسال در سراسر دنیا بنام «گلی برای زنان افغانستان» و «اعتراض علیه نقض حقوق زنان و حقوق اساسی همه‌ی مردم در افغانستان» برگزار شد.



پاریس: زنان افغانستان و نمایش چادری در یک میتینگ



بروکسل: مظاهره‌ای با پوشیدن چادری.



منتشر شد

گزارشی کامل از مفعلی
به مناسبت ۸ مارچ که
بیش از هزار نفر در آن
شرکت کرده بودند.

برای دریافت آن به ما بنویسید:

RAWA, P.O. BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

طالبان حيات خود را در زرع و قاچاق مواد مخدر می بینند

رشد ملل متحد» از تریاک افغانستان، نشاندهنده ۲۵ درصد افزایش تولید تخمیناً ۲۸۰۰ تن متریک نسبت به سال ۱۹۹۶ می باشد، حال آنکه منطقه تحت زراعت تریاک ۲/۸٪ و یا تقریباً ۵۸۴۰۰ هکتار افزایش یافته است. (فرنتیرست، ۲۵ فبروری ۱۹۹۸)

دروغ و فریبکاری طالبان حتی دولت انگلستان را هم خشمگین ساخته که ناتوانی خود را از زبان Ian Black اینطور بیان می نماید: بریتانیه از دادن پول بیشتر در زمینه ریشه کن ساختن مواد مخدر در افغانستان صرف نظر کرده مگر اینکه حکومت طالبان به اقدامات وسیعتری علیه تولید و قاچاق هیروین تعهد بپردازد.

دیریک فاجیت، وزیر خارجه به «گاردین» گفته که دولت از پروگرام وسیع ملل متحد حمایت خواهد کرد در صورتی که اعانه دهندگان شرایط بیشتری را در کمک شان به افغانستان منظور کنند.

طالبان که ۸۵٪ کشور را اداره می کنند، متهم اند که در ازای حفاظت لاپراتوارها و انتقال امن مواد مخدر از راه مناطق نزدیک به اروپای غرب از قاچاق کنندگان مواد مخدر پول می گیرند.

فاجیت اظهار داشت: «آنان (طالبان)... باید به این سوال پاسخ دهند که چرا پرورش مواد مخدر را در افغانستان تشویق می کنند و از آن بخاطر مقاصد نظامی خود سود می جویند.» (دن، ۳ می ۱۹۹۸)

ودر همین داروگیرهاست که طالبان ملل متحد را تهدید می کنند که در صورتی که دولت ربانی رابه رسمیت بشناسند، باز هم به زرع، توسعه و تجارت هیروین ادامه خواهند داد.» (بی بی سی، ۱۱ جون ۱۹۹۸) □

بر اساس گزارش خبرگزاری فرانسه، طالبان این موضوع را که زراعت تریاک تمویل کننده حاکمیت شان است، رد کردند.

منشی عمومی اداره کنترل مواد مخدر ملیشا میرنجیب اله شمس اظهار داشت: «از تمام زمین های زراعتی مطابق قوانین اسلامی شرعی مناسب حال افغانستان، باید مالیات گرفته شود.»

او افزود: «ولی تمامی تریاک حصول شده، سوزانده شده است، ما آنها را نه بخاطر تبلیغ بلکه بخاطر تعهدات مذهبی و بین المللی از بین بردیم.» (مسلم، ۷ می ۱۹۹۸)

ولی دروغگوی طالبان وقتی به اثبات می رسد که هیئت جهانی کنترل مواد مخدر، افغانستان را بزرگترین پرورش دهنده خشخاش قلمداد می نماید:

افغانستان بزرگترین تولیدکننده ی غیرقانونی تریاک و ساختن مورفین و هیروین در جهان بوده و آنها را در لاپراتوارهای مخفی در مناطق سرحدی افغانستان - پاکستان و عمدتاً در خود افغانستان تهیه می کند.

دل جان، عضو هیئت جهانی کنترل مواد مخدر در پاکستان می گوید:

«تقریباً ۸۰٪ هیروینی که در اروپا به غنیمت گرفته شده از مزارع تریاک افغانستان بدست آمده است. علاوه بر این فراموش کرد که تجارب سراسر جهان نشان می دهد که سازمانهای جنایتکار درآمد ناشی از مواد مخدر را بخاطر خرید اسلحه، واژگون ساختن دولتها و نهادهای و نقض حقوق بشر بکار می گیرند. سروی سال ۱۹۹۷ «برنامه

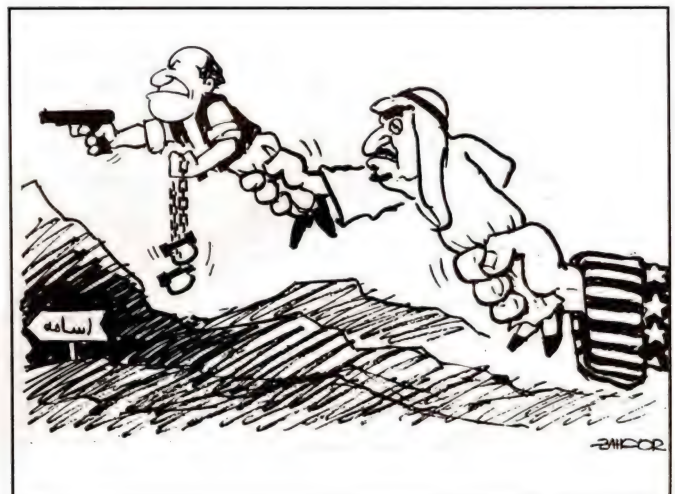
اسامه بن لادن،

قهرمان طالبان و جهادیان

پدر خوانده مشهور مزدوران جهادی و طالبی اسامه بن لادن چهل و چند ساله که امریکا برای دست یافتن به او هنوز با اجیران طالبش جور نیامده، با سه زن و تعدادی نامعلوم از فرزندان، در حلقه با دیگرادهای خودش در کندهار بسر می برد.

(فرنتیرست، ۲۰ می ۱۹۹۸)

گفته می شود تا زمانی که اسامه بن لادن بیشتر یا برابر با امریکاییان شکم طالبان را چرب سازد، طالبان مایل نخواهند بود او را به امریکا تحویل دهند. □



مسابقه تسلیحاتی پاکستان و هند به بهای تشدید فقر و فاقه توده‌ها

در کشوری که میلیاردها دالر برای خریداری، تولید و انکشاف اسلحه به مصرف می‌رسد

دهلی جدید ۲۳ اپریل - پنج عضو یک خانواده به شمول سه طفل بخاطر فقری که گریبانگیر شان بود در دهلی دست به خودکشی زده‌اند. یکی از اعضای خانواده به «هندوستان تایمز» اظهار داشت: «این خانواده منبع عاید منظمی نداشته و تمام پول شان بالای عضو مسن خانواده که کور است مصرف می‌شد.» پولیس اظهار داشت که یادداشتی مبنی بر خودکشی یک طفل ۱۴ ساله از همان سه طفل بدست آورده است.

«مسلم»، ۲۴ اپریل ۱۹۹۸

قدرت‌های مزبور پوشیده نبوده است. در سالهای رقابت بین امریکا و روسیه و چین، امریکا مستقیم یا غیرمستقیم دانشمندان هسته‌ای هندوستان را کمک کرد و به همین گونه راکتورهای هند با مواد و تکنولوژی قاچاق شده از امریکا، اروپا، روسیه و اسرائیل به کار افتید. بنابر نوشته‌ی «واشنگتن پست»، هندوستان از راکتورهایی که از کانادا و امریکا دریافت داشته بود، پلاتونیم قابل استفاده در بمب را بدست آورد. (به نقل از «فرنترپست»، ۱۹ جون ۱۹۹۸)

آزمایشات هستوی هندوستان و پاکستان برای هزارویکمین بار ثابت ساخت که چگونه کشورهای امپریالیستی، کشورهای عقب‌مانده را به هر شکلی شده در تقابل با هم نگه می‌دارند تا آنها را همواره

هندوستان و پاکستان به بهای فایق نیامدن و بی‌اعتنایی به فقر و حشتناک حاکم در آنها به نیروی هستوی بدل شدند زیرا برای سرمایه‌داران هر دو خطه، مسابقه تسلیحاتی سودآورتر از فراهم ساختن آب و غذا و دوا و برق و مکتب برای میلیونها شکم گرسنه‌ای است که به روی سرک‌ها به دنیا می‌آیند و می‌میرند. اما کار به اینجا ختم نمی‌شود، هر دو باید مخارج سرسام‌آورتر دیگری را هم جهت آزمایشات و تکامل بعدی آنها به منظور استفاده از بمب‌ها در زدن دورترین شهرهای یکدیگر تقبل کنند. و این آنها را که بخصوص روی مسئله کشمیر غرق کشمکش با هم اند، عمیقتر از هر زمان دیگر وابسته به اروپا و امریکا خواهد ساخت. اغلب کشورهای اسلامی هم با هزار رشته وابسته به امریکا اند که اجازه نخواهند یافت بطور نامحدود از به میان آمدن «بمب اسلامی» سخن گفته و ابراز شادی نمایند. در گذشته نیز دولتهای اسلامی هیچگاه نه توانسته و نه خواسته اند که به یاری پاکستان بشتابند. جمهوری اسلامی ایران با توجه به وضع تعزیرات معینی اقتصادی امریکا و متحدانش بر پاکستان، می‌کوشد حتی المقدور با آن نزدیک شود، اما پاکستان بیشتر از آن با امریکا رشته دارد که به این آسانی‌ها از هم دریده شود.

نیروی هستوی شدن هند و پاکستان به هیچوجه به معنی همترازی اینها با قدرت‌های پیشرفته هستوی نیست. تنها امریکا و روسیه دارای هزاران سلاح‌های هستوی بوده و هر نقطه این دو سرزمین آسیایی را می‌توانند هدف قرار دهند.

از رقابت مرگبار تسلیحات بین پاکستان و هندوستان قدرت‌های غربی استفاده می‌برند و انفجارهای اخیر آنها نیز از دیده

و باز هم در هندوستان و پاکستان

رام‌نائیک وزیر پلان هند در ۳ جون ۱۹۹۸: «۳۲۰/۳۷» میلیون نفر زیر خط فقر بسر می‌برند.» دیوراج روزنامه‌نگار گزارش داد که دهقانان فقیر در سراسر هند با بلعیدن ادویه ضد حشرات خودکشی می‌کنند.

و بنابر «فرنترپست» ۱۹ جولای ۱۹۹۸، در پاکستان ۳۰ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی دارند و به علت وجود فیودالیزم میزان برداشت از هر هکتار زمین در پنجاب پاکستان نصف ایالت پنجاب هند و یکسوم کوریا می‌باشد.



«طلبه کرام»

بینی تان را پاک کنید!

در جریان عکس العمل های دولت های مختلف در ارتباط به آزمایش های هسته ای پاکستان، مطبوعات این کشور در ۲۵ جون ۱۹۹۸ از برخورد «امارت اسلامی طالبان» هم گزارش دادند که گویا چلی های کرام با آنکه دست زدن به آزمایش را حق پاکستان مقابل تهدیدهای هندوستان دانسته اند اما از پاکستان توقع خویشتن داری کرده اند تا مسابقات هسته ای گسترش نیابند!

در برابر این بی شرمی ملاهای تا مغزاستخوان ضد علم و ضد آزادی و ضد زن که به خود اجازه اظهار نظر روی مسایلی از این قبیل را هم می دهند هیچ گپی مناسب نخواهد بود جز اینکه به آنان گفته شود: بینی تان را پاک کنید!

تحت انقیاد داشته استثمار کنند. در عین حال قدرتهای بزرگ که خود دارای انبارهای عظیم از سلاحهای هسته ای اند و مثلاً آمریکا جهت تکامل سلاحهای هسته ای اش بیشتر از دوران جنگ سرد (۳۵ بلیون دالر در سال) به مصرف می رساند، علیه هند و پاکستان، تعزیرات اقتصادی وضع خواهند کرد که جز ایجاد فشار بیشتر بر توده های رنجبر شبه قاره و محروم ساختن دو کشور از دسترسی به تکنولوژی پیشرفته، هدف دیگری را از پیش نخواهد برد. بهر حال قدر مسلم اینست که مسابقه تسلیحاتی جدید هندوستان و پاکستان برای هر دو ملت انواع مصیبت به بار آورده و موجب دشواریهای تازه ی اقتصادی و اجتماعی و خیمی خواهد گردید. □



اگر میلیونها نفر در «بزرگترین دموکراسی جهان» از گرسنگی و بی پناهی می میرند، هزاران تن دیگر وابسته به طبقات محروم توسط بالایی ها قصابی می شوند. عکس اجساد از ۲۰ نفر متعلق به کاست پایینی را نشان می دهد که توسط زمینداران کاست بالایی در ایالت بیهار سلاخی شده اند

میلیونها گرسنه در فراوانی امریکا

شیکاگو (رویترز) - طبق یک بررسی منتشر شده، در سال گذشته بیش از ۲۱ میلیون آمریکایی در صدد دریافت کمک عاجل مواد غذایی برآمدند که در هر پنج نفر آن ۳ نفر را زنان تشکیل می دادند. سروی بانک غذایی Secord Harvest از ۱۲۰۰۰ سازمانهای خیریه، حاکیست که ۳۸٪ مشتریان کمک عاجل مواد غذایی اطفال پاینتر از ۱۸ سال بوده اند. کریستن والدیمیروف رئیس Secord Harvest اظهار داشت: «نگران کننده ترین حقایق بدست آمده از این سروی عبارتست از ارتباط بین گرسنگی و صحت.» او افزود: «۲۸ درصد سروی شدگان باید بین مواظبت طبی، دریافت نسخه یا خریداری مواد غذایی یکی را انتخاب می کردند. و ۳۷ درصد به خاطر عدم توانایی مالی از مواظبت طبی محروم اند. در هر ده کودک یکی از آنان در ماه گذشته از مواد غذایی محروم بوده است.» □ (ودان، ۱۲ مارچ ۱۹۹۸)

پیام زن و خوانندگان

آدرس مکاتباتی:
RAWA
P.O.Box 743
Quetta
Pakistan

پست الکترونیک: rawa@rawa.org

آدرس ما به روی شبکه جهانی اینترنت:
<http://www.rawa.org>

پستی ما با پرداخت قیمت و هزینه پستی آن بدست آورده می توانید.
گزارش ارسالی تان:

«بتاریخ ۲۹ جنوری ۹۸ در شب عید فطر در چهارراهی تهیه مسکن یکی از پاکیزه‌های تازه موزه یافته طالب به سرعت سرسام آور نخست در سرای شمالی (ده کییک) یکی از هموطنان ما را با موثر شدیداً مجروح و از محل حادثه با سرعت فرار نمود و در حالیکه چهارراهی تهیه مسکن یکی از خواهران ما را زیر تیر موثر گرفت موثر از اراده خارج شده، به جمع انبوهی از مردم که منتظر بس بودند خورده و هفت تن دیگر را بخاک و خون می‌کشد که از جمله زنی بنام لیلان قبل از رسیدن به شفاخانه وزیر اکبرخان با دو طفل در بطنش جان می‌دهد. وقتی این وحشی توسط ترافیک مورد بازپرسی قرار می‌گیرد، باخونسردی و لحن فرعون خود را در یور ملا سلام راکنی معرفی می‌کند. طبعاً درنده مذکور با هیچگونه مجازاتی مواجه نمی‌شود.»

عبدالوحید - پنبور،

زمونیر سلامونه ومنی. تاسو کولای شی دډاگ او د خپرونی د بیی په بدل کی دخپل ضرورت وړگنی ترلاسه کړی. ستاسو د لیک ځینی برخی: «... تاسی په دی سختو شیبو کی د افغانستان د خوریدلی ولس د خاموش اکثریت د زړونو د آواز ترجمانی کوی. مونیر تاسی ته ډاډ ورکوی چی د ملت ملاتړ تاسی سره دی. لهدا پری به هم تاسی سره وی...»

ن.ح. - پاکستان،

نامه‌ای با شماره ۴۸ «پیام زن» برای تان ارسال گردید. لطفاً از دریافت آن اطمینان دهید. «پیام زن» و سایر نشریات ما را می‌توانید با پرداخت قیمت و هزینه پستی آن دریافت دارید. پیروز باشید.

عبدالوکیل کریم - آلمان،

«پیام زن» و سایر نشریات ما مرتباً برایتان ارسال می‌گردد. از همکاری تان بی نهایت ممنونیم.

رحمان دینخواه - سویدن،

نامه‌ای با شماره ۴۸ «پیام زن» برای تان ارسال گردید. ضمن آرزوی موفقیت، امیدواریم همواره با ما در تماس باشید.

زورش به خر نرسیدن، پالانش را کوبیدن

ژنده پوش - جاغوری،

با تشکر نامه و گزارش تان را گرفتیم که آنرا در همینجا بچاپ می‌رسانیم:

«بعد از شکست طالبان در مزار راه‌ها بروی مردم هزاره از طرف طالبان مسدود شده و مردم بی‌پناه آن دیار با مشکلات عظیمی مواجه اند. طالبان قصور خود را از مردم مظلومی که بخاطر یک لقمه نان سرگردان اند می‌گیرند، در حالیکه خیلی و یاران شان از همه نعمات مادی برخوردار اند. طالبان خوب می‌دانند که فقط با تفنگ‌داران نوکر ایران در جنگ اند نه مردم مظلوم هزاره. این را می‌گویند زورش به خر نرسیدن پالانش را کوبیدن.»

رحیمه بویا - فرانسه،

از کارت ارسالی تان به مناسبت سال نو ممنونیم. برایتان سلامتی و استواری تمنا می‌کنیم.

وقتی چلی بچه‌ها موثر رانی می‌کنند

و.ترین - پشاور،

با تشکر دو نامه و گزارش تان را گرفتیم. «پیام زن» و سایر نشریات را از کتابفروشی مکتبه سرحد در خیبر بازار پشاور و یا مستقیماً از آدرس

کمیته برگزار کننده هشت مارس - آلمان

از نامه و دریافت مجدد اعلامیه، فراخوان «کمیته برگزارکننده ۸ مارس ۱۹۹۸»، «بولتن خبری» و «متن سخنرانی ارائه شده در مراسم روز جهانی زن» اطمینان می دهیم. متن کامل فراخوان را در شماره ۴۸ «پیام زن» آورده ایم. برایتان موفقیت‌های بیشتری آرزو می‌کنیم.

عبدالحامد رازق - آلمان

با سپاس فراوان از دریافت نامه صمیمانه و ۵۰ مارک ارسالی تان اطمینان می‌دهیم. نامه‌ای جداگانه برای تان فرستادیم. قسمتی از نامه تان:

«... خواهران مبارز، نامه پر لطف تان که حاوی احساسات پاک شما بود با دو نشریه "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" برابم رسید که از دیدن آن آتقدر خوشی و فرحت برابم رخ داد که حتی رفتن به مهمانی‌ای را که وعده داشتم رد کرده‌به خواندن این نشریه مردمی و انقلابی شروع کردم...»

طالبان

د کابل په ورزشي استديوم کې د جنایت جام تر لاسه کوي

شاهده - کابل

ستاسو د لیک څخه ډیره مننه. دادی د هغی څو برخي:

«د کابل ورزشي استديوم د ځوان نسل د بدني تربيت او فکري سالميت، د ځوانانو په مينځ کې په ملي او نړيوالې سطحې د يووالي، همکاري او د دوستانه اړيکو ټينګولو او د ګڼو ملتونو په مينځ کې د فرهنگي او کلتوري تبادلې او په پای کې د تفریح او وخت خوشحاله تيرولو لپاره يوه ګډه او په زړه پورې وسيله وه. د طالبانو د فاشيستي حاکميت په دوران کې وينو چې هغوی دا ځای د خپل حاکميت د ټينګولو په خاطر د شريعت تر پردې لاندې په طالبي لوبغاړی بدل کړی. په روسانو، خلقيانو، پرچميانو او جهاديانو پسې چې د زرګونو انسانانو سرونه، لاسونه او پښې يې غوڅ کړل دادی، اوس طالبان هم د خپل استعداد د ښودلو او د دې مسابقې د اتلولي د جام لاس ته راوړلو لپاره لوبی ته راننوتی دی چې هدف يې بيا هم لکه د نورو په شان د شريعت تر نامه لاندې د خپل فاشيستي حاکميت او واکمنۍ ټينګول دی. نو ځکه زموږ ښو شير لوبغاړی د اعتراض په توګه چې نه غواړی د کابل په لوبغاړی کې د خپلو مظلومو او بې واسطې خلکو د وينو او هډوکو له پاسه لوبی وکړی ځانونه ګوښه کړی او په دی لوبغاړی کې يې له لوبو کولو سره پرېکون (مقاطعه) کړی ده، همدارنګه د طالبانو د شوم هدف په پوهيدلو سره د خلکو شير هم د لاس او پښو پری کولو په ننداره کې ډير زيات کم شويدي.

د لاس او پښو پری کولو او په کلاشينکوف وژلو تمرينات او مسابقو د

کوچنيانو او ځوانانو په روحیه ډيرې ناوړې اغيزی کړيدي. هغوی په خوب کې ويريری او پچيني وهی او يا ماشومانو په ناپوهی سره د داسی سانحو څخه ډير منفي درسونه هم اخيستی چې اوس په خپل کور کې د چاقو او چوپړ کې په واسطه د خپلو ماشومو خونیندو او ورونو د لاس پری کول تمرینوي. دا واقعہ په خیرخانی کې د يو ۸-۹ کلن ماشوم لخوا چې د کابل په استديوم کې د لاس پری کولو صحنه په خپلو سترګو ليدلی وه په خپل کور کې د هماغه ډاکټر په شان ځان په سپينی روغايی کې پيچي خپل مخ پټوي او بيا د خپلې ۴ کلنې خور د لاس په پریکولو پيل کوي د نوموړی انجلې په شور او زوږ سره کله چې مور يې راځی د خپلې لور په وينو سور لاس وينی خو ښه وه چې د انجلې لاس ته دومره زيان نه وه رسيدلی چې معيوبه شی. کله چې مور له خپل ځوی څخه پوښتنه کوي وايی مونږ لوبی کولی او يو ډبل غلامو کوله، کله چې خور می زما بوټ غلاکې د هغی لاس می په توکو غوڅاوه، کله چې د هغی لاس وينی شو زه هم خفه شوم.

داکيسه چې ما واوریده، راته هغو کيسو ته ورته ښکاره شوه کومې چې په غربي تلویزیونو کې يې ماشومان د جنایې او پوليسی فلمونو څخه زده کوي او بيا د مرګيو پښو سبب ګرځي. را ته په یاد دی څو کاله تر مخه په اروپاکي يو تن د خپل کور خواته د کوڅی په څنډه کې يو پسه د قربانی په خاطر حلال کړی وه. د کوڅی او سیدونکو د نوموړی صحنې په شاوخوا خپل ماشومان چې د تماشې په خاطر هلته راټول شوی د اعتراض په توګه چې د ماشومانو په مخ کې وينه تويول د هغوی په ژوند او روح بده اغيزه کوي، پوليس ته شکایت وکړ او په نتيجه کې داسې مجرم وګڼل شو. خو زموږ طالبان د خپل تسليخ کولو او هډوکو پری کولو لپاره دوه دری ورځې کوڅه کوڅه اعلا تونه کړی او خلک د هغوی ننداری ته رابولي، لاکن د هغوی د ناوړه راتلونکو په هکله چې خصوصاً په ماشومانو او ځوانانو بده اغيزه کوي هيڅ ډول مسئوليت نه احساسوي اوس خلک هڅه کوي چې نه په خپله ورشی او نه خپل ماشومان د تماشې لپاره پرېږدي...»

«درباره ايران...» - امريکا

از تصوير و شعری که بمناسبت نوروز فرستاده بوديد، متشکريم. بندهايی از شعر «بچه‌های ايران» سروده‌ی هادی خرسندی:

بچه‌ها اين نقشه جغرافياست

بچه‌ها اين قسمت اسمش آسياست

شکل یک گربه در اينجا آشناست

چشم اين گربه بدنال شماست

بچه‌ها اين گربه هه ايران ماست

بچه‌ها اين خانه اجدادی است

گشته ويران تشنه آبادی است

خسته از شلاق استبدادی است

مرهم دردش کمی آزادی است

بچه‌ها اين، کار فردای شماست...

وقتی به چهره مرد افغان نگاه می‌کنی فقط اگر ذره‌ای در آن تأمل نمایی آثار یک عمر زجر و ستم را در آن می‌بینی، وقتی در "پشاورمور" انبوه کارگران افغان را شب هنگام، چه پیر و چه جوان و حتی کودکان را در کنار خیابان می‌بینی که در انتظار رسیدن فردایی دیگر، شب را در همان بستر پیاده‌رو به صبح می‌رسانند، کدام وجدانی است که برخورد نلرزد؟ مگر می‌شود چهره آن پدر را دید که تن به هر خواری و ذلتی می‌دهد تا شکم زن و فرزند بی‌گناه خود را سیر نماید، و برخورد نلرزید؟ مگر می‌شود آن زن بی‌پناه را دید که نمی‌داند چگونه از عهده سیر کردن شکم فرزندان بی‌گناه و بی‌سرپرستش برآید ولی خاموش نشست؟ آری عزیزان غم امروز پدر و مادر و پیر و جوان افغان غم بدترین نوع ستم و جنگ قومی و ملیتی است که از سوی چپاولگران خارجی و از هر سوی به آن دامن زده می‌شود و هر کدام سعی می‌کنند با برافروختن شعله‌های این جنگ خانمانسوز، سهم بیشتری در غارت این خلق مظلوم بدست‌یابورند. از یک سو روسها و ایران و پاکستان و از سوی دیگر عربستان و اسرائیل و امریکا و... ذکر نکته‌ای جالب و دیدنی در همین اسلام آباد نیز برای شما عزیزان به نظر من خالی از لطف نیست. همانطور که در ابتدا ذکر آن رفت مدتی است بالاجبار در اسلام آباد زندگی می‌کنم. طی این مدت به مسایلی پیرامون خود پی بردم که یکی از این مسائل جالب موضوع مربوط به کورس زبان معروف به کانادایی می‌باشد که خود این نام نیز پوششی است برای آن، چرا که در واقع تمام گردانندگان آنرا عوامل و جاسوسان محترم سفارت امریکا تشکیل می‌دهند. هر چند این موضوع شاید بر اکثر آگاهان پوشیده نباشد ولی بیان آن و هشدار به قشر علی‌الخصوص جوان که در معرض بیشترین آماج حملات و تهاجمات فکری امپریالیسم می‌باشند از سوی نیروهای انقلابی خالی از فایده نیست.

باری، عناصر مزدور این کورس با انواع حیل‌ها و ترفندها، از جمله جلب جوانان افغانی و گرفتن اطلاعات از آنان و از محل تولد شان و مناطق مختلف افغانستان و جمع‌بندی و ارسال مداوم این اطلاعات به مراکز خود، سعی در پیچیدن نسخه‌های فکری و سیاسی برای تک تک مناطق افغانستان جهت اعمال نفوذ و سلطه کثیف امپریالیسم دارند. و باز جالب تر اینکه تمامی این اعمال تحت پوشش تبلیغ دینی و مذهبی (مسیحیت) انجام می‌شود که با تشکیل جلسات و دادن صدقه یعنی ناهار و شام به محصلین کورس و نشان دادن چهره مظلومانه و خیرخواهانه به شاگردان سعی در جلب جوانان به مسیحیت و در نهایت کشاندن آنان به فعالیت‌های مورد نظر خودشان دارند و این تازه یکی از این مراکز می‌باشد، در همین اواخر تلاش‌های گسترده‌ای را از سوی مزدور بچه‌گان و خود فروختگان دیگری شاهد بودیم و هستیم مربوط به جمعیتی که تمام و کمال و حتی آشکار از جانب اسرائیل و امریکا حمایت مادی و معنوی می‌شود. این جمعیت خود فروخته و مزدور تحت نام "انجمن بهائیان" به فعالیت خود مشغول است که این تازه به دوران رسیدگان نیز همچون خویشاوندانشان در کورس جاسوسی کانادایی (امریکائی) علم تبلیغات دینی و مذهبی خود را به طرف ملت بی‌پناه و مظلوم افغان گرفته است و

بخش‌هایی از نامه‌ی م. اخگر خواننده ارجمند ایرانی ما از اسلام آباد که در شماره گذشته به آن اشاره نموده بودیم.

صدای تان آشناست

«سلام، سلامی به گرمی خورشید نیمروز و به بلندی قله مغرور و سربلک کشیده دماوند.

عزیزان، صدایتان را وقتی شنیدم آنرا بسیار آشنا و نزدیک یافتم، زیرا در این دنیای پر از مصالح و منافع، آن چنان رک و صریح و کوبنده بود که هیچ ذایقه مصلحت طلبی را با آن یارای نزدیک شدن و پیوند نیست. یاران، صدایتان آشنا بود با من، چرا که خیلی پیشتر از این گوشم با صدای غرش رعد آسای تفنگ چه گوارا آشنا شده بود، که بعدها با غریو شیر مردان فدایی در سیاهکل به هم در آمیخت و با غرش بمب دست ساز مجاهد مردانی هم‌نوا شد و در امتداد این راه خوبار، "خمینی ستیزان" دلیر به آن پیوستند و ستم‌دیدگان و مبارزان افغان به آن ملحق شدند و همگی یکدل و یک صدا فریاد شان را در امتداد رهایی انسانها از قیود ذلت‌بار اجتماع رساتر کرده و این رسالت را تا سر منزل مقصود هر کدام به نحوی به دوش کشیده و می‌کنند.

آری یاران، از هماندم که خواهران عزیزمان را در بازار اسلام آباد در حین فروش نشریه و تبلیغ اهداف «راوا» دیدم بی‌اختیار خاطره رفقا و خواهران رزمندگان در سالهای گذشته ایران برایم تداعی گردید که چه گرم و پر شور و چه با اشتیاق و پر غرور و سرافراز به ایفای نقش تاریخی خود مشغول بودند. آری به همه شما عزیزان خسته نباشید می‌گویم و برایتان از صمیم قلب آرزوی موفقیت و پیروزی در راه سخت و دشواری که در پیش روی دارید می‌نمایم. باشد که شما شیر زنان افغانی الگویی برای این ملت ستم‌دیده و مظلوم و بشارت دهنده فردایی آزاد برایشان باشید، و باز هم باشد که در آستانه سال ۲۰۰۰ طلوع دموکراسی و آزادی را در این نیم کره زمین شاهد و ناظر باشیم، به امید آتروز.

باری یاران، بد حوادث و جبر روزگار مرا نیز چون بسیاری دیگر وادار به مهاجرت از کشور خمینی زده ایران نموده و در طی مجموعه حوادث و شرایط مدت‌هاست مرا در محیطی قرار داده که الزاماً در ارتباط تنگاتنگ و مداوم با زندگی و شرایط فکری و فرهنگی ملت ستم‌دیده افغان قرار گرفته‌ام. در این مدت چیزهایی از اوضاع و احوال افغانستان دستگیرم گردیده که فکر می‌کنم اگر سالیان سال در ایران و یا هر کشور دیگر به مطالعه کتب می‌پرداختم به آن نمی‌رسیدم. معلوماتی را که در اینجا کسب نموده‌ام، همگی آن با ذره ذره وجودم آمیخته شده و در صفحات ذهنم حک گردیده و به قول معروف تجربه بالاترین آموزگار بشریت است و به مبادرت همان ضرب‌المثل معروف شنیدن کی بود مانند دیدن، هیچوقت نمی‌توانستم چیزهایی را که خودم دیدم از طریق شنیدن قبول کنم.

خپره شوی وه په پوره ډول می ولوستله، او د وحدت په ورځپاڼی کی کومی تبصری چی د طالبانو له طرفه د دی تظاهرات په اړوند شوی وی ډیری په زړه پوری او جالبی وی چی صرف په یو خندا ارزنی او بس. مگر د "وحدت" ورځپاڼی د ۱۹۹۸ کال د می ۲۴ یوه بله ډیره جالبه تبصره چی ستاسو د خپرونی څخه پاتی شوی وو، درلیریم که امکان لری په راتلونکی گڼی کی یی خپره کړی.»

● گرانه وروړه، زموږ نیکي هیلې ومنی. دادی ستاسو د راپلړ شوی د اخباری تبصری ځینی برخي:

د چا د منلو وړ ده

لنک. جان الله هاشم زاده
خو وړخی دمخه به پښور
لنک خو پښور نه به ناستی شو
راوا د دوی سیاسي تنظیم به ناسته
مظاهره وکړه داجي زه پخپله ددي
مظاهره یو مشاهد لیدونکي وه لوبښه
غواړه ددي مظاهره به باب نوڅه چی
ماندنې بان کړم

دا سطره ده "راوا" د دوی
سیاسي تنظیم مظاهره وه. دا وای نه د
کوډه قبرستان دغلالي پوری تقریباً
دوی دوه نیم ساعته اړه مارچ وکړو په
دې مظاهره کښې تقریباً ددوی سوو په
خوا ولسا کښې ښځی سوجودی وې
دوی سره نیرغونه نه لاسونو کښې وو
چی د سیمو کراسی غوښتنی نه اوه
ورپادې شعارونه لکل شوی وو
ورپه داجي دسنت مالو افغانی
تنظیمونو یاد سوجه اسلامی عقیدو
خاوندانو نه خند وړپادې ښکارنگ
لکښې شوی وی. همدا راز لکښې
تشراب نه روانه مظاهره دوی څه قیمت
به بدل کښې خوځیدل دغه راز دی
مظاهره به دیر خلق نامتاسجان
راغه نه سوی وه

دا لوسته محل ده چی
دسروسی خان او داحمد شاه بابا
دا ولاد تر وړاندې او دحمود غزنوی
دعزت نه د کو پښتو تر مخ ښو دا
جرات وکړو چی سرکو نو ته راوړخی
او دا اوهغه اعمال انجام کړی

نه او نه خلق هره جامعده او
تولنه کښې شته خو دافغانانو دحجرت
د دیار دښو او وړځو مهاجر افغانان خو
ډیر ترې نشتاله خلق وځو کلونه شې
پاکستان کښې تیر کړل مگر چا وړنه
داسی څه ونه لیدل چی به شکاست
ښی وی او څه څه وه لکر کوم د
حساب وړ نه و

مونږ ته هغه وخت هم په یاد
نه چی د کابل نه د اسلام بانډ
ونځی نه یوځای کښې برلورځمه راشی
او دښځیره داوریدو سره سم پورق
گوازه کړی او خان یی حجابی ته حجاب
کړی

اما تاسون د هغو محفلونو له حال خبر
می چی نه ماخلغو نو سونه ورکولای شی
او به ترڅ کښې نی هغه څه کښی چی
د دوی افغان او مسلمان غرت نی هم نه
شی زغملی

که خوسې نو ستاسو
اسلاسی او دښی وجهه څه ده. اما
ددي لخوا او مرض ددوا غوږوت نشته
باید څه وکړی دغه راز ایا دا به سیا
دافغانانو دراتلونکی نسل لار دښو
خبره نه وی ددخانې ح به وړاندې نه
زمونږ مسئول څه وی؟ نو لای الله
پند کالو او دسمحمد استیسانو او د
خوارلس ځن جهاد ناستو قهرمانانو څو
ک چی خان ته داحمد شاه ابدالی او د
خالد بن ولید اولاد وای پورته شی او
نهغه قوم به خلاف خپل ایمانی او
وجدانی مسئولیت ادا کړی چی نن می
حجابی تمدن کښې او ښځی نی نه بو
زی داجي د ناروا سره به مظاهره
کښې کېدون کوی او دهغه څه طلب
کوی چی نه ورته اسلام عقیده او
القنایت اجازت ورکوی او نه څه
دافغانانو تنگ او شمله ... مونږ
افغانان خو هغه نوم نو چی تل ژوندی
نو او تبرک نه لرو افغانان خو هغه قوم
ده چی داسار دژوند نه دشهوات
ژوند غوړد کښې نو ځکه مسئولیت نه
داوه چی نوریا نه دجانه دې حسابی
حجرت وړنه کړو چی افغانی تنگ او
ناسوس محروم او افغانی شملی ته
داسی زنان او ناوان ورسوی چی سیا
نی حیران دهر جا دوسه پورده وی

نسخه های استعماری خود را از طریق تبلیغات مذهبی به خورد جوانان بی گناه افغان می دهند.

واقعاً شگفتا، شگفتا که این ملت مظلوم از شر این همه دزد و دغل و این همه کفتار به کجا پناه ببرد؟ چطور می تواند هویت خود را حفظ نماید؟ چطور می تواند از این همه بمباران خلاصی یابد؟ از یک سو آتش جنگ بر سرشان می بارد و از سوی دیگر تهاجمات استعمارگران رشد فرهنگ و تمدن شان را هدف قرار داده است.

یکی نیست به این کفتاران بگویند این همه برای غارت و چپاول ما طرح و نقشه و مذهب و دین اختراع نکنید. وای بر شما ی سگان امپریالیسم که در آستانه قرن بیست و یکم هنوز آفتد ملت ما را عقب مانده می پندارید که برایش مذهب و دین نو اختراع می کنید.

زهی خیال باطل، ملتی که سمبول مقاومت زن انقلابی آن را شیرزنانی چون میناها و اشرف دهقان ها و ... تشکیل می دهند میندارید که به این سادگی تسلیم شما شود و باز نیز باید به شما ارذل فرهنگی هشدار بدهیم که هر پیشه گمان مبر که خالیست...

و بداند ای مزدوران امپریالیسم، تا شاگردان مکتب استاد میهن روز به گرد و سترگ زنده هستند، در هر کوچه و خیابان و در هر کارخانه و شهری صدایی تمامی توطئه های رنگارنگ شما را نقش بر آب خواهد کرد!

عزیزان شما را می ستایم، شما را باور دارم، ولی چه کنم که همیشه گفته اند که یک دست صدا ندارد و من می شوم بارها و بارها می شوم این صدای مرد افغان را، این صدای زن افغان را و این صدای جوان افغان را که می گوید به کجای این شب تیره بیاویزم قیای ژنده خویش را.

با ایمان به پیروزی راهمان و با امید به پیروزی ملت های تحت ستم افغانستان و ایران!

سید غیور احمد شاه - پښور

زمونږ لخوا هم سلامونه ومنی. مونږ خوشحاله یو چی ستاسو په شان با احساسه او وطن دوسته ځوانان په خپل څنگ کی لرو چی هر شبیه قربانی ته حاضر دی. دهمدردی نه مو ډیره مننه.

ملالی علی پور و عبدالغفور علی پور - فرانسه

با سپاس فراوان نامه شما را گرفتیم. به جواب آن پاسخ جدا گانه ای فرستادیم. امیدواریم باز هم با ما در ارتباط باشید.

نادر ن. - امریکا

با تشکر، از دریافت نامه و چک ۱۰۰ دلاری تان اطمینان می دهیم. موفقیت برایتان آرزو می کنیم.

زلمی ولی - پښور

په خپل لیک کښی داسی لیکي:
«گرانو مبارزو خویندو، ستاسو ښکلی مجله چی د تظاهرات په اړوند

تغییر چهره‌ها و نه تغییر در ماهیت جمهوری اسلامی ایران

شبیر - پشاور،

از دریافت نامه و ۵۰ روپیه ممنونیم. کاست «خون کابل» برایتان ارسال شد. هر چند ما در شماره ۴۶ در یک جمله ضمن شرح کاریکاتور روی جلد موضع خود را در قبال انتخابات ایران روشن ساختیم، ولی اینک بنابر تقاضای شما نظر خویش را اندکی مفصل بیان می‌داریم.

در انتخابات ریاست جمهوری ایران خاتمی که طی مبارزات انتخابی اش تضمین آزادی بیان، مطبوعات، احزاب و حقوق زنان را وعده نموده بود با اکثریت قاطع بر رقیبش ناطق نوری چیره گشت. این انتخاب در حقیقت بیانگر نفرت بیکران مردم ایران از جمهوری اسلامی و سردارانش می‌باشد که خواستند با دادن رأی به خاتمی آنرا ابراز کنند. این مسلماً تضاد بین جناحهای مختلف رژیم را حادثر ساخته و زمینه را برای حرکت‌های کوبنده و بنیان کن بعدی با استفاده از همین تضاد بین دشمنان، هموارتر خواهد ساخت.

ولی مردم ایران آگاه اند که اگر خامنه‌ای مردم آزادیخواه ایران را با تیغ حلال می‌کرد، امروز صلاح می‌بیند که کارش را با پنبه خاتمی از پیش برد. خاتمی که زمانی وزیر ارشاد اسلامی بود از پایه‌های مهم رژیم به شمار می‌رفت که در آینده نیز هیچ زخمی از توده‌های بجان رسیده ایران را مرهم‌گذار نخواهد بود. وعده و وعیدهای او از همان نیرنگ‌های آشنایست که هیچگاهی در چهارچوب «ولایت فقیه» دستیابی بر آنها امکان پذیر نیست. هم اکنون که ماهها از روی صحنه آمدن خاتمی گذشته هیچ تغییر ملموسی در وضع توده‌ها دیده نمی‌شود. در زندانهای مخوف رژیم هزاران آزادیخواه تحت بدترین شرایط ممکن بسر برده و زیر شکنجه‌های مرگبار جسمی و روحی قرار دارند. زنان ایران هنوز از ابتدایی ترین حقوق شان محروم بوده و آنان منحیت انسانهای درجه دوم اجتماع مورد توهین و تحقیر قرار می‌گیرند. گرانی و تورم، رشوه‌ستانی و فساد و صدها مشکل دیگر گریبانگیر مردم می‌باشد. سایه‌ی ایران از سر باندهای مزدور شیعه و غیرشیعه‌اش در افغانستان نیز کم نشده است. جمهوری اسلامی ایران از فاشیست‌ترین زیر پاکنندگان آزادی‌های احزاب و سازمان‌ها و مطبوعات در دنیای ما محسوب می‌شود. رویدادهای چند ماه اخیر نشان دهنده آنست که هنوز هم جناح فاشیست‌های «راست» حزب اللهی هست که کلیه پست‌های مهم را بدست دارند و خاتمی نه قادر است و نه می‌خواهد علیه آنان دست به اقدامی قاطع بزند. به رویکار آوردن خاتمی از حیل‌های آخندهای ایرانست تا بدینترتیب فشار ناشی از انزوای بین‌المللی را کاسته و مناسباتی با دموکرات‌های بزرگ جهانی برقرار سازد. که طبعاً آغاز آن بدون تبسم مقابل «شیطان بزرگ» و کاستن از شعاربازیه‌های کاذب ضد امریکایی ممکن نبود.

سید منصور مجروح افغانی کلتوری پولنه - امریکا،

ستاسو بلن لیک مو تر لاسه کی، پیره مننه، متأسفانه چی ومو نشوکی ای ستاسو په محفل کی گلهون وکړو ځکه امریکا ته د سفر مصارف دومره ډیر دی چی هغه نشو زغملای.

عبدالله حمید - استرالیا،

باتشکر نامه و شعر تانرا گرتیم. نامه جدا گانه‌ای برایتان ارسال گردید. قسمت‌هایی از شعر تان را در همین جامی آوریم: ..

جهاد و روسها

هر رهبر دین بر سر منبر به پشاور

گفتا که حرامست شنیدن سخن روس

افسوس که امروز همان رهبر اسلام

با ریش و قبا برده پناه در وطن روس

که کافر و بی دین و گه مرتد به ملت گفت

خود می‌زند امروز قدم در چمن روس

خشک‌کنده ملت را به تنش خون و خود آرام

تر کرده دماغ از گل و از یاسمن روس

از راکت و خمپاره و از توپ ز هاوان

آورده به قتل ملت‌ام از وطن روس

آن گرگ گلیم جمع که شده جنبش اسلام

اخفا به کمین است ته پیراهن روس

در کشتن و دزدیدن و تاراج و چپاول

نوشیده به صدار از آب دهن روس

«دافغانستان ملی یوالی اسلامی جرگه» - آلمان،

از ارسال دعوتنامه کنفرانس اعاده صلح سپاسگزاریم. متأسفیم که نتوانستیم در آن گردهمایی شرکت ورزیم. پیام «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را برایتان فکس نمودیم. امیدواریم از دریافت و قرائت و عدم قرائت آن در کنفرانس برای ما بنویسید.

ذ.ح - ننگرهار،

زمونږ سلامونه ومنی. ستاسو د نورو شعرونو په هیله. دادی دراستولی

شعر ځینی برخی:

طالبه ستا د لاسه په دی ښار کی گرځیدلی نشم

وینستان که لږ زیات وی چیرته تللی نشم

که ږیره می لږ کم وی نو محبس نه تبتیدلی نشم

که هرڅومره دږی ووروی وطن تا ته پریښودلی نشم

بنیادگرایان، خصوصاً با شناخت چهره کربه طالبان مزدور آنقدر شدت یافته که امید پیروزی آینده مردم دربدر ما را صد چندان ساخته است. وابستگی و مزدوری به هر نوع و به هر کی باشد چه زیر نام حزب دموکراتیک خلق دیروز و چه زیر نام اتحاد شمال امروز و یا حرکت بی ناموسانه طالبان بجز رسوایی و نابودی نتیجه‌ای ندارد....»

رهبر «بیرنگ کوهدامنی» کیست؟

عبدالله - کابل،

در نامه خود می نویسد:

«وقتی نشریه شماره ۴۸ "پيام زن" بدستم رسید و گذشته بیرنگ کوهدامنی در ذهنم زنده شد خواستم آنرا برای تان بفرستم اگر لازم دیدید چاپ شود.

بیرنگ کوهدامنی متعلق به یک خانواده فقیر دهقان روستایی بود. عمر خانواده‌اش در آوارگی و دربدری در کابل، بلخ و مزار گذشت. در سال ۱۳۴۲ حسب وظیفه دولت وقت، تصادفاً وی را در شهر بلخ دیدم جوایی احوالش شدم، گفت پدرم به کار مزدوری مشغول است، خودم همراه با پدر بزرگم در دکان بقالی مصروف هستم. در مکتب ابتدایی درس می خوانم. طوریکه از سر و وضع او دیده می شد با وضع بد اقتصادی دست به گریبان بود. بعد از ختم دوره متوسطه برای تحصیلات عالی در رشته ادبیات به مدت ۴ سال عازم ایران شد. در ختم تحصیلات عالی و سیاحت علمی در عراق و تاجیکستان، به سال ۱۳۵۷ که به وطن باز گشت به دیدنش رفتم. در آن زمان کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ انجام شده و خلقی‌ها حاکم بودند. کشمکش و اختلافات درونی خلقی‌ها و پرچمی‌ها روز تاروز شدت کسب می کرد، پرچمی‌ها خارج از کشور می رفتند. وقتی نظرش را خواستم اظهار داشت: "وضع خوب نیست، یگانه رهبر در افغانستان بیرک کارمل بود او هم وطن را ترک گفت." درباره سیر علمی اش گفت: "زمانیکه وارد دوشنبه مرکز تاجیکستان شدم اوج سوسیالیسم را مشاهده کردم، سوسیالیسم در اتحاد شوروی به اوج خود رسیده."

همچنان رژیم با سراسیمگی از فزونی شورشها و اعتراضات گسترده و خونین کارگران و سایر بخش‌های توده‌ها در تلاش است تا از انقلاب قهری آنان جلوگیری نموده و با آوردن اصلاحاتی دست یازد تا به عمر ننگینش بیفزاید.

قابل شدن تفاوت ماهوی میان جناحهای مختلف جمهوری اسلامی همانقدر خنده آور و احمقانه است که فرق قابل شدن میان خابنان جهادی و طالبی. تغییر چهره‌ها در ایران شاید فقط تعدادی از روشنفکران سازشکار ایران را که ما با نوع افغانی آنان آشنا هستیم، بتواند به وجد آورده به تسلیم وادارد ولی نیروهای انقلابی ایران به قیمت قربانی‌های بیشمار مدتهاست دریافته اند که زیر بار این حقه بازی‌ها نرفته و راه‌های واقعی ایران از شر فاشیسم بنیادگرایی را در برچیده شدن کامل «ولایت فقیه» جستجو کنند و بس. مردم ایران که از تاریخ درخشان مبارزاتی برخوردارند با اعتصابات، شورشها و قیامهای خود دست رد بر جناح‌های به اصطلاح «چپ» و «راست» جمهوری اسلامی زده و تا نابودی آن خواهند رمید.

کبیری - کابل،

با سپاس فراوان از شعر ارسالی تان. قسمت‌هایی از آن:

زن افغان به کنج خانه در زندان نمی‌باشد
جهان حریت را حجت و برهان نمی‌باشد
چرا در خانه مایوسی، اندر کلبه اخزان
ستاره معدما آزاد در کیهان نمی‌باشد
زمان جاهلیت سایه افگندست در کابل
حقوق زن و مرد از چه رو یکسان نمی‌باشد
بگردند نسل زن در پرده اما عصمت و عفت
دریهند پرده‌اش در بیخ غم بریان نمی‌باشد
نه سرمنشی ملل نی کنفرانس رای اسلامی
در این ظلم و ستم بر ماکسی گریان نمی‌باشد
ملل متحد حامی طالب گر کند محکوم
رضامندی امریکا و پاکستان نمی‌باشد
سریر بردگی برچیده شد، برما چرا تحمیل
کنند این کد خدایان از چه رو پسران نمی‌باشد

رحمان حمیدی - امریکا،

با تشکر فراوان چک ۵۰ دلاری و نامه تانرا گرفتیم. متأسفانه جایزه مؤسسه کلمبیا را دریافت ننمودیم اما «راوا» برای سال ۹۸ هم کاندید خواهد بود. در این رابطه نامه‌ای به داکتر هارون نیز ارسال گردیده. نشریات مرتباً برایتان فرستاده می‌شود. به امید صحت‌مندی و همکاری بیشتر شما.

قسمتی از نامه تان:

«... ناگفته نماند نفرت و بدبینی مردم ما نسبت به موجودیت انواع

برای «راوا» کمک مالی جمع‌آوری کنید:

برای مارک آلمانی:

برای دلار امریکایی:

Mrs. T. Shams
F.C.A/C No.33
Habib Bank Ltd.
Complex Branch
Quetta, Pakistan

Mrs. T. Shams
F.C.A/C No.30033-1
Habib Bank Ltd.
Jinnah Road Branch
Quetta, Pakistan

گوشه دیگری از زندگی بیرنگ کوهدانی که شاهد آن بودم:

هیچ وقت بیاد ندارم که او در بین مردم حضور داشته باشد، او هر چه بود بخود بود. درین رابطه نزدیکان او می گفتند که بیرنگ با کسی رفت و آمد و نشست و برخاست ندارد. بیادم است که حتی به خانواده فقیرش که با تنگدستی زندگی می کرد اندکترین توجه نداشت. خویشاوندان و نزدیکانش می گفتند که بیرنگ در شهر کابل زندگی آرامی دارد، یک زن را ترک گفته با زن دیگری ازدواج کرده و نزد دولت موقف خوبی برخوردار است.

● خواننده ارجمند، چاپ فقط قسمت هایی از نوشته ی تان را کافی دانستیم. طوریکه شما شاهد آورده اید یک فرد بدون خیانت به طبقه و مردم فقیرش و بدون داشتن چنان درکی درخشان از «سوسیالیزم تاجیکستان»، و شناختن ببرک کارمل منیحت «یگانه رهبر افغانستان»، نمی تواند به آنگونه فلاکت پیشرمانه صحبت از دوستی با «اندیشه ورزان و پایه گذاران حزب دموکراتیک خلق» گرفتار آید.

نکاتی از زندگی وی را که شما برشمرده اید، احساس انزجار نسبت به وی را بیشتر در انسان برمی انگیزد.

کاکا مهاجر منتظر - پشاور،

با سپاس فراوان دو نامه و مطالب ارسالی تان را گرفتیم. یکی آن قبلاً در صفحات «خبرنامه تظاهرات» انعکاس یافت. از همکاری تان سپاسگزاریم منتظر مطالب بعدی تان هستیم.

غ.ج. باختر - هالند،

در نامه ی شان می نویسند:

«برای اولین بار مجله شمارایی از دوستان برایم داد. وقتی شروع به ورق زدنش کردم، باخواندن هر قسمت از آن نورامیدی در دلم پدیدار شد چراکه می توانید ندای مظلومیت مردم رنج دیده ما را به جهانیان برسانید، ندای ملتی را که به خاطر سلطه ی بنیادگرایان جاهل و دشمن علم و فرهنگ در خون غوطه وراست و این جنایتکاران هر روز مردم بیچاره ما را به نام اسلام و شریعت طالبی "زجر و شکنجه می دهند. من به عنوان یک هموطن برای شما و همزمانان در مبارزه برحق علیه جاهلان قرون وسطایی آرزوی موفقیت می کنم. باشد تا کشور عزیز ما از چنگ این جانوران رهایی یابد.»

بهرز - پشاور،

در قسمتی از نامه انتقادی شان آمده:

«... در شماره ۴۸ صفحه ۴ یک نامه از خوانندگان محترم را نشر کرده بودید که در آن واماندگانی مثل اسحق نگارگر، نبی مصداق و واصف باختری و امثالهم بحیث معلم سواد آموزی پیشنهاد شده بودند. که این خود دو جنبه منفی را نشان می دهد.

اول اینکه چرا از اینان بحیث ذباله تاریخ نام نبریم که بمقام والای

معلمی اهانت بنماییم؟

دوم: چرا نوکران خلق و پرچم و اخوانیهایی کثیف که ماسک از چهره شان برداشته شده و نزد هیچ روشنفکر اعمال رذیلاته آنان پنهان نمانده، به حیث معلم مردم ماکه متأسفانه ۹۰٪ شان بیسواد اند نام برده اید؟ اینرا هم می دانم که شما بدون بررسی و ارزیابی هیچ نامه را بدست نشر نمی سپارید ولی متحیرم که چگونه به این جمله توجه مبذول نداشته اید. بر روشنفکران آگاه و انقلابی ماست که آنها را نشخوارکنندگان خون و استخوان های مردم مظلوم افغانستان بنامیم نه معلم شان.»

منیرحسین - اسلام آباد،

زمونر. نیکی هیلی ومنی. ستاسو داستولی لیک خواب مو درولیرل، هیله مند یو چی ترلاسه کری مووی.

الحاج داکتر محمد امین تنویر - هالند،

نامه تان حاوی مشخصات بیاز را گرفتیم. اما «پیام زن» به درد و رنج های مردم ماکه با درا کولاهایی از جنس جهادی و طالبی دست و پنجه نرم می کنند و با مقدرات شان خائنانه معامله صورت می گیرد، می پردازد. فواید بیاز و دیگر سبزیجات، درمان کننده و افشاگر قصاص، سنگسار، اعدام، دره زنی، دزدی، بی ناموسی، اختطاف و هزار یک جنایت دیگر جهادی و طالبی نمی باشد. امید نامه ها و نوشته های خوبی علیه فاجعه جاری در کشور ماتم زده ی ما از شما داشته باشیم.

بی بی سی، پستو خبرونه - پینور

د نوی کال د مبارکی کارت او د بی بی سی د پروگرامونو په هکله بروشور خخه ډیره مننه.

ادعای آزادیخواهی و جانبدار بودن در سگ جنگی جهادی

اسد کورگانی - امریکا،

«محترم سهیلا دانش سلام،

امیدوارم حال شما خوب باشد. شماره ۴۶ پیام زن برایم رسید، متشکرم. بهای این یک شماره را ضمیمه می فرستم و تقاضا می کنم اسم مرا از لیست متقاضیان نشریه حذف فرمایید.

خانم محترم،

اعتراف می کنم که پس از ۲۵ سال دوری از وطن و ادبیات چپی وطنی، صدای شما آشنا تر و لهذا خوشایند تر بگوش می خورد. ولی خواندن این یک شماره باعث شد دلیل دوری گزینی ام از سیاست چپی افغانستانی را بیاد آورم و فاصله ام را با دست اندرکاران آن حفظ نمایم. همین یک شماره مرا به سالهای پیش از کودتای داود و دوران دموکراسی تاجدار ظاهرشاهی

شاید با بحثی که می داشتیم برای خوانندگان مفید می بود. کاش روشن می ساختید که شماره ۴۶ «پیام زن» چگونه «مزه تلخ سیاست بازی پر عقده را در کام» تان «زنده ساخت.» و چگونه شما را به یاد دورانی انداخت که «در آن استفاده از دشنام پراگنی و اعمال زور عوض مشاجره و منطق کالای روز و معمول بود»؟ کدام «دشنام پراگنی» مادر آن شماره دل شما را آزرده؟ این که «رفع اله موذن ما را با جنگ و دندان نشان دادنهای کوچگیت نمی توانی بترسانی»؟ این که نوشته ی یکی از «فرهنگیان» درجه یک نجیب خاين را زیر عنوان «جسناله های داکتر اکرم عثمان برای صلح» افشا ساخته ایم؟ این که به معصومه عصمتی گفته ایم پشت شفاعت سگان روسها و جنایتکاران بنیادگرا نگردد؟ این که باز هم درباره روشنفکران تسلیم طلب و خاين نوشته ایم؟ آیا عنوان «سیا» از مزدوران سیلی می خورد «یا واقعیت جورج اورول وطنی ما» شما را آزرده؟

آیا از ما متوقعید که آن خاينانی را که حتی شما را هم به عزاندا نده، با جان و قربان و صاحب و جناب مخاطب قرار دهیم؟ آیا اکرم عثمان را که بعد از سالها سرسپردگی به روسها و پوشالان، برای متحد ساختن جنایتکاران بنیادگرا نغمه سر می دهد، نباید افشا سازیم؟ آیا بالغ بر ۱۲۰ گزارش خیانتها و تبهکاری های بنیادگرایان در شماره ۴۶ خوشتان نیامده؟ ممکن است ما دچار اشتباهاتی باشیم. لیکن صحیح نیست که شما با حرکت از این اشتباهات، دوره ای از تاریخ مبارزات مهم سیاسی کشور را «سیاست بازی پر عقده» نام نهد. چگونه می توان مبارزه پیگیر و بی امان برضد میهنفرشان پرچمی و خلقی و اخوانی را کم بها داد و آن را به سادگی «سیاست بازی پر عقده» خواند؟ تاریخ بر درستی و صداقت کدام طرف صحنه گذارد؟ لازم نیست شما «ادعای انحصار حقیقت» را داشته باشید و بعد در پی دفاع از آن برآیید. هر فرد بنا بر منافع و سطح درکش به دفاع از چیزی می پردازد که طبعاً آن را نه توهم بلکه حقیقت می شمارد و شاید هم مدعی «انحصار»ش باشد یا نباشد و تنها در عمل است که ثابت خواهد ساخت آنچه را گروههایی از مردم حقیقت می پندارند درست بوده یا به خطا رفته اند. این جریانی است که از پیدایش بشر تا حال سیر تکامل بشر را تشکیل داده است.

شما به عنوان یک روشنفکری که خود را «عزادار» حال و احوال وطن می بینید، نباید فقط با فرق نگذاشتن بین ملاعمر و تره کی و کارمل و شعله جاوید گریبان تان را خلاص کنید و در «غنده خیر» نشسته و از قله کوهها با نوعی «یأس روشنفکرانه» به داوری بپردازید. البته آن ظاهراً «یأس» تان

برد و مزه تلخ سیاست بازی پر عقده را در کام زنده ساخت. یاد دورانی افتادم که در آن استفاده از دشنام پراگنی و اعمال زور عوض مشاجره و منطق کالای روز و معمول بود. دانش سیاسی و فلسفی فقط به نشخوار گفته های پیشکسوتان مارکسیست، از بر داشتن این گفته ها (قول ها) و نقل آتی شان منوط و محدود می شد. تظاهر به دانش و تعصب در درستی اندک اندوخته های دکمی مد زمان بود و حریف برابر نیمچه ملاهای روضه خوان.

خانم دانش،

من نه ادعای همه چیزدانی دارم و نه هم عقده خود بزرگ بینی، لذا نه منتظر نصیحت پدران به باشید و نه هم در صدد چنگ و دندان تیزکی برای قصابی من. مطمئن اکثریت خوانندگان شما همانی را می خواهند که شما عرضه می دارید، متأسفم که من توان هضم آنرا در خود نمیابم. من نه ادعای انحصار حقیقت را دارم تا با فریاد دعوا آترابه کرسی بنشانم و نه هم تحمل فریادهای کرکننده همه دانان صاحب بلا معارض حقیقت را. منهم طرفدار مبارزه بر ضد بنیادگرایی ام. بنیادگرایی چه از جانب مذاهب یهودی و چه از طرف ادیان جدید اروپایی چون مارکسیزم و شعبات گوناگونش. من در حالیکه فرقی بین ملا محمد عمر آخوند امیرالمومنین طالبان و طالبانش از یکسو و نورمحمد تره کی رهبر داعی خلقیها و حزب خلقش از سوی دیگر قایل نیستم، مقامی بهتر از اینها برای شعله جاوید و سازمانهای کثیرالعهده پیروش یا ببرک کارمل و دنباله روانش قایل نمی توانم شد. من در حالیکه ویرانی وطن را عزا می گیرم، نجنگیدن مردمانرا برای حفظ هویت و حصول جای پای در حلقه های تصمیم گیری ملی نیز حرام می دانم. من نمی توانم همه را با دنده بنیادگرایی بزنم و بگویم و فرقی میان جنگ دفاعی و تعرض قایل نشوم. من در شرایط حاضر با آنکه جنگ و آدمکشی را در افغانستان محکوم می نمایم، نمی توانم از پشتیبانی مدافعین ترکمن دره، دره شیخعلی، کتل شیر، قره باغ، جلریز و ... چشم پو شم.

با عرض حرمت

اسد کورگانی»

● آقای کورگانی

با عرض سلام مقابل، اسم شما به مجرد دریافت نامه از لیست حذف شد. اگر نامه شما کمی توأم با توضیح برداشت ها و ادعاهای تان می بود

پیام زن، کاستها و سایر نشریات جمعیت انقلابی زنان افغانستان، را از کتابفروشی های ذیل بدست آورده می توانید:

در کوئته:

Kabul Music Centre
Shop No.45,
Baldia Shopping Plaza
Mizan Chowk, Quetta

در پشاور:

Maktaba-e-Sarhad
Khaibar Bazar
Peshawar

در اسلام آباد:

Mr Books
and Famous Books
Super Market
Islamabad

در دهلی جدید:

Singh News Agency
15, Defence Colony Market
New Delhi - 24
India

سواستفاده را از تألمات روحی مهاجران افغانی ببرند و تا حدودی موفق شده اند که عده‌ای را به دنبال خود بکشند. ولی هرگز نه فرد افغانی را مهاجرت خواهند داد و نه امتیاز. و هیچکس ندید و یا نشنید که گری از مشکلات این مردم ستم‌دیده را باز کنند. آنان با صرف هزینه‌های گزاف اقدام به چاپ کتاب‌هایی کرده اند که مملو از عقب‌ماندگی فکریست. این فرقه براوج نیاز مهاجرین جنگ زده و آواره خیمه‌ای از دروغ و حقارت برپا کرده است. پدرخوانده این فرقه مترصد فرصتیست که تخم نوع دیگری از ارتجاع را در سرزمین افغانستان بکارد. بر نیروهای انقلابی و آزادخواه افغانیست که پرده از این توطئه شوم بردارند. بر سر راه این مردم طالب زده کشیش‌های حرفه‌ای تار عنکبوتی خود را پهن کرده اند. افشای دام‌چاله‌هایی این چنین بر هر وجدان بیداری وظیفه است.

حبیب - کابل،

یکی از اشعار ارسالی تان را در همین‌جا گنج‌اندیم از شعر دیگر تان در شماره‌های بعدی استفاده خواهیم کرد. به امید همکاری‌های تان.

هدیه به شما خواهران و برادران دست اندرکار
این نشریه واقعاً مردمی

پیام زن

ای مایه امید زنان اسیر ظلم
افشاگر جهالت و عصیان «پیام زن»
ای زننده ساز مکتب «مینا» نام‌دار
ای مهد جان‌نثاری دوران «پیام زن»
ای تیر بر دو چشم و دل نوکران روس
مشت کوبنده‌ای بر سر اخوان «پیام زن»
ای دشمنان خاک وطن از تو در هراس
کساح ستم ز تو شده لوزان «پیام زن»
ای تک سوار نور به سیمای زشت شب
صبح نوید بخش شکوفان «پیام زن»
دارد «حبیب» پرتو و راه تو افتخار
ای توتیای دیده‌ی گریان «پیام زن»

سهیل شرر - پینور

د لیک څخه مو مننه، زمونږ نیکي هیلې او سلامونه ومنی. ستاسو استول شوی شعر «مینا نه ماتیری» څخه به په راتلونکي گڼو کی استفاده وشي. ستاسو د نورو شعرونو په هیله.

سهیلا ابراهیمی - د نمارک،

از نامه پر محبت و ۱۵ دالر ارسالی تان متشکریم. قیمت و هزینه بستی هر شماره را می‌توانید در جوف پاکت (ولی حتماً با پست راجستر) برای

فوری جایش را به جبهه‌گیری‌ای آشکار بین خاینان بنیادگرا می‌دهد وقتی سگ جنگی بین آنان را به «دفاعی و تعرضی» تقسیم می‌کنید که اگر فرضاً چنین هم باشد بسیار متغیر است مزدوران متعرض امروزی، فردا مدافعین می‌شوند و برعکس. تصور می‌کنیم همین نکته که ما تمام باند‌های بنیادگرا از پشتون و غیر پشتون و از سنی و شیعه را بدون استثنا خاین و جنایتکار می‌شماریم، علت اصلی مشکل شما با ماست. و این مسئله‌ایست که متأسفانه هرگز نمی‌توانیم برسر آن به توافق برسیم. ما عمیقاً معتقدیم که مردم هیچ قوم و مذهبی در افغانستان با «رهبری» این و آن باند سفاک و مذهبی به هیچ رستگاری‌ای نایل نخواهند شد و برعکس ضمن گوشت دم توپ بودن آن فاشیست، مقام‌پرست و جاسوس، سمت بزرگتر شدن شکاف میان ملیتهای مختلف ما را خواهند پیمود.

ما به سهم خود همواره ندا سر داده ایم که اگر مخصوصاً روشنفکران آزادخواه هر نوع چاکری به جلادان بنیادگرا را ننگ بدانند، جلادان مذکور در تنگنای شدیدی گیر خواهند کرد. به همین جهت، «پیام زن» یکی از ارکان اصلی کارش را افشای آن روشنفکرانی قرار داده که به جای پیکاری قاطع علیه دژخیمان جهادی و طالبی با دیده‌ی درایی زایدالوصفی و به بهانه‌های گوناگون به پشتیبانی از آنان برمی‌خیزند.

خلاصه دوست محترم، هر وقت مایل بودید در مقابل رد «ادیان جدید اروپایی»، «بنیادگرایی» و «سیاست چپی افغانستانی»، سیاست خود را بدون «دشنام پراگنی و اعمال زور» اندکی شرح بدهید تا ببینیم چه چیز جالبیست که شما را به حمایت از «مدافعین» آن دره‌ها می‌کشاند. بدینترتیب احتمالاً «مدافعین» دیگری هم برای آن دره‌های بوگرفته از وجود بنیادگرایان، به میدان خواهند آمد و یا اینکه شما در مورد دفاع معصومان‌های تان از میهنفروشان جهادی تجدید نظر خواهید کرد.

با احترام

بهائیت، گرگ دیگری در کمین جوانان افغان

توفیق - اسلام آباد،

با تشکر از گزارش ارسالی تان قسمت‌هایی از آنرا در همینجا

می‌آوریم. به امید ادامه همکاری تان.

«... مسئولان مذهبی بهائیت با شعار صلح و آرامش هجوم بیرحمانه‌ای بر مردم مهاجر و نیازمند افغانستان را تدارک دیده اند. آنان با نشانه گرفتن جوانان و نوجوانان به این معنا که بهائی شوید تا پذیرش و مهاجرت بپذیرید، آغاز کرده‌اند. آنان با این شیخون انگشت براساسی ترین نیازهای اجتماعی مهاجران افغانی گذاشته اند و حرکت مسیونرهای مذهبی غرب به آسیا را تکرار می‌کنند.

هدف آنان جوانان و نوجوانان افغانیست: بهائی شوید تا در دنیا به روی شما باز شود. مسئولان مذهبی این فرقه مصمم هستند تا حداقل

او تربيت کي ډيري اغيزي پريښودې دې نو ځکه د هغوی بشپړ اکثریت له يو جهان عقدو، حقارتونو او يو غچ اخیستونکي ناسالم تربيت څخه ډک پک دی. اوس چي دوی د پردیو د مالی او نظامي مرستو په "برکت" يو کاواکه قدرت ته رسیدلي نو له همدې فرصت نه په گټي اخیستو سره د خپل خاص "شریعت" ترپردی لاندې هره ورځ د زړه غوږي په لارو او کوڅو کي د بي وزلو او بي دفاع خلکو په وینو توپولو، په کيبلو او دړو وهل، د لاس او پښو په غوڅولو پرانیزي. دوی همدا اوس خلکو سره په ټولو اجتماعي، سياسي، حقوقي او فرهنگي برخو کي له يو نه پخلا کيدونکي تضاد سره مخامخ شويدي، د دوی ټولي راديويي او مطبوعاتي موعظي خلکو ته بالکل ناآشنا دي او ترینه کرکه کوي. دوی غواړي د خپل شریعت سره سم د افغانستان ټولي تاريخي او فرهنگي وياړني په لمړي گام کي خپلي منځني پيړيو سطحې ته راتيږي او پيايي له منځه یوسي لکه د نوی کال په مناسبت د نوروو عمنوي میله، په اجتماعي، اقتصادي او فرهنگي چارو کي د ښځو د فعالیت او برخي اخیستلو سره دښمني او مخالفت؛ د ښځو له تعلیم او پوهني سره مخالفت؛ له هنري آثارو، رسامي، نقاشي او انځورگري؛* چي زمونږ په هیواد کي د زرگونو کلونو قدامت لري، سره دښمني او مخالفت؛ له موسیقي سره دښمني؛ په واده کي د ناوې او زوم درناوي نه کول (د ناوې او زوم سپکاوي څو څو ځله د کابل په ښار کي زوم د وښتانو، ريري او یاد موټر په سیت کي د محلي سندري د اوریدلو په "جرم" د خلکو په مخ کي له موټر څخه راکښته او په کيبلونو وهل شوی او سپکاوی یی شويدي).

همدارنگه دوی د یو پلان شوی نقشي له مخي د خپلي نوی سعودي کاليزي په رامنځ ته کولو سره غواړي زمونږ د هیواد تاریخي ورځي او واقعیتونه لکه د غوايي ۷ او ۸ د چنگاښ ۲۶ د زمري ۱۶ او ۲۸، د وري ۹، د لړم ۳ د مرغومي ۵ د سلواغی ۲۶، د کب ۴ او داسي نوري ورځي چي د ولس د وینو په بیه تمامی شويدي د ځوان نسل له سترگو پټي وساتي او د وخت په تیریدو کي له یاده وباسي. ځکه که دا ورځي او نیټي په هجري قمری میاشتو کي یادي هم شی د مثال په توگه د مرغومي ۶ او د کب ۳ چي د ژمي په سور او واورين موسم کي کوم واقعیت او کیفیت تمثیلوی د قمری هغه میاشت چي کله د پسرلي او اوري په موسم کي او کله د مني او ژمي په موسم کي گرځي راگرځي هیڅکله نشي پیاوړی لای.

ب. رتبیل - کانادا،

در پاسخ به ۵ نامه تان، نامه‌ای فرستادیم. انعکاس آخرین نامه تان درباره ناله‌ها و بیخ‌زدن‌های شرمنده و دزدکی شاعری تسلیم طلب از شعرهای شما می‌ماند به شماره آینده.

* - دکورنيو چارو په وزارت کي د زمريانو هغه دوه مجسمي چي د افغان ولس زړه‌ورتوب او شهامت تمثیلوی طالبانو د خپل ذهن او تعبیر له معنی ټوټه ټوټه کړيدي چي په دی توگي له هنري او تاریخي میراث سره یو ځل بیا خپله دښمني په ډاگه کړه.

ما رسال داريد. در مورد اعضای رهبری «راوا» به جواب نامه‌ای از آلمان در شماره ۴۷ «پيام زن» رجوع کنید.

«لب‌های مرده» ی قیوم بیسید مرده

ش. سهراب - مزار شریف،

شعر «لب‌های مرده» از قیوم بیسید برای ما رسید متشکریم. اما از آنجایی که قیوم بیسید اول با مینهنروشان ساخت و حالا هم آنچنان در انحطاط و بی همتی غرق است که افتخار می‌کند ریاست به اصطلاح «هنرمندان» دوستانه و بی‌جنایتکاران متحدش را به عهده دارد و علاوه‌آ در فلم «خانه عقاب» او را می‌بینیم که چگونه به مثابه هنرمندی بی‌وجدان، زمانی که بنیادگرایان در دریای خون مردم شناور اند، با خادی - جهادی‌های کنفی مثل لطیف پدرام و ظهور رزمجو و ... برای سیدیکان چاپلوسی کنان رجز می‌خواند، لذا نمی‌توانیم شعرش را به چاپ برسانیم. او اگر به مردم وفادار و صادق می‌بود نخست باید به خاطر سالیان دراز خدمت به پویشالیان از مردم عذر می‌خواست و مهمتر اینکه به هیچ قیمتی نباید با قبول بانه خاین و رهن دوستان و متحدان جهادی آنان، به مرحله دوم آلوده ساختن شخصیت و هنرش قدم می‌نهاد. بیسید به جای «لب‌های مرده» مناسب‌تر بود برای انسانهایی چون خودش می‌سرود که با سرچیناندن با جنایتکاران گلم جمعی و جهادی چگونه به استقبال فجیع‌ترین و ننگین‌ترین مرگ ممکن می‌روند.

د طالبانو پلان شوی نقشه

انور - کابل،

په خپل راستولي ليک کي داسي ليکي:

«طالبان د خپلو بادارانو د خوشحاله ساتلو په خاطر زمونږ ملي فرهنگ سره دښمني او مخالفت کوي دوی چي يوه يي هم د خپل پلار په دسترخوان دودۍ نده خوړلي، د هلك توب او چري توب ټول دوران د گاونډي هيوادو په مدرسو او جوماتو کي تير کړي، د پلار، مور، ورور او دوستانو له معاشرت او پاملرني څخه لري په يولځيزه توگه روزل شوي. همدا سبب دي چي دوی د نورو مښته او عصري علومو سربيره د خپل هيواد له وياړلي تاريخ، فرهنگ او نورو گټورو دودونو او عنعناتو څخه هم بالکل بېگانه او بي خبره دي. دوی له يو پلوه د خپلي کورني له محبت، صميميت او معاشرت څخه محروم وو او له بل لوري يوي مري ډوډۍ پسې يي سل دروازي ټکولي او د هري دروازي په مخ کي د کلي د ماشومانو له ملنډو او ډول ډول غبرگون سره مخ شوي دي. څرگنده ده چي دا ډول کره ډه، چاپيريال او شرايط هرومرو د دوی د ژوند په ټولو اړخونو

خطابی به شیرنر نگارگر از خواننده ایرانی ما

مجید - فنلند،

«با درود به جمعیت انقلابی زنان افغانستان، پیشتان آزادی،
پیام زن شماره ۱۴۶ اگر چه دیر، اما به دستم رسید، سپاسگزارم. فکر
کردم در جواب سخن انگارگر فقط بر پایه حرفهای خودش که شکی در
آنها ندارد و بر همان روش چند بیت بنویسم تا آیینهای گردد مقابل
رویش.»

هر چه بودی تو خطاکار شدی
شرم را باخته بی عار شدی
صحنه را کرده رها، از لندن
مردمان را تو طلبکار شدی
گفتی ار خامه به دستت گیری!
خامه بگذار دگر خوار شدی.
بوده‌ای مضطرب باختری
حال در باختر آوار شدی
گفته‌ای شیرنری، اما نه.
همچو یک روبه بیمار شدی
جای شاعر دل مردم، اما
جای گندی تو گرفتار شدی
تو خودت گفتی، حاشا نکنی،
بهر کون خویش تو شتر خار شدی!

مختار - کویت،

با تشکر گزارش ارسالی تان را همینجا می خوانید.

«بتاریخ ۲۲ حوت ۱۳۷۶ سومین سالروز مرگ مزاری در موسی کالج
(مری آباد کویت) برگزار شد. در قسمتی از محفل مولوی دوست محمد که
خود را نماینده هزاره‌های سنی قلمداد می کرد ضمن قصه طولانی
دیداریدهایش با طالبان گفت: «با آنان (طالبان) در قندهار رفتم همان
بحث‌هایی را که نماینده‌های سایر احزاب می کردند یعنی بی حق کشیدن
هزاره‌ها طالبان هم می کردند. خلاصه بحث‌ها زیاد شد وقتی نان آمد من با
یک طالب در یک کاسه بودم. طالبک برایم گفت مولوی صاحب بیا که
تقسیم کنیم برنج از تو باشد قورمه و گوشت از من باشد برایش گفتم حالا
آن دوره نمانده که مرا بازی بدهی، هم گوشت و قورمه را هم برنج را دو
تقسیم می کنیم و گر نه از کامت پس می آورم» حرف‌های مولوی و جریان
جنگ قورمه‌اش باعث خنده بسیار مردم می شد.

به گفته انانسر سخنان اصلی محفل عارفی مدیر مسئول مجله حزب
وحدت در پشاور بود او در آخر محفل به هذیان گویی زبان گشوده و مثل
سایرین به تحریک ملت هزاره علیه دیگر ملت‌ها پرداخت. گاهی هم

بخاطری که خود را در انتظار یک تعداد روشنفکران دیگر که در محفل
حضور داشتند روشتر نشان دهد گفت: «ما نمی‌گوییم که فقط پشتون‌ها
بالای هزاره‌ها ظلم کرده بلکه یک اقلیت (منظورش محمدزایی‌ها بود)
بالای دیگر ملت‌ها ظلم کرده اند. «او کوشش می کرد که حزب وحدت را
غیر وابسته به ایران قلمداد کند. و می گفت: «احزاب دیگر به کشورهای
خارجی وابسته اند اما حزب وحدت وابسته نیست. حزب وحدت بخاطری
وابسته نیست که در بامیان تشکیل شده. و قتیکه حزب وحدت تشکیل شد،
همان کشوری که ما را وابسته به آن می‌گویند علم مخالفت را با تشکیل آن
بالا کرد.» در جریان سخنرانی سخنران اصلی مردم دسته دسته محفل را
ترک می کردند، سخنران فریاد می کشید برادران شما مردم زحمت کشی
هستید چه سختی‌ها را کشیده اید. چه ظلم‌ها را از طرف پشتون‌ها تحمل
کرده اید، حالی خیر است چند دقیقه زحمت کشیده بنشینید، سخنرانی من
به پایان نزدیک شده. با ختم نطق شخص مذکور مردم همگی حرکت
کردند انانسر فریاد بر آورد که برادران بنشینید، یک پارچه شعر را که
بخاطر بابا مزاری سروده شده یک طفل خرد سال می خواند. یکتعداد مردم
به رفتن خود ادامه دادند تعدادی هم ایستاده شدند. طفلک بسیار خرد
طوطی وار چند کلمه مزاری، مزاری را که پدرش آهسته آهسته می گفت به
صدای بلند تکرار کرد. بعد مردم حرکت کردند باز انانسر فریاد زد برادران
بنشینید مولوی صاحب دعا می کند. تعداد کمی از مردم به دعا انتظار
کشیدند و بقیه محفل را ترک گفتند.»

پاسخی به زیرر قدوس

جبار زمانی،

بدینوسیله از دونا مه و چک ۵۰ دلاری تان اطمینان می دهیم. مطلب
تان در پاسخ به نامه زیرر قدوس را در همین جامی آوریم:
«دروهای گرم خود را خدمت خواهران گرامی تقدیم داشته و
آرزوی موفقیت بیشتر تان را در پیشبرد این وظیفه مهم دارم.
در شماره ۴۶ پیام زن نامه انتقادی آقای زیرر قدوس را مطالعه کردم.
اگر این آقا خودش از رده‌های بالای پرچم نبوده باشد، پس واقعاً که
نامه‌اش متأثر کننده است.

بنظر من جوابی که شما به ارتباط انتقاد آقای قدوس از «راوا» در
رابطه ظاهر شاه داده اید برای وی کافی نیست. بدین لحاظ خواستم نکات
ذیل را خدمت‌اش تقدیم بدارم.

آقای قدوس در قسمت از نامه تان نوشته اید: «چطور شخصی که در
زمان سلطنت‌اش فساد، اختناق سیاسی، عیاشی دربار و حاکمان گم‌اشته
شده‌اش در محلات، رکود مطلق اقتصادی و... فضای کشور را آلوده ساخته
بود می تواند سمبول اتحاد ملت باشد؟ چنین بر می آید که رهبری «راوا»
جوان است و «لدت» دوران سلطنت را نه چشیده است اما من چشیده‌ام.... اگر
باناول گیر می آمدیم در صورت انسانیت جای ما مجلس دهمزنگ می بود

در غير آن قتل مخفيانه ..."

مترجمی که کتاب را از روسی به فارسی ترجمه کرده بود یک نفر ایرانی بوده که به "حزب توده" (حزب غلام روس در ایران) تعلق نداشت و این بود تقصیر آن بیچاره که بعداً بنام شعله‌ای به شش سال زندان محکوم شد. از همه وحشیانه‌تر این که صاحب‌منصبان و آمران سیاسی زندان لواطت خانه هم برای خود در زندان تشکیل داده بودند و آن از این قرار بود که زندانیان خورد سال یعنی از ۱۰ الی ۱۷ ساله را در یک اتاق دور از دیگر زندانیان زندانی ساخته بودند که شبها به بهانه تحقیق از آن اطفال استفاده جنسی می‌کردند. بیش‌تر آمران زندان به آن حد بوده که بالای دروازه اتاق نوشته بودند "اتاق خورد سالان". این آمران زندان، رهبران حزب نبودند پس باید بنظر شما از جمله افراد شریفی باشند که قلب شان هنوز هم بخاطر وطن شان می‌تپد و باید با آنها جبهه وسیع تشکیل داد! در قسمت اینکه "راوا چشم امید به ظاهر شاه بسته" باید متذکر شوم که علت آن جوان بودن رهبری "راوا" نه بلکه قسمی که من کاملاً مطمئن هستم که خواهر محترمه صایمه کریم این موضوع را بر اساس تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جامعه خود اظهار داشته. این تنها "راوا" نیست که در شرایط کنونی "چشم امید به ظاهر شاه بسته" بلکه همه مردم افغانستان راه نجات خود را در آمدن ظاهر شاه می‌بینند که علت‌اش هم جنایات، ترور، اختناق سیاسی و بی‌ناموسی‌ای است که از کودتای ۷۰ تا امروز جریان دارد.

رفیع - ننگرهار،

از نامه صمیمانه و انتقاد تان ممنونیم. متأسفانه ما هم به کمبود مطالب پشتو در «پيام زن» آگاهیم. اکثر خوانندگان پشتو زبان ما هم مطالب شان را به فارسی برای ما ارسال می‌دارند. امید شما با ارسال مطالب و گزارش ما را در این زمینه کمک کنید. قبلاً از همکاری تان متشکریم.

ریش برای مادر طالبان

سمیع الدین - کابل،

با سپاس فراوان گزارش و چند بیت یکی از اشعار تان برای مینا را در همین شماره آوردیم. به امید همکاری های بیشتر تان.

● «بتاریخ ۲۷ رمضان ۷۶ از جلال آباد بطرف پشاور سفر داشتم که متوجه شدم پلیس پاکستان باخشم از یکی از هموطنان می‌پرسد: "داخل پلاستیک چه بود؟" وی جواب داد: "ریش بنده بود که تراشیده برای طالبان انداختم و دیگر ریش نمی‌گذارم." بعد از اینکه با او هم صحبت شدم گفت: "ریش خود را کمی قیچی زده بودم سه بار در عرض راه کابل تورخم لت خوردم حالا از دروازه که گذشتم ریش خود را بکلی تراشیده در یک پلاستیک انداخته برای طالبان که در آنطرف دروازه نشسته بودند انداختم و هم برایشان گفتم به مادر تان ببرید که ریش ندارد." این هموطن باشنده کابل بوده و دکان داشت. (اسم و ولد و محل دکان محفوظ)

● طالبان در کابل سرای تبادل اسعار را بند نمودند که اگر کسی

من اینجا قصد دفاع از ظاهر شاه را ندارم اما می‌خواستم حقایق را برایتان بازگو کنم. مگر فراموش کردید که همه جریانات ملی دموکراتیک و حتی باندهای خلق و پرچم که از همان ابتدا چهره‌های وطن‌فروش شان هویدا بود در زمان ظاهر شاه بوجود آمدند؟ مگر فراموش کردید که امین، تره کی، ببرک و نجیب هیچ کدام شان در آن زمان مخفيانه به قتل نرسیدند بلکه در زمان حکومت "دموکراتیک" خود شان یکی از بعد دیگر به علت مریضی و یا توسط بالشت اعدام مخفيانه شدند؟ مگر این کارمل خاین نبود که ظاهرخان را مترقی ترین شاه شرق معرفی می‌کرد؟ شاید قتل میراکبر خیبر را هم بدوش مقامات وقت باندازی. مگر تا جایی که به همگان معلوم است خیبر در اثر تضادهای داخلی باند "دموکراتیک خلق" توسط ببرک و همدستانش "اعدام مخفيانه" شد تا نتوانسته باشد در مقام اول پابوس کی جی بی باشد.

آقای قدوس مگر مسئولیت همه ترور، اختناق و زنده به گور کردن هایی را که با کودتای ننگین ۷۰ شروع شد و الی سقوط حکومت نجیب گاو ادامه داشت، می‌توان صرفاً بدوش رهبران پرچم و خلق انداخت؟ آیا می‌توان گفت آنانی که به ناموس مردم تجاوز می‌کردند، افراد سازمان‌های چپ و گروپ‌های اسلامی و دیگر افراد بیگانه در همه ولایات کشور را وحشیانه اعدام می‌کردند، کار صرف یک تعداد محدود "رهبران" بود و مزدوران تولید خادی در گوشه و کنار کشور بخاطر اعمار "جامعه سوسیالستی" و رسیدن به مقام بلند حزبی شریک جرم رهبران خود نبودند؟

آیا از این مطلع هستید که حدود دو میلیون افغان بی‌گناه بخاطر اعمار "جامعه سوسیالستی" که گروپ‌های خلق و پرچم در افغانستان در نظر داشتند، بشکل وحشیانه بقتل رسیدند؟ مگر از اعدام و زنده بگور کردن ده‌ها هزار انسان شریف در زندان‌های حکومت خلق و پرچم معلومات ندارید؟ من خودم در زمانی که نجیب گاو رئیس دستگاه آدمکش خاد بود دستگیر و زندانی شدم. در تلاشی منزل ما غیر از بعضی نوت‌های درسی مضمون "جامعه شناسی" که در مکتب تدریس می‌شد و یک کتاب به اسم "از میمون تا انسان" چیز دیگری بدست نیامد لیکن خادی‌های کثیف این مدارک را من حیث اسناد ضد روسی قلمداد نموده و باخود به صدارت بردند که همیشه در جریان تحقیق از آنها یاد می‌کردند. اما در روزیکه محکمه قلابی دایر شد از این اسناد کدام خبری نبود صرف از پیدا شدن اسناد ضد روسی در خانه ما صحبت می‌شد. قاضی و رئیس دیوان بدون آنکه اسناد را به چشم خود ببینند مرا به یک و نیم سال حبس محکوم کردند. در زندان با یک پسر که محصل پوهنچی انجینیری کابل بود آشنا شدم از وی دلیل زندانی شدنش را پرسیدم در جواب گفت که نظر به راپور کسی خانه شان تلاشی شد و در جریان تلاشی از خانه شان یک کتاب به اسم "مانیفست حزب کمونیست" بدست آمد که خادی‌های را با این کتابش به زندان بردند. به او گفتم مگر "مانیفست حزب کمونیست" که کتاب غیر قانونی و ضد دولتی نیست؟ در جواب گفت که کتاب غیر قانونی نبوده بلکه

بر علاوه آنکه بیانگر فرصت طلبی و ترسی کودخانه می باشد موجب جری تر شدن دشمن و رواج هرچه بیشتر محافظه کاری و فلسفه «شولهات را بخور بردهات را بکن» می شود شعاری که هم اکنون نصب العین تعداد قابل توجهی از روشنفکران ما گردیده است و باید آن را قاطعانه افشا و طرد کرد.

افشین - کابل،

از گزارش و شعرارسالی شما ممنونیم. بندهایی از شعرتان را همین جا می آوریم.

رهبر کاذب

ای خاین، یکبار نظر سوی گداکن
بنگر به جوانی و نظر بر سر و پاکن
صد ناله ز تنظیم و گروه دارد همیشه
ای رهبر کاذب تو ترسی ز خداکن
هر فرد مسلح شده فرعون زمانه
چندبار فروختند مرا، حال رهاکن
این ملت بیچاره فرار اند به ممالک

بایک عمل نیک حق میهن اداکن
این کشور بیچاره کنون پارچه و لاشه
نیست قابل تشریح، کنون شرم و حیاکن

منهاج پادو برهان الدین ربانی و خورد و بردهایش

بلوشه - پشاور،

از گزارش ارسالی تان سپاسگزاریم. آنرا مختصراً در همینجا می آوریم:

«دوستان محترم، منون از اینکه یگانه مرجع برای انتشار فریادهای در گلو خفه شده ی زنان مظلوم "پیام زن" است.

در سالهای قبل مکتب و پوهنتون امهات المومنین که از جانب برهان الدین ربانی پایه گذاری شده بود، از طرف کمیته های خارجی تمویل می شد. زمانیکه استاد ربانی داخل افغانستان شد چون آقای منهاج عضو جمعیت بوده برای موصوف سمت ریاست آن واگذار شد. او بعد از کسب ریاست بنابر خصلت ارتجاعی خود پلانهای طرح و راههای استفاده جویی و زراندوزی را جستجو کرد. در نخستین گام ها اقارب و خویشاوندان خود را در چوکات پوهنتون جابجا و سپس تفرقه بین اعضای اداری و تدریسی ایجاد و رویه اکادمیک را از بین برده. پراکندگی اداری و تدریسی را به اوج رسانید. در عین حال پروتوکولهای با کمیته های مثلاً ناروی عقد نمود و طی این پروتوکولها تمام مصارف پوهنتون، مدرسه، کلینیک و تجهیزات و وسایل ترانسپورت محصلان و شاگردان، کرایه تعمیرات،

می خواهد دکان تبادل اسعار داشته باشد در بدل ۵۰۰۰۰۰۰ کلداری می تواند جواز بگیرد. اگر ضرورت اسعار پیش می آید از طریق بانک مشکل حل می شود. اینکه در بانک جهت تبادل چه شرایط وجود دارد اطلاع ندارم.»

تو ای شاهین صفت ای قهرمان مینای ما
روشنی بخشد حماسه های تو در چشم نایبانی ما
رهبری کردی تو زن را ای عقاب همای ما
تربیت کردی چو آتش جنبش «راوا»ی ما
جیره خوار خارج اند حاکم در ملک بی دفاع ما
طالبان وحشی صفت چنگیزهای قرن ما
این ز اخوان بود چون زاری کنم نالم بتو
من تمنای امید دارم از «راوا»ی ما

حذف «ملا» از نصرالدین، ناشی از وحشت طالبان یا بزدلی برخی روشنفکران؟

جاوید - پشاور،

«خواهران آگاه و مبارز،

در شماره ۶۷ "پیام زن" مطلبی بود راجع به اینکه طالبان کلمه "ملا" را از کتابهای ملانصرالدین حذف کرده اند. برای من جالب بود تا یکی از آن کتابها را یافته و بمشابه یک سند خوب افشاگر حقارت و مسخره گی و جهالت طالبان به دوستان پاکستانی و غیره نشان دهم. اما اخیراً در کتابفروشی ای در پشاور کتابی دو زبانه (انگلیسی و فارسی) دیدم با نام Nasruddin's Stories از انتشارات Kabul English Language Publication Centre حاوی همان لطیفه هایی ملانصرالدین اما همه بدون کلمه "ملا". فکر کردم که در داخل کشور اگر خود سانسوری ای چنین مضحک مشاهده شود تعجبی ندارد چون ملاجه های پرعقد در آنجا حاکم اند و از آنان هر نوع دم بریدگی فاشیستی و غیرانسانی علیه کتابفروشی ها انتظار می رود. اما نمی دانم برخی هموطنان چرا در این جا در پشاور، از طالبان دجال به اندازه هموطنان محکوم ما در داخل کشور، وحشت می کنند. آیا این را باید به حساب بربریت بیش از حد چلی ها گذاشت یا جبن و بزدلی آن عده ای که بخاطر منافع مادی، حاضر اند به هر ساز دشمنان پلید مردم ما برقصند؟»

● دوست عزیز، هر چند در پاکستان هم سایه شوم خابنان جهادی و طالبی از سر هموطنان ما کم نیست، اما بهر حال با وضع در داخل کشور قابل مقایسه نیست. مخصوصاً آنانی که دست اندر کار چاپ و نشر اند وظیفه دارند که به هر نحو و اندازه ای ممکن، بیرق مقاومت را برضد بنیادگرایان کثیف بلند نگهدارند. به نظر ما، حذف پیشوند ملا از کتابی که نام برده اید

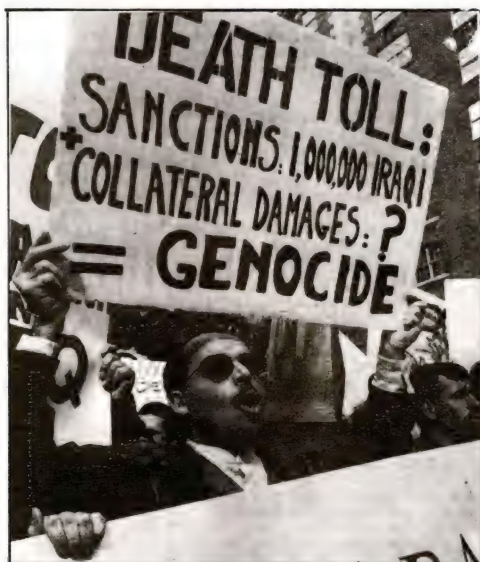
درباره مسئله عراق و امریکا

نوریه - اسلام آباد،

از نامه صمیمانه تان سپاسگزاریم. بخاطر روشن شدن موضع ما در قبال کشاکش امریکا با عراق به اشاره مختصری به نکات ذیل اکتفا می‌نماییم: جنگ خلیج، ادامه انکشافات بعدی آن در منطقه تاسر و صدای اخیر امریکا مبنی بر حمله مجدد بر عراق، همه و همه بخوبی نشانگر دورویی و زورگویی ایالات متحده امریکا و متحدانش می‌باشد.

امریکا با استفاده از ملل متحد بمثابه چوب دستش جوی را در عراق حاکم ساخت که تا حال باعث قتل بیش از یک و نیم میلیون نفر گردیده و مردم عراق را با شرایط خوفناکی مواجه ساخته است. بنابر سروی سازمان ملل ماهانه تنها ۵۰۰ کودک عراقی جان می‌دهند و بیش از یک میلیون تن از آنان دچار بیماری‌های ناشی از کمبود مواد غذایی و دارویی اند که در اثر محاصره اقتصادی عراق مستولی گردیده است. امریکا عراق را زیر نام حقوق بشر کوئید ولی آياکشورهای نظیر اسرائیل، سودان، عربستان و... کمتر از عراق حقوق بشر را زیر پا می‌کنند؟ بگذریم از اینکه امریکا خود مسبب و عامل تخلفات فاجعه‌بار حقوق بشر در اکثر نقاط جهان بوده است. چگونه است که امریکا با آن رژیم‌های فاشیستی مذهبی جان و جگر می‌شود ولی به رژیم ستمگر صدام حملات پیاپی می‌کند؟ واقعیت اینست که مسئله روی حقوق بشر نه بلکه زهر چشم نشان دادن به کشورهاییست که فکر مقاومت در برابر یکه‌تازی‌های امریکا و به متحدانش را در سر داشته باشند.

امریکا به بهانه دست داشتن عراق به سلاحهای کشتار جمعی هیاهو



مردم واشنگتن در اعتراض بر ضد جنگ علیه عراق در مقابل کاخ سفید

معاش استادان، پرسونل اداری و کلنیک و اکمال ادویه‌جات و غیره بدوش کمیته ناروی بود. در طول دو سال گذشته معاش عده‌ای از استادان که تعداد شان بالغ بر هجده نفر می‌شود، تادیه نگردیده ولی جداول معاش مطابق معیار تعیین شده پروتوکول بالای استادان امضا گردیده است.

استفاده جویی از ادویه‌جات کلنیک، منبع دیگر عایداتی آقای منهاج است. یک ماه قبل از اینکه قرارداد و سایل نقلیه به پایان برسد قرارداد فسخ و یکماه کرایه و سایل نقلیه را که بیش از یکصد هزار کلداری می‌شود به حساب شخصی خود انتقال داده و از هر شاگرد تقاضا گردید تا برای کرایه مبلغ پنجاه کلداری جمع آوری گردد.

همچنین در اواخر جنوری سال جاری به تعداد ۸ و یا ۹ نفر از استادان پوهنتون و مکتب را به علت نداشتن دیپلوم از وظیفه سبکدوش نمود در حالیکه استادان مذکور تا پانزده جنوری حاضری را امضا نموده و مستحق معاش بودند اما از تادیه معاش انکار گردیده و به آنان گفته شد که حاضری پانزده روز موقت بود.»

کدیه نژاد - کوبته،

با تشکر نامه و شعر ارسالی تان را گرفتیم. بخشی از نامه‌ی تان را نشر می‌کنیم اما شعر تان از چاپ باز ماند چرا که معتقدیم نباید در سطح خود «شیرین» و «ماه» ادبی وی شعر نوشت.

«خواهران عزیز، بنده یکی از خوانندگان دایمی «پیام زن» می‌باشم و «پیام زن» را یگانه نشریه واقعی می‌دانم که چهره‌های کثیف عمال بیگانه را آن طوری که است عیان می‌دارد به همین سبب است یک تعداد افرادی در مقابل «پیام زن» حساسیت نشان می‌دهند. باید چنین باشد زیرا «پیام زن» همچون خنجری در جگر شان می‌خورد ولی با تأسف بعضی‌ها لحن «پیام زن» را «غیراخلاقی» می‌خوانند. نمی‌دانم آنان هنوز گلیدین را «عظیم رهبر» می‌دانند از یا کثیف ترین میهن‌فروشان.

در یکی دو شماره «پیام زن» به شعر آقای نگارگر برخوردیم نمی‌دانم این وطن فروش خاین چگونه بخود اجازه می‌دهد در مورد «پیام زن» قلم نمایی کند که آدم را بیاد شعر دوران مکتب می‌اندازد که می‌گوید سگ را به دریای هفتگانه بشوی چونکه تر شد پلیدتر باشد. اینها گذشته از هر چیز چتلی اخوان را می‌خورند و وقتی شکم شان پر شد قلم بدست می‌گیرند که ما هم نمی‌توانیم در مقابل چنین مزدوران بی‌حیا، احساس مسئولیت نکنیم. بناءً در مقابل شعر او شعری بنام «موزش» نوشته برای تان فرستادم که امید است در «پیام زن» بیاید.»

انجنیر ح. ر. حبیب از «دافغانستان مترقی دموکرات گوند»

(مسوات) - استراليا،

با تشکر، از دریافت نامه و اعلامیه مطبوعاتی تان اطمینان می‌دهیم. «پیام زن» و سایر نشریات «راوا» مرتباً به آدرس تان ارسال می‌گردد. امیدواریم نامه جداگانه‌ی ما را گرفته باشید.

ن. ی. کابل،

از شعر تان که همینجا می خوانید ممنونیم. به امید همکاری های بیشتر شما.

شهر سیاه!

ابر ها تیره تر شدند
صدای غرش رعد
گواهی بود
شاید آسمان می گرید
که زمین
از برای سنگدلی هایش
مردمان بیشتری می خواست
اینجا شهر سیاه است
کودکانش از صدای صاعقه ها
نمی ترسند
و چشمان خویش را
نمی بندند.
آن یکی مرد
با چشمان اشک آلود
پی لقمه نانی بود
آسمان باید بگرید
مادر بی پا
در میان گِلها
برای رهایش از گنداب
در تقلا بود
اینجا!
انسانیت
معنویت
و همه را مدفون کردند
و اینجا!
ماتمزدگان
با آسمان شان
با سرزمین شان
وداع گفتند
و به گدایی لقمه ای
مصرف اند
و مردم،
در انتظار طلوع خورشید
مردند!



براه انداخته ولی اولتر از همه این امریکا و انگلستان بودند که عراق را در دست یافتن به سلاحهای بیولوژیکی و کیمیاوی باری دادند. خبرگزاری فرانسه در ۱۳ فیرووری سال جاری به نقل از چنل ۴ انگلستان خبر داد: «دولت امریکا طی سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ چهارده محموله مواد بیولوژیکی بشمول باکتریای سیاه زخم و ماده تحریک کننده مسمومیت غذایی را به عراق فرستاد که مقدار زیاد آن به تعقیب حمله کیمیاوی عراق به مناطق کردنشین ارسال گردید.» خبر می افزاید: «بعد از جنگ خلیج وقتی امریکا ارسال این مواد را به عراق قدغن نمود دولت انگلستان در مارچ ۱۹۹۲ گاز زهری ضد اعصاب را به آن کشور عرضه نمود.» تیم بازرسان ملل متحد هم متهم به کار برای سی آی ای و مختل ساختن بیشتر مناسبات عراق با ملل متحد می باشد. «فرنترپست» در ۷ مارچ به نقل از واشنگتن پست می نویسد که امریکا بعد از ناکامی عملیات مخفی ۲۰۰ میلیون دالری سی آی ای بخاطر بی ثبات ساختن عراق به این شیوه متوسل شد. سی آی ای در کار بازرسان ملل متحد از سلاحهای کشتار جمعی عراق تخریب می کند. در طی چند سال گذشته هر باری که تیم به ختم ماموریتش نزدیک می شد جاسوسان سی آی ای که در بین تیم جا گرفته اند نظر جدیدی بخاطر طولانی ساختن ماموریت آن و محاصره تحمیلی ملل متحد ارائه می کردند. روزنامه می افزاید که سازمانهای جاسوسی عراق بازرسان امریکایی را مورد شک قرار داده و طی تحقیقاتی برملا شد که تمامی آنان یا اعضای فعال سی آی ای اند و یا هم با آن در ارتباط اند که بدینوسیله معلومات حیاتی در مورد بعضی از مناطق حساس نظامی عراق در اختیار سی آی ای قرار می دهند. همچنان عراق متیقن است که این اطلاعات در اختیار «موساد» نیز قرار می گیرد.

به کمک تیم امنیت شوروی دریافت که تمامی اعضای انگلیسی تیم ملل متحد در همکاری با سی آی ای قرار دارند که در واقع جاسوسان آن به شمار می روند اند و تحت لوای ملل متحد از مصونیت کامل برخوردار اند. به نوشته نیویارک تایمز (۲۶ فیرووری) به دنبال حل کشمکش عراق و سازمان ملل سی آی ای پلان دیگری را بخاطر پروگرام وسیعتر خرابکاری و انهدام مراکز اقتصادی و نظامی عراق طرح نموده است.

نکات بالا حاکی از دورویی و تزویر قدرت های بزرگ در قبال مسئله عراق می باشد. اگر در جریان جنگ خلیج، امریکا امکانات و پشتیبانی کشورهای زیادی را کما می کرد اما بار دوم از پشتیبانی کافی کشورهای مذکور برخوردار نیست.

امر مسلم اینست که قربانیان اصلی تمامی این زد و بندها توده های محروم عراق اند که باید با شرایط دشواری دست و پنجه نرم کنند. رژیم صدام حسین که جنایات بی شماری را مرتکب شده ابداً با سیاست های ارتجاعی اش نمی تواند مردم عراق را از این بحران نجات دهد. بر نیروهای انقلابی و ضد ارتجاعی آن کشور است که با نابودی صدام و رژیم فاشیستی اش زمام کشور شانرا بدست گرفته و بدینترتیب دست دولتهایی را نیز که با سرنوشت کشور شان بازی می کنند کوتاه سازند.



غ. م. مزار،

محمدیونس فقیری - پاکستان،
با سپاس فراوان نامه پر محبت تان را گرفتیم. نامه ای با شماره ۴۸ «پیام زن» برایتان فرستادیم.

در ارتباط با حمله بزدلانه ی فاشیستهای طالبی بر تظاهرات ۸ ثور، «راوا» پیام های همبستگی فراوانی دریافت کرد که اکثر آنها در بولتن خبری مخصوص انتشار یافتند. اینک متن دو پیامی که اخیراً بدست ما رسیده اند:

کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید - واحد پاکستان،

دوستان عزیز،

ما خود شاهد حمله وحشیانه جنایت پیشگان طالب به راهپیمایی شما بودیم. ما و هر وجدان بیداری که با این روسایان تاریخ آشنائی دارند به شما درود می فرستیم. ما شجاعت شما را مورد تحسین قرار می دهیم.

کانون زندانیان سیاسی در تبعید - واحد پاکستان این عمل بیشرمانه طالبان را محکوم کرده و از دولت پاکستان خواهان مجازات جماعداران طالب است.

حضور فعال و پر شور «راوا» در بین مهاجران افغانی و ایرانی در پاکستان نشاندهنده اعتماد مردم به شما می باشد. مردم افغان خواهان حضور قاطع و سازش ناپذیر شما در این برهه از تاریخ در مقابل ارتجاع سیاه مذهبی و دخالت عربان خارجیان در افغانستان می باشند.

راهپیمائی «راوا» در ۲۸ اپریل را ما پیروزی بر سفیران سیاهی و فاشیزم مذهبی می دانیم.
زنده باد آزادی!

بریده باد دست ایران، پاکستان و سعودی از افغانستان در بند!

بنیاد انکشاف سنگی - ایت آباد،

محترم سردار مهتاب احمد خان عباسی،

ممکن مطلع باشید که بتاريخ ۲۸ اپریل ۹۸ تظاهرات مسالمت آمیز زنان افغانستان بوسیله چند افغان در پشاور مورد حمله واقع شد. من می خواهم از حکومت صوبه سرحد خواهش کنم که این مسئله را مورد توجه قرار داده و تضمین کند که در آینده عناصر طالبی مجاز نخواهند بود قانون را بدست گیرند. چنین اعمالی برای صلح و دموکراسی مضر اند و باید به شدیدترین صورت ممکن محکوم شوند. من مطمئن هستم که حکومت شما از هیچ اقدام ضروری بخاطر حفظ «راوا» از عناصر عقبگرا، دریغ نخواهند کرد.

با احترام مخلص شما

عمر اضغر خان - آمر اجرایی

ع. م. کویت،

زمونر نیکی هیلی و منی. د «تجلیل روز جهانی زن از سوی «راوا»» خبرونه او د «پیام زن» ۴۸ گڼه بیه دواړه ۴۰ روپۍ کپړی. تاسی کولای شی چی دارقم زمونر په پته د راجستر پست سره راواستوی.

آرزو - پشاور،

با ابراز سپاس از دریافت نامه و مطلب تان با عنوان «پشک های سیاه در نقاب دوستان حقیقی مردم افغانستان» اطمینان می دهیم.
قسمتی از مطلب تان:

«باندھای وحشی خلق و پرچم، اربابان و حامیان کرملینی آنان مسئول تمامی فاجعه های تاریخی در کشورمانند که نظیر آن در حافظه تاریخ هیچ کشور جهان وجود ندارد. مبارزان انقلابی، روشنفکران اصیل ما به مثابه یک دژ مردمی در طرد و افشای دسایس باندھای خلق و پرچم که با ماسک های فریبنده به اغفال و گمراهی مردم ما با ایجاد سازمان های منحط و طرح شعارهای عوامفریبانه شان هنوز هم دست از حلقوم زخمی و پیکر خون آلود مردم میهن ما بر نمی گیرند، کوشا باشند.

مردم زجر دیده افغانستان ذایقه تلخ و زهر آگین شعارهای کاذب و ردیلاته «نان، لباس، خانه» و «مصویت، قانونیت و عدالت» و تیربارانها و زنده بگور نمودن دستجمعی هزاران هموطن و روشنفکر خویش را هرگز از یاد نخواهند برد.»

م. ل. ننگرهار،

زمونر سلامونه و منی دادی ستاسو د شعر ځینی برخی:

دلته د پوهی درنا ته دی ځان تیار کې
وه طالبه ټول ملک د نن حیران کې
دا کوم کتاب کی دی چی ته مکتب و تپه
د پوهنتون څخه استاد و شپه
د علم خونی او ځایونه دی وران کې
وه طالبه ټول عالمان د نن فرار کې

م. ف. بیخود لغمانی - کانا دا،

شعر تانرا دریافت نمودیم ولی «پیام زن» معمولاً فقط اشعاری را نشر می کند که قبلاً در جای دیگری بچاپ نرسیده باشند. چون شعر تانرا به نشریات دیگری هم ارسال نموده اید بناءً از چاپ آن معذوریم.

سامع - کابل،

«قطعه شعری از حضرت ابوالمعانی که بی ارتباط به زندگی تحت حاکمیت طالبان نیست، خدمت تان تقدیم می‌دارم اگر پسندید به نشر بسپارید. به نظرم مثنی است بر پوزه طالب‌های مزدور.»

● از شعر ارسالی تان سپاسگزاریم. اما چون آن شعر قبلاً در نشریات دیگری بچاپ رسیده از انتشار آن معذوریم. به امید ادامه همکاری تان.

عبدالرشید «آریا» - چترال،

از نامه و ابراز علاقمندی تان به «راوا» سپاسگزاریم. «پیام زن» را مرتباً به آدرس تان می‌فرستیم.

غوث الدین میر - اتریش،

از چهار نامه و تلاش تان برای جمع‌آوری کمک به «راوا» ممنونیم. به جواب نامه‌ای انتقادی تان در شماره آینده خواهیم پرداخت.

اندرگاسی، ژان:شای، ذیل در شماره بعدی،

قیام - غزنی (که به علت تراکم مطالب، دفاعیه‌اش از «فرهنگیان» سازشکار با خابنان جهادی، از چاپ در این شماره باز ماند).

میترا عاصی - کابل،

بیرنگ کوهدامنی - لندن،

دستگیر ژرفنگر - امریکا (در مورد تظاهرات «راوا»)

غوث الدین میر - اتریش (فاحشگی نبی مصداق و برخورد ما به آن)

ح.ن - اتریش

با تشکر از کلیه دوستان کمک کننده.

در حالیکه اکثریت مردم بینوای ما از دسترسی به حتی سه وقت نان محروم اند، کمکهای خوانندگان ما از داخل کشور بی نهایت ارزشمند است و امیدواریم به همین وسیله درود و تشکر قلبی ما را بپذیرند.

کاو	۱۰۰۰۰	افغانی	اسدالله	۱۰۰۰۰	افغانی
اصیلا	۴۰۰۰۰	رر	عالیه	۱۰۰۰۰	رر
علی	۵۰۰۰۰	رر	هوشمند	۱۵۰۰۰	رر
محمود	۱۰۰۰۰	رر	فتاح	۱۰۰۰۰	رر
ذبیح‌الله	۱۶۰۰۰	رر	فریما	۸۰۰۰	رر
آریا	۸۰۰۰	رر	سلیمان	۲۰۰۰	رر
مصور	۳۰۰۰۰	رر	رشکین	۴۰	دالر

دوستان ایرانی در محفل اول می	لندن	۹۰	پوند
رابعه عیبدی	آلمان	۱۰۰	مارک
مسعود و منصور	آلمان	۵۰	رر
دیوه و فامیش	آلمان	۱۵۰	رر
ن.ش.	اتریش	۵۰	دالر
ح.ن.	اتریش	۵۰	رر
Ms. Heg Harris	امریکا	۴۰	رر

از دوستان ذیل که نامه هایشانرا از طریق پست الکترونیک گرفته ایم سپاسگزاری نموده در شماره بعدی به جواب نامه هایشان خواهیم پرداخت:

آسیه مهزاد، ارغوان اکبری، انتشارات ۵ بهمن، انور حکیم، برنا، بکناش وصال، ح. ختک، داود نایاب، زری نبی یار، سروری، سعیدادیب، عاقله، فریحه طاهری، فیض مهرابی، ک.م.م.ا. حمید، محمدمسعودخان، محمد وقار، محمود حسن، مینا نوایی، نصیر حسینی، هارون، هما پاینده و یعقوب متین.



از صفحه «راوا» بروی شبکه جهانی اینترنت دیدن کنید و آنرا به دوستان خارجی تان معرفی کنید تا با دیدن تصاویر گزارشها و اسنادی از جنایات و خبیتهای بنیادگرایان طالبی و جهادی به عمق فاجعه جاری کشور و مصایب مردم و بخصوص زنان مانی ببرند. به صفحه ما رجوع کنید و مطالب «پیام زن» را به فارسی بخوانید.

<http://www.rawa.org>

نشریات رسیده

آذر خشی - ماهنامه مستقل ملی دموکراتیک، شماره ۲۵، اپریل ۱۹۹۸

آرش - نشریه‌ای فرهنگی و اجتماعی، شماره‌های ۶۵ و ۶۶، ۱۳۷۷

آفتاب - نشریه‌ای فرهنگی، ادبی و اجتماعی، شماره‌های ۲۸ الی ۲۹، ۱۳۷۶

آوای زن - نشریه زنان ایرانی، شماره ۳۱-۳۲، بهار ۱۳۷۷

آینه افغانستان - ماهنامه مستقل، غیر حزبی، ملی و اسلامی، شماره مسلسل ۶۷، ۱۳۷۶

اتحاد کار - ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره‌های ۴۶، ۵۰ الی ۴۸، ۱۳۷۶

اخگر - نشریه ماهانه مدافعان سوسیالیسم علمی، شماره ۵، اردیبهشت ۱۳۷۷

افغانستان - دافغان اطلاعاتی مرکز خبرونه، د ۱۳۷۶ کال د کب میاشتی ۱۴ او د ۱۳۷۷ کال غیرگولی میاشتی ۱۵ گڼی

افغان ملت - پسه اروپاکی د افغان ټولټال ولسواک گونډ خپرونه، د ۱۳۷۶ کال، ۷۲ نه تر ۷۵ گڼی

انگار - نشریه اردو، علمی، ادبی، سماجی سلسله مطبوعات، مارچ ۱۹۹۸

انقلاب اسلامی در هجرت - شماره‌های ۴۳۱ الی ۴۳۹، ۱۹۹۸

البدر - ارگان نشریات انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان، شماره ۶۲، عقرب ۱۳۷۶

بلوچی - ماهنامه‌ای به زبان بلوچی، شماره‌های ۱۳۹ و ۱۴۱، ۱۹۹۸

بولتن خوری - از کمیته برگزارکننده ۸ مارس ۱۹۹۸، مارچ ۱۹۹۸

بولتن شورای ملی مقاومت ایران - شماره ۳، بهمن ۱۳۷۶

بولتن نظرات - از انتشارات حزب نجبران ایران، شماره ۱۱، اسفند ۱۳۷۶

پس - از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره ۱۴۶ الی ۱۴۹، ۱۳۷۷

پنگاه - نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره ۳۹، ۱۹۹۷

پلوشه - د کراچی نه پستو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۱۹۹۸ کال ۹۵ گڼه

پیام فدایی - ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره ۱۷، اسفند ۱۳۷۶

تعاون - نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره‌های ۴۱ الی ۴۶، میزان - قوس ۱۳۷۶

توفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک‌کننده مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره‌های ۴۰ الی ۴۳، ۱۳۷۶

جفاکش (ماهنامه‌ای به زبان اردو) - انسانی حقوق اور مزدوروں کا ترجمان، شماره‌های ۳ الی ۶، ۱۹۹۸

جهان امروز - نشریه حزب کمونیست ایران، شماره‌های ۲۸ و ۲۹، ۱۳۷۶

چشم انداز - گاهنامه فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۱۹، بهار ۱۳۷۷

حقوق بشر - نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره پیاپی ۴۲، پاییز ۱۳۷۶

خبرنامه - نشریه کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید، شماره ۳، دی ۱۳۷۶

خبرنامه - نشریه اردو، سنگی دویلیمت فاؤنڈیشن، جنوری الی اپریل ۱۹۹۸

خپلواکی (آزادی) - نشریه مرکزی سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی، شماره ۳۲، ثور ۱۳۷۷

درددل افغان - نشریه آزاد و علاقه‌مند به دموکراسی و حکومت مردمی، شماره ۷، می ۱۹۹۸

دعوت - ملی، اسلامی، سیاسی او فرهنگی خپلواکه خپرونه، د ۱۳۷۶ کال، پرله پسې ۷۵ نه تر ۸۴ گڼی

راه آینده - در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم، شماره‌های ۴۰ الی ۴۳، ۱۳۷۶

راه کارگر - ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، شماره‌های ۱۴۹، ۱۵۱ و ۱۵۲، ۱۳۷۶

روزگار نو - نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره‌های ۱۹۱ الی ۱۹۵، ۱۳۷۶

زن در مبارزه - نشریه زنان ایرانی در خارج کشور، شماره‌های ۹۰، بهمن و مهر ۱۳۷۶

سنگت - نشریه اردو، مزدور ایدئیشن، شماره‌های ۷ و ۶، می و جون ۱۹۹۸

ضرب مؤمن - هفته نامه اردو، شماره‌های ۱۹، ۱۳، ۱۹۹۸

فردا - نشریه کمیته قلم افغانها در سویدن، شماره ۶، ۱۳۷۷

کار - نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره‌های ۳۱۰ الی ۳۱۳، ۱۹۹۸

کارگر تبعیدی - نشریه انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، شماره ۳۸، آبان ۱۳۷۶

کارگر سوسیالیست - نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران، شماره‌های ۵۲ و ۵۳، ۱۹۹۸

کانون - نشریه کانون ایرانیان لندن، شماره ۱۲، اپریل ۱۹۹۸

کمون - ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار، شماره‌های ۱۳، بهمن ۱۳۷۶

و ۱۴، اردیبهشت ۱۳۷۷

گاهنامه - گاهنامه همایش زنان ایرانی، شماره‌های ۷ و ۸، ۱۹۹۸

گزاره - ارگان خبری جامعه دفاع از حقوق بشر، شماره ۲۳ و ۲۴، مهر - شهریور ۱۳۷۷

لارډ - نشریه‌ای به زبان اردو، شماره‌های ۹ و ۱۰، جنوری و فبروری ۱۹۹۸

لیکوال - میاشتنی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال ۱۲ او د فبروری میاشتی ۲۳ گڼه

مزدور جدو جهد - نشریه‌ای بزبان اردو، هفت روزه، تریډیونین اور سوشلسٹ تحریک کی آواز، شماره‌های ۱۰۶ الی ۱۱۸، ۱۹۹۸

مشعل - نشریه اردو، هفت روزه، شماره ۳۵، فبروری ۱۹۹۸

مصلحت - د افغانستان د ملیتونو او قومونو د پیوستون اسلامی شورا د افکارو خپرونکی، د ۱۳۷۷ کال وری میاشتی، ۷ گڼه

میتاق اینار - شماره ۱۱، عقرب ۱۳۷۶

نبرد خلق - ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۱۵۴ الی ۱۵۶، ۱۹۹۸

نقطه - نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۶

نگ ناموس - د پښتو ژبی خپرونه، ۸ گڼه، د ۱۹۹۸ کال مارچ - جولای میاشتی

نوائی انسان - نشریه اردو، انسانی حقوق کی تعلیم کا خیرنامه، شماره‌های ۴ و ۵، ۱۹۹۸

همبستگی - نشریه فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی، شماره‌های ۷۶ و ۷۷، ۱۹۹۸

About Iran... - Argent Action Appeal! Murteza Firoozi, Iranian journalist is in imminent danger of execution, Feb. 1998

Afghanistan: flagrant abuse of the right to life and dignity, Amnesty International, Apr. 1998

South Asia Action for Children: Appeal cases, Amnesty International, Apr. 1998

Children in South Asia: thier rights, the region's future - Amnesty International, Apr. 1998

ARIC BULLETIN - ACBAR Resource and Information Center, No. IX/2, Feb. 1998

A World to Win - No. 7, Dec. 96 and No. 8, Jan. 1998

CCA Newsletter - Department of human rights, No. 1 and 2, Feb. Apr. 1998

International Women's Day for Peace and disarmament - IFOR, May 1998

Islam and modren age - No. 4-6, May. 1998

Islam and modernity - No. 1, 1998

Moving Pictures Bulletin - Issue 24, Mar. 1998

News and Views - Women's environment and Development Organization, No. 1, Jan. 1998

PUCL Bulletin - People's Union for Civil Liberties, India, No. 3-6, 1998

Refugees - UNHCR, No. 110 and 111/Spring 1998

Regional Consultation on Refugee women and women in situations of armed conflict - 13 to 16 Oct. 1997

Religion and animal welfare - The Islamic View, No. 2, Feb. 98

Shirkat Gah - Newsheet, No. 1, Apr. 1998

The Afghan Masaic - Premiere issue, Spring 1998

Women Envision - Isis International, No. 53, 54 and 55, 1998

Women in Action - Isis International, No. 2, 1997 and No. 1, 1998

بقیه در صفحه بعدی



«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» امسال نیز یازدهمین سالروز شهادت مینا، رهبر و بنیانگذارش را طی محفل باشکوهی برگزار نمود

چرا امریکا واکسین «ایدز» تولید نمی کند؟

«چرا امروز واکسین ضد "ایدز" وجود ندارد؟ یک دلیل ساده‌ی آن اقتصادی است. ساختن واکسین‌ها، برعکس ادویه، هزینه فوق‌العاده‌ای بر نمی‌دارد اما مسئله اینست که واکسین‌ها به قیمت بالایی به فروش نمی‌رسند و برای سازندگان سود کلان به بار نمی‌آرند».

لس‌انجلس تایمز» به نقل از هفته نامه «ملیتانت» ۲۳ جون ۱۹۹۷



سایر اسناد

اعتراض علیه آپار تاید جنسی در افغانستان - کمپین دفاع از حقوق زنان افغانستان
فراخوان «کمیته برگزارکننده ۸ مارچ ۱۹۹۸»
به یاد قربانیان زلزله شهر روستاق و برای همدردی با بازماندگان آنها - کمپین دفاع از حقوق زنان افغانستان

متن سخنرانی ارائه شده در مراسم روز جهانی زن - ۸ مارچ ۱۹۹۸
اعلامیه‌هایی از جنبش روشنفکری ایران:
اعتراض به سرکوب و خفقان: آقای ابراهیم یزدی رهبر نهضت آزادی را آزاد کنید

اختلاس شهرداران تهران - استقلال قضایی - دخالت‌های سیاسی
دعوت به بازگشت از شعار تا واقعیت
لغو قانون داماتو، یخ‌ها آب می‌شوند
آزمایش اتمی پاکستان، هندستان چماقی که تنها بر سر مردم منطقه

فرود می‌آید

ورقه‌های آگهی از کانون ایرانیان لندن
فراسوی سرمایه - از انتشارات سنبه، بخش سوم، جلد اول
اعلامیه‌هایی از اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران):
چه کسی برنده خواهد شد؟ (ویژه جام جهانی فوتبال ۹۸)
فروزان تر باد آتش خشم توده‌های شورشگر

دستان خونبار جلادان جمهوری اسلامی از کردستان کوتاه‌باد!
در پشتیبانی از مبارزات دانشجویان آزادیخواه در ایران - نور ۱۳۷۷
بیانیه مشترک آوریل ۹۸ - از انتشارات پیام فدایی

قطعه‌نامه در مورد ترکیه و کردستان - از انتشارات پیام فدایی
یو حناکی انجیل - (اردو) از انتشارات پاکستان بانیل سوسائیتی
کنفرانس کارگری آسیا - بیانیه مطبوعاتی از شورای کار، جون ۱۹۹۸
اول ماه مه روز گسترش همبستگی کارگران جهان - از شورای کار

طالبان را سی‌ای‌ای به میدان آورده است

سردار عالم عضو پارلمان ایالتی سابقه در پاسخ به یک سوال در رابطه با افغانستان اظهار داشت: «طالبان به اسلام وفادار اند، اما تعداد اینان محدود است در حالیکه تعداد جاسوسان کمونیست ها و ایالات متحده از آنان پیشی می‌گیرد.»

او گفت: «جماعت اسلامی از قوانین اسلامی‌ایکه توسط طالبان اشاعه داده می‌شود، حمایت می‌کند اما ما ملاحظاتانی نیز داریم. طالبان توسط سی‌ای‌ای معرفی شدند، پس چطور می‌توان تصور کرد که ایالات متحده خواهان برقراری اسلام در افغانستان خواهد بود. تاریخ شاهد است که جماعت اسلامی از تمامی رهبران جهادی و گروه‌های اسلامی به استثنای رشید دوستم، حمایتش را اعلام نموده است.» او گفت که خودش ۱۵ سال تمام از نزدیک با رهبران افغان آشنا بوده و رهبران فدایی جهاد را بخوبی می‌شناسد. وی خاطر نشان ساخت که یگانه راه حل صلح‌آمیز جنگ در افغانستان اتحاد بین رهبران افغان است. «فرنترپست»، ۱۴ می ۱۹۹۸

کی دروغگو است. قاضی حسین یا موالید جنایت پیشه‌ی افغانیش؟

قاضی حسین احمد امیر جماعت اسلامی، این مهمترین پدر بنیادگرایان خاین وطنی، گفته است که حزیش هیچ حکومتی غیر دموکراتیک را قبول نخواهد کرد! («مسلم»، ۱۷ نوامبر ۱۹۹۷)

در حالیکه فرزندان جنایتکار جهادپیش در افغانستان چنانکه می‌دانیم دموکراسی و حتی انتخابات را مساوی به «کفر» و «سوغات غرب» می‌خوانند!

به راستی که بنیادگرایان علاوه بر خاین، جنایتکار، متجاوز و بی‌ناموس بودن شان، دروغگوترین و ریاکارترین دروغگویان و ریاکاران در جهان هم می‌باشند.

و حالا سیلی پدر درجه یک خاینان جهادی به روی طالبان

شاید خوانندگانی باور نکنند ولی واقعیت است. قاضی حسین احمد امیر جماعت اسلامی پاکستان که هرچه می‌توانست برای جانیان جهادی انجام داد و مخصوصاً در دوران ضیال‌الحق در شکار مبارزان آزادیخواهان، با آن خیانتکاران همدستی می‌کرد، از جانور پیشگی طالبان خجالت می‌کشد! او در پرس کلب لاهور اظهار داشت که جماعت با منع معارف، کار کردن زنان و پوشیدن اجباری برقع از سوی طالبان مخالف است. او گفت: «همچنین ما با بسته شدن تلویزیون مخالفیم زیرا تلویزیون رسانه مهمی برای آموزش و آگاه ساختن مردم از وقایع دیگر نقاط جهان بشمار می‌رود.» «فرنترپست»، ۳۰ می ۱۹۹۷

منتشر شد

ترک‌یدن پوتانه‌ی «حکومت اسلامی»

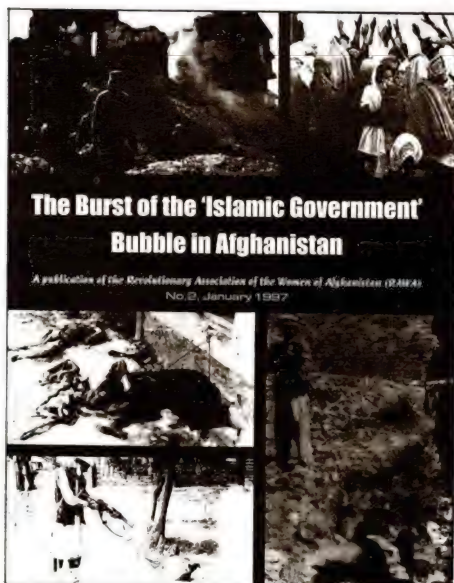
در افغانستان شماره ۲

در ۱۲۲ صفحه به زبان انگلیسی حاوی گزارش‌ها، اسناد و تصاویر

پخش هرچه وسیعتر این نشریه خدمتی است به رساندن فریاد مردم مابه‌گوش جهانیان تا بدانند که مردم افغانستان زیر ساطور چگونه جانوران قرار گرفته‌اند.

آنها از کتابفروشی‌های فروشنده نشریات «راوا» و یا از طریق آدرس ما بدست آورده می‌توانید.

قیمت یک شماره در پاکستان ۳۰ روپیه و در اروپا و آمریکا با احتساب هزینه پست هوایی به ترتیب ۶ و ۸ دلار آمریکایی



خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان

سرود پیوستن

باید سار،

چشم‌کودکان جادوی رسی.

بر شوکت و شاداب

باید که بار بار باشاسند

باید جوادیه برپا بشاود

پل،

این شان‌های ما

باید که رنج را بشناسیم

و تنگی و دتر خان،

باید که تب دوساعت می میرد

باید که دوست بدایم یاران!

باید که قلب ما

سرود و پرچم ما باشد.

اینان بر اس‌شان زیگانی ماست

باید که سرزند

طلحه خاور،

از چشم‌های ما

باید که لوت‌تشنه

میزبان خزر باشد

باید که رفتر

از چشم‌های شمالی، بی‌نصب نماند

باید که دست‌های خسته بیاسند

باید که غره‌ها بمیرند

باید که گشاده و آینه‌ده، جای اسکن بگیرد

باید که دست بدایم یاران!

باید که چون خزر بخوشیم

فریاد‌های ما اگرچه رس‌نست

باید که شود

باید که قلب، اینک سرود

باید که سنجی سرخون، اینک چرم

باید که قلب ما،

سرود و پرچم ما باشد

باید که دهر سپیده‌ی البرز

نزدیکتر شویم

باید که شویم



خسرو گل‌سرخ‌ی در ۲ دلو

۱۳۲۲ در شهر رشت متولد شد. در اختتامی ترین شرایط کلیه آثارش از شعر و مقاله و تحقیق مسلو از عشق آنتنن به توده‌ها و کینه بیکران نسبت به دشمنان آنان بود. گل‌سرخ‌ی دو راه سرنگونی رژیم پهلوی می‌رزید و برای نیل به این آرمان از فشار خوشی هم دریغ نداشت. ساواک همیشه او را تحت

نظارت داشت و مترصد فرصتی برای خفه کردن این صدای راستین مردم بود. بالاخره در حمل ۱۳۵۲ او با عده‌ی دیگری از روشنفکران به اتهام قصه اعدام شاه دستگیر و روانه سیاهچال‌های اوین شدند. در جریان محاکمات اگر چه چندین روشنفکر بزدل و مرتد، چکمه‌های خونالود جلادان را بوسیده تقاضای عفو کردند اما گل‌سرخ‌ی و هم‌زمینش کرامت‌الله دانشیان با استواری کم نظیر، به آرمانهای شان وفادار ماندند و صحنه دادگاه نمایی را که از طریق تلویزیون رژیم پخش می‌شد به صحنه رودرویی آشکار انقلاب و ضد انقلاب تبدیل کردند و با استفاده از فرصت به اقشار مایمت ضد مردمی رژیم پرداختند. خسرو خطاب به دشمن می‌خروشید که: «من برای جانم چانه نمی‌زنم، چرا که فرزند خلقی مبارز و دلاور و همنتم». با بازتاب وسیع حماسه گل‌سرخ‌ی و دانشیان در سالهای مستشاری هر دو در قلب مردم جا گرفتند و به مثابه فرزندان راستین خلق مشهور شدند.

او زمانی سروده بود:

بر سینه‌ات نشست

زخم عمیق کاری دشمن

اما

ای سر و ایستاده نیفتادی

این رسم توست که ایستاده بمیری

و خود هم سر و استادا و تن به سازش و ذلت نداد و در سحرگاه ۲۸ دلو ۱۳۵۲ گلوله‌های دژخیمان شاه بر سینه خسرو و کرامت نشست. رژیم حتی جرئت نکرد این خبر را اعلام کند. ولی کلامی که در توده‌ها راه باید هیچگاه با گلوله خاموش نمی‌شود، هم اکنون خون گل‌سرخ‌ی «محراب» کلیه مبارزان راه آزادی است. اگر امروز رژیم فاشیستی حینیتی نام بزرگ او را به خاموشی سپرده، فردا که مردم ایران بر سرنوشت خویش حاکم گردند بیگانگان نام گل‌سرخ‌ی‌ها را «دروغ سرود مبنی اش آواز می‌دهد».

۲- «خوارچ او ناصبيان (هغه مسلمانان چي د پيغمبر اهل بيت سره د بنمنۍ لري) نجس دي، همدارنگه د امامانو ... په اړه غلوکوونکي چي له خداي يا توحيد يا نبوت څخه منکر شي (لکه د حضرت علي خداي گڼل) کافر دي او که داسي ونکړي، ندی».

۳- «غير اثني عشري شيعيان، که چيري له پاتي امامانو سره چي دوي پري باور نلري، د بنمنۍ وئلي، خپله د بنمنۍ يي نه وي اعلام کړي او کنځلي ونکړي، پا کدي».

د رژيم رسمي قوانينو او مقرراتو ته کتنه

د ملايانو په «ديني» رژيم کي د «فقهې» او «اسلامي موازينو» تر عنوان لاندې د خميني پر انساني ضد فتوا گانو، لکه څرنگه چي په پورته ډول مو وليدل، په خامخا گرځولو بسنه ونه شوه، بلکه همدغه يي د دوهم ځل لپاره د حتمي ترسره کيدونکي قانون په بني راوستل او د رژيم په مجلس کي يي تصويب کړل. د دغه ډول قوانينو څو بيلگو ته په لاندې ډول کتنه کوو. که چيري دغه بيلگي، د خميني د فتوا گانوله متن سره چي بنسټ يي دې مقايسه شي، ليدل کيږي هڅه شوي چي د فتوا گانود ماهيت او انساني ضد دريغ په ساتلو سره، له داسي عبارتونو کار واخلې چي کرغږېنتوب يي کم وي.

د حدود او قصاص قانون

«د حدود او قصاص قانون او مقررات» د ۱۳۶۱ کال د غبرگولي په دريمه نيټه تصويب او د ساتونکي شورا له خوا تاييد شو او د هماغه کال د غبرگولي په اتلسمي نيټي د وخت د لومړي وزير له خوا د اجرا کيدلو لپاره د رژيم عدليه وزارت ته ابلاغ شو:

يو: «لومړي قسم - د نفس قصاص»

«پنځمه ماده - هر کله چي مسلمان نارينه ووژل شي، وژونکي قصاص کيږي».

«شپږمه ماده - هر کله چي مسلمان نارينه په قصدي توگه مسلماننه ښځه ووژني، په قصاص باندې محکوميږي، خو بايد د ښځي ولي، د قاتل له قصاص کولو د مخه دنارينه نيمايي ديه هغه ته ورکړي».

اوومه ماده - هر کله چي ذمي کافر په قصدي توگه بل ذمي کافرو وژني، قصاص کيږي، اگر که د بيلو بيلو دينونو پيروان هم وي. او که وژل شوي ذمي ښځه وي، بايد د هغې ولي له قصاص

د ديني توپير...

شهادت ته منل کيږي چي د اسلام د يوه ضروري څيز منکر ودهوسي لکه د لمانځه يا حج منکر او داسي نور. اگر که د هغه شک له مخه چي لري يي کافر هم ونه شميرل شي. د هغه چا شهادت چي د دين د فروع مسايلو کي مخالفت ولري (مطلب له اهل سنتو څخه دي) سربيره پردې چي نظر يي د اجتماع مخالف هم وي (مطلب د شيعه گانو اجتماع ده) منل کيږي».

ب: قضاوت

۱- «د قاضي لپاره شرط دادې چي بالغ، عاقل، مؤمن (مطلب له شيعه څخه دي)، عادل، مطلق مجتهد (يعني په ټولي فقهې کي)، نارينه، حلال زاده او داپونده ښار او نژدې سيمو له نورو مجتهدانو څخه «اعلم» وي...»

۲- «وا کمن، د هر هغه چا د حکم (قضايي) د اجرا کولو اجازه نلري چي اهليت ونلري. څه غير مجتهد وي، يا غير عادل او يا داشان نور، سربيره پردې چي دغه راز حکم مات شي...»

۳- «په نوم قاضي ته ورتلل حرام دي. يعني هغه قاضي ته چي پورتنی ټول شرطونه ونلري (يعني غير شيعيانو يا غير مسلمانانو ته). هر څوک چي دوي ته ورشي گناهکار گڼل کيږي. او هر هغه څه چي د هغوي په حکم يي تر لاسه کړي هم حرام گڼل کيږي...»

د دين په نوم ډيره کرغږنه کرکه

د انسانانو نجس شميرل د کرکي وې خبره ده په تيره بيا چي د دين په نوم وي. سربيره پردې چي د اسلام د پيغمبر په سيرة او تاريخ کي انسانانو ته دغه راز يي احترام يي نده ليدل شوي، خميني ډوله کسانو له پيري مودې راهيسي ځيني اسلامي فرقې دهغوي د مخالفو دريځونو له امله نجسي گڼلې دي. غير مسلمانان خو دي لا پر خپل ځای پاتي وي. دا خبره له دين سره پيره کرغږنه لويه کول او له انسان او هيوادوالو سره تربگني کول دي. د خميني د دريځونو په اړه زموږ د پيژندگلوي پوره کولو لپاره په دې هکله دهغه فتوا گانو ته يوه کتنه کوو:

۱- «لسم نجس، کافر دي، کافر هغه څوک دي چي له اسلام څخه پرته لار يي خپله کړې وي، او يا يي اسلام منلی وي خو د نوموړي دين له يوې ضروري برخي څخه منکر شوي وي... په دې اړه د مرثد يا اصلي کافر او د حربې يا ذمي کافر تر مينځ توپير نشته».

کولو دمخه د ذمی نارینه نیمایی ديه وژونکی ته ورکړی».

په پورتنیو مادو کې گورو چې لومړۍ، د «ذمی کافر» عنوان په قانون کې تعریف شوی نه دی. د «رسمی دین» ونو په اړه پرته له دې چې دینونه په ذمی او یا بل څه ویشل شې خبرې شوی دی. خو دلته، یعنی دقصاص په قانون کې یې دغه دځمینی د خوښې ویش ته رسمیت ورکړی دی. کوم شې چې مخکې «د ځمینی فقهې او فتوا گانوته یوه کتنه» په برخې کې یې له تعریف او خشنو احکامو سره آشنا شولو. دوم، په دې قانون کې د هغې پېښې په هکله چې مسلمان قاتل د غیر مسلمان په وژلو لاس پورې کړی، څه ندی ویل شوی په «فقهې ته یوه کتنه ...» کې مو ولوستل چې دغه ډول وژونکی له قصاص څخه معاف دی او یواځې د ناڅیزه خونې په ورکولو محکومېږي چې اندازه یې د وژل شوی مسلمان د خونې په اندول پوره کمه ده. یاده موده چې د رژیم د اساسی قانون له ۱۶۷ اصل سره سم چې په «اساسی قانون ته یو کتنه ...» کې مو ولیدل، قاضی وظیفه لري په هری برخې کې چې قانون غلی دی، له «فتوا» سره سم حکم ورکړی.

هر هغه څه مو چې د پورتنیو موادو په اړه وویل، د قصاص د همدې قانون د لاندینیو موادو په هکله هم صادق دی.

«اتمه ماده - هرکله دوه یا څو مسلمان نارینه په گډه سره یو مسلمان نارینه ووژني، د هغه ولی دم کولای شي د شرعی وا کمن په اجازې، هغوی ټول قصاص کړي. لا کڼ په هغه صورت کې چې وژونکی دوه کسه وی، باید هر یوه ته یې نیمای ديه، او که درې کسه وی باید هر یوه ته یې د دریو څخه دوه برخې ديه او که څلور کسه وی باید هر یوه ته یې له څلورو څخه درې برخې ديه ورکړي او په همدې اندول د لازیاتو کسانو لپاره.

لومړۍ تبصره - ولی دم کولای شي دقتل ځینی برخه وال په اتمې مادې کې د په گوته شوی دیی له ورکولو وروسته قصاص کړي او له نورو برخه والو څخه د هریوه دوندې په اندازې ديه واخلي. دوهمه تبصره - په هغه صورت کې چې قاتلان او مقتول ټول ذمی کفاروی هم همدا حکم جاری دی».

یعنی که چیرې قاتل او قاتلان ټول مسلمان وی او مقتول یا مقتولان، ذمی وی، قاضی باید له فتوا سره سم حکم صادر کړي، چې په نتیجې کې به یې پرته د ناڅیزه خونې ورکولو نور هیڅ ډول قصاص په مینځ کې نه وی. غیر ذمی مقتول، خو دی لاپرخای پاتی وی.

دوهم: «حدود او مقررات یې»

«لومړۍ فصل - د زنا حد»

«۹۹ ماده - د زنا حد په لاندی مواردو کې قتل دی:

الف ...،

ب ...،

ج - د غیر مسلمان زنا له مسلمانی ښځې سره د زانی د قتل سبب گرځي».

گورو چې په ښکاره ډول یې دغیر مسلمانانو لپاره، اگرکه د په اصطلاح رسمی دینونو پیروان هم وی، یو ډول کسات اخیستونکی سزا ټاکلې ده. دلته یې د زنا په هغو څانگو کې چې سزایی وژل نه دی هم د غیر مسلمان زنا کوونکې لپاره د قتل سزا ټاکلې ده.

همدا غچ اخیستونکی سزا د لواط په برخې کې هم راغلی ده:

«دریم فصل - د ... حد»

«۱۵۲ ماده - د تقخیز او همدغه ډول نورو حدود د نارینه وو لپاره پرته له ... هر یوه ته یو سل قمچینی دی.

تبصره - په هغه صورت کې چې فاعل مسلمان نه وی او مفعول مسلمان وی، د فاعل حد (یعنی پرته ...) قتل دی».

«۱۶۹ ماده - قذف، بل کس په زنا او یا ... تورن کول دی».

«۱۷۰ ماده - د قذف حد اتیا قمچینی دی ...»

«۱۷۷ ماده - قذف په هغو وختونو کې د حد سبب گرځي چې قذف کوونکی بالغ او عاقل او مختار او قصد لرونکی وی او قذف کیدونکی هم بالغ او عاقل او مسلمان او سپیڅلی وی. نو که چیرې قذف کوونکی یا قذف کیدونکی له پورتنیو شرطونو څخه یو شرط هم کم ولري، حد نه ثابتیږي».

«۱۷۸ ماده - هرکله رسیدلی نا بالغ زلمی څوک قذف کړي په لسو تر دیرشو قمچینو و هلو محکومېږي او همدارنگه که چیرې بالغ او عاقل، نا بالغ یا غیر مسلمان کس قذف کړي تعزیر کېږي». دا هم د آخوندانو په «دینی» نظام کې زموږ د غیر مسلمانو هیوادوالو د عزت خوندي ساتل دی چې په ناروا کارونو د هغوی تورن کول یې چندان لویه گناه نده شمیرلي.

د دیاتو قانون

دا قانون د ۱۳۶۱ کال د میزان په ۲۴ نیټه تصویب شو او د رژیم ساتونکي شورا هم هغه تأیید کړ او د هماغه کال د مرغومی په شپږمه نیټه د اجراء کیدلو لپاره ابلاغ شو.

«لومړۍ ماده - ديه هغه مال ده چې په عضوی یا په نفس باندې د جنایت له امله مجنی علیه یا د هغه اولیای دم ته ورکول کېږي».

«دریمه ماده - د مسلمان نارینه د قتل ديه له لاندینیو شپږو څیزونو څخه یو دی چې جانی د هریوه په ورکولو کې خوښمن دی او له نورو شیانو سره د هغو برابرول جایز ندی.

۱ - یو سل روغ رمت او بی عیبه او ښان چې پیر خوار (دنگر)

نه وی.

مامورانو استول، ماموران او د ښوونې او غیر ښوونې د مشاغلو لپاره د دستگاه گانود منتقلینو او مامورینو په گډون د تابعه شرکتونو لپاره د اخلاقي اندی او سیاسي غوره کولو عمومی ضوابط سر بیر د گمارلو د عمومی شرایطو (علمی صلاحیت او جسمی او روانی توانایی) له لرلو څخه، په لاندی ډول دی:

۱- د اسلام په مبین دین او یا په یوه له هغو رسمی دینونو چی په اساسی قانون کی تصریح شوی دی اعتقاد لرل.

۲- د اسلام په احکامو علمی التزام

۳- په فساد... باندی شهرت نلر له ... غیر قانونی ... احزابو سره د تشکیلاتی تړلتیا سابقه او هواداری نلر، غیر له هغه چی توبه یی احراز شی.

دوهمه تبصره: په غوره کولو کی سرسندونکی د لومړیتوب حق لری او په هغو وختونو کی چی ظرفیتونه محدود او غوښتنی پیری وی د لومړیتوب ملا کونه (لکه محرومی سیمی، د انقلاب په سازمانونو کی فعالیت، د جمعی په لمانځه او جمعو کی گډون، دخویندو لپاره ټیکری اغوستل) هم د داوطلبانو په پرتله کارول کیږی.

دریمه تبصره: د عمومی ضوابطو د پنځم بند تشخیص د اطلاعاتو د وزارت پر غاړی (دی)»

په دی متن کی په پوره ډول څرگنده ده چی پر ته پیژندل شوو دینونو او ځینی اسلامی مذهبونو د (لومړی مادی) پر تبعیض قائلیدلو سربیره، په وروستیو مادو کی د همدغی مادی محدوده هم په مضاعف ډول ټینگیږی په ځانگړیتوگه دوهمه تبصره د غیر مسلمانو داوطلبانو د غوره کولو لپاره هیڅ فرصت هم نه پریږدی او په دریمی تبصری کی حتی د هغو مسلمانانو لپاره هم ځای نه پاتی کیږی چی پر رژیم پوری تړلی نه دی.

دوهمه بیلگه: د زده کړی په برخه کی

د زده کوونکی د منلو لپاره بی شمیره خبرتیاوو لکه د علم او صنعت د پوهنتون د حمل و نقل په برخی کی د انجنیری پروگرام جوړولو د دکتورا لپاره د محصلینو د منلو خبرتیا. د غیر رسمی دینونو له پیروانو څخه حتی د درس لوستلو امکان هم سلب کړی دی. په دغی خبرتیا کی لولو:

«... د داوطلبانو لپاره عمومی شرایط: الف: د اسلام په مبین دین او د ولایت فقیه پر اصل او یا په اساسی قانون کی درج شوو دینونو څخه په یوه دین اعتقاد لرل...» لیدل کیږی چی له مسلمانانو څخه هم یواځی هغه کسان منل کیږی چی د ولایت فقیه پر اصل «معتقد» وه اوسی. یعنی، التزام هم کفایت نکوی او باید له حیلمی حزب الهی وی. کټ مټ همدارنگه شرطونه هم د

۲- دوه سوه روغ رمټ او بی عیبه غوایی چی پیر خوار نه وی.

۳- یو زر روغ رمټ او بی عیبه پسونه چی پیر خوار نه وی.

۴- دوه ویشت جوړی دیمن ورپښمینی جامی.

۵- یو زر روغ او غیر مغشوش مسکوک دیناره چی هر دینار د ۱۸ نخودو له وزن سره برابر یو متقال شرعی سره زر وی.

۶- لس زره روغ رمټ او غیر مغشوش مسکوک درهمه چی هر درهم د ۱۲/۶ نخودو له وزن سره برابر سپین زر وی...»

«شپږمه ماده - د مسلمانې ښځی د قصدی یا غیر قصدی وژنی دیه د مسلمان نارینه د دیی نمایی ده.»

د دیاتو قانون تر ۲۱۱ مادی پوری دوام لری، پرته له دی چی د غیر مسلمان «نر» یا «ښځی» د دیی په هکله خپله چوپتیا ماته کړی. لکه څرنگه چی په کراتو مو وویل د اساسی قانون له ۱۶۷ اصل سره سم په دغسی مواردو کی قاضی موظف دی چی له «فتوا» سره سم خپل حکم صادر کړی، چی د «فقهی ته یوه کتنه...» به برخی کی مو لوستل خمینی د غیر مسلمان نارینه دیه یواځی ۸۰۰ درهمه او د غیر مسلمانې ښځی دیه یواځی ۴۰۰ درهمه ټا کلی ده.

د تبعیض دولتی مقررات

د رژیم رسمی قوانینو او مقرراتو ته کتنه په ډاگه څرگندوی چی په ځینو قوانینو باندی د رژیم تور دینی تبعیض د جزایی قوانینو په ډول محدود ندی او د خمینی د فقهی په تابعیت کولو سره یی د هیواد والو ژوند تور او له زغم نه بهر گرځولی دی. لاندی برخی کی به یی څو بیلگی ولولی:

لومړی بیلگه:

د استخدام په برخه کی

د ښوونکو او ښوونې او روزنی د کارکوونکو غوره کولو قانون چی د ۷۴ کال د غبرگولی په ۲۸ د اجراء لپاره ابلاغ شو، د څیړنی لپاره مناسبه بیلگه ده. د دغه قانون د اورد متن مهمو برخو ته کتنه کوو.

«لومړی ماده - د ښوونې د مربیانو، ښوونکو او ښوونې او روزنی د ټولو کارکوونکو غوره کول د خمینی د ۱۳۶۱ د مرغومی د پنځلسمی نیټی د فرمان پر بنسټ په دی ډول دی:

ضوابط: دوهمه ماده - د ښوونې او روزنی، غیر انتفاعی ښوونځیو، سازمانونو او د معلم د روزنی د داوطلبانو د مرکزونو، د معلم روزنی دانشسرای، تعهد دبیری، د خدمت استخدام او اشتغال ژمنه وال، د داخل او خارج بورسونه، د ثابتو

ژوره کتنه مونږ د دغو تر تبعيض لاندې هيوادوالو د دندو او عاويدو ترلاسه کولو له وضعي څخه په ښه ډول خبر وي. البته دغه شيان د رژيم د مذهبي آپارتايد د پرمخ بيولو د ابزارونو يوه برخه ده د هيوادوالو کسب او کار، د مغازو پرانيستلو او د اړونده جوازونو او شهادت نامو ورکول او ... کي، بهرته د دې ډلي هيواد والو پاسپورت او مسافرت او د هغوی د ژوند ټولي برخي د نوموړي سياست تر سيوري لاندې دي. وا کمونولايانو په عمل کي د ايران د ملت د بيلوبيلو برخو په ډله ايزي تصفيي لاس پوري کړي دي. د خميني تر وا کمني لاندې کالونو کي، په داسي شرايطو کي چي د ټول ايران د پرگنو شمير دوه چنده زيات شوي دي، ددغو غير انساني گامونو له امله، له خميني ځپلي ايران څخه د غير مسلمانو هيوادوالو د ورځ په ورځ زياتيدونکي مهاجرت له کبله، د هغوی شميره د ۳۵ فيصده په شاوخوا کي کمه شوي ده. □

فارسې ژبي او ادبياتو د دکتورا لپاره د علامه طباطبايي پوهنتون د منلو په خبرتيا کي، قيد شوي دي.

حتي د زده کړي د کښتنيو برخو لپاره هم همدا محدوديتونه ترسره کيږي. لکه د آلماني او عربي ژبي د معادل ليسانس لپاره د علامه قطب راوندی د مؤسسي په ډول يوي غير انتفاعي او غير دولتي مؤسسي کي.

په ځينو پوهنتوني مؤسسو کي د تحصيل د داوطلبانو د منلو عمومي شرايط له دې څخه هم لا پير گران دي، لکه د «امام صادق پوهنتون» چي په خبرتيا کي يي د داوطلبانو عمومي شرطونه داسي ټا کل شوي دي:

الف - عام شرطونه.

۱- د «اسلام په مابين دين باندې تدین او په اسلامي جمهوري نظام باندې التزام».

سربيره پر ښکاره او اعلام شوو مقرراتو د زده کړي او په کارگمارو لمخلفو سطحو کي د تبعيض د وضعیت اعمالولو ته

موسيقي و خميني و طالبان

خميني گفـت: «موسيقي باعث فساد روح است». چوپه خميني هاي طالبی کاست های موزیک را به دار می کشند. و اما مفتی عبدالقوی از چهره های مشهور مذهبی پاکستان در بحثی با شرکت چند هنرمند در تلویزیون این کشور اظهار داشت: «موسيقي به زندگی نشاط می بخشد و ازینرو در اسلام منع نیست». اینها فقط گویای آنست که چگونه مذهب پوشش هر سیاهکاری و نابکاری و فکر پوچ و پست شده می تواند.

اگر مفتی عبدالقوی هم خواستار زدودن گوشه ای از کشفات کاری هایی می بود که بنام اسلام در ایران و افغانستان و سایر کشورهای مسلمان انجام می گیرد، باید به خمینی و طالبان می پرداخت و ثابت می ساخت که آنان از اسلام برای اشاعه فاشیزم شان استفاده می کنند و هیچ مسلمان پاک طینت و بی غرض و مرض سیاسی نیست که نسبت به موسیقی آنچنان اظهار نظر و برخوردی مالیخولیایی داشته باشد. □**

کدامیک اسلامی است، دولت ایران یا طالبان؟

خوانندگان ما آگاه اند که چگونه رهبران ایران اعمال خاینان جهادی و بخصوص طالبی را مایه بدنامی اسلام خواندند. و حالا می بینیم که طالبان حتی اسلام رژیم ایران را هم اسلامی نمی دانند. خبرگزاری فرانسه در ۷ مارچ ۱۹۹۷ در گزارشی از افغانستان نوشت: «طالبان حجاب به سبک ایرانی که روی را نمی پوشاند قبول ندارند. آنان به روزنامه نگاران گفته اند که حجاب نوع ایرانی غیراسلامی است زیرا "شیک و جذاب" می باشد».

راست است که بدترین خاینان و خرابکاران به دین اسلام، از بنیادگرایان افغانستان گرفته تا ایران و سودان و الجزایر و غیره اند که با گفتار و کردار آلوده و خونبار شان موجب بیزاری میلیونها میلیون مسلمان در سراسر جهان گردیده اند. علاوه تاً تفسیرهای رنگارنگ و کاملاً متناقض که گروههای مختلف بنیادگرا از اسلام بدست می دهند، پیروان این دین رادر سردرگمی و اغتشاش بی سابقه ای فرو می برد. □

کمیته فرهنگی و هنری «جمهوریت انقلابی زنان افغانستان» منتشر ساخته است:

«خون کابل»، «توای مادر من»، «کابل انتقام شو»

کاست های ۶۰ دقیقه ای حاوی آهنگهای انقلابی و میهنی

جهت دریافت آن به ما بنویسید: RAWA, P.O. BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

مقدرات خاینان بنیادگرا و...

وکیل احمد متوکل در سطحی که شایسته این موجودات «متمدن» و «امروزی» و «کرام» است گفت: «ما از گذشته نه بلکه باید از حال صحبت کنیم. هیچ طرف خواهان پیشبرد منافع شخصی نمی باشد زیرا آنان بار تاریخ را بر شانه های شان دارند!»

و معنی «بار تاریخ» را مردم ما در شش سال اخیر با تمام سلول بدن شان فهمیده اند: خیانت و جنایت و بی ناموسی و رهنی جهادی که بعد با تغییراتی در شیوه عمل، ادامه آن در اکثر ولایات کشور به عهده فاشیستهای طالبی گذاشته شد.

طبعاً این مذاکره کنندگان ناشرافتمند و حقیر که تصور می کنند تنها با غضب قدرت دولتی عقده های دیرین خود را و خواهند توانست، صلحی به میان نیامد اما چنانچه اشاره شد، ماهیت هردو را کرراً نزد جهانیان به مثابه میهنفروشان و چاکران پست قدرتهای خارجی و نیز این را ثابت نمود که با وصف وابستگی آنان به قدرت های مختلف، قلاده همگی در دست امریکاست و هرگاه ابرقدرت مذکور اراده کند نه تنها عوامل بنیادگرایش را بر سر یک خوان نشاندن می تواند بلکه قادرست بساط ماشین جنگی شان را نیز برای همیشه برچیند.

این بار امریکا فقط خواست به ایران نشان دهد که سر نخ همه یا تقریباً همه ی مزدوران در دست اوست. حال باید دید که چه وقت منافعش ایجاب می کند تا آنان را از دریدن یکدیگر باز دارد. **امریکا و غیره قدرتها به سگان زنجیری بنیادگرای شان در افغانستان نیاز دارند؛ بر مردم آزادخواه ماست که با قیامی بزرگ سرناسری، این پلیدترین میهنفروشان مذهبی را از بیخ و بن برکنند!** □



فرستادگان رئیس جمهور امریکا باربانی، دوستم، خلیلی و سایر خاینان جهادی در شبرغان. خاینان جهادی به دست ماندن بر قرآن که پشت کردند، آیا با قسم بر سر دستهای مبارک یکی از پدران شان دیر مدت وفادار خواهند ماند؟

گلبدین در لیست مزدوران امریکا

نیشنل هرالد تریبون در مقاله ای راجع به مرگ پل پوت به سیاست امریکا می پردازد که چگونه مزدورانی را در نقاط مختلف جهان می خرد.

روزنامه می نویسد: «پل پوت تنها بخشی از قصه ی شرم آگین امریکا در پشتیبانی از بدترین افراد در جنگ متعصبانه ی ما علیه کمونیزم شوروی بشمار می رود. در ذیل نام های برخی از افراد شریری را می آوریم که دوستان اجیر ما بودند یا هستند:

به صدام حسین پول دادیم تا با ایران بجنگد.

گلبدین حکمتیار را که با تیزاب پاشی به روی محصلان دختر در کابل که جرأت داشتند لباس غربی بپوشند به شهرت رسید، اجیر کردیم تا علیه کمونیست ها در افغانستان بجنگد. مانوئیل نوریگای قاتل را تشجیع کردیم تا انتخابات پانامه را برهم زند زیرا از نتایج آن خوش ما نمی آمد.

موبوتو سیکو آدم ما در زئیر بود.

در بسیاری از موارد فوق منافع ما روی منابع - معمولاً نفت - دور می زد و البته مثل همیشه فروش اسلحه نیز مطرح بود. □

«فرنتیرپست»، ۲۵ اپریل ۱۹۹۸

ناله ی یک نوکر پنه شده

گلبدین که زمانی به مثابه نازدانه ترین بچه ی سی آی ای بیشترین مقدار کمک های امریکا را می گرفت، پس از آنکه دیگر از چشم ارباب افتاد، از طریق «فریاد عاشورا» نشریه ی مزدور ایران، چنین می نالد:

«حکمتیار معتقد است که رابن رافل معاون وزارت خارجه امریکا، نقش بزرگی در شکست حزیش بدست طالبان داشته است.» امریکا نمی خواهد مرا در افغانستان ببیند. □

«فرنتیرپست»، ۱۳ مارچ ۱۹۹۷

کمیته فرهنگی و هنری
«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»
تقدیم می کند:

کاستی ۶۰ دقیقه ای حاوی گزیده ای
از سرودهای انقلابی و میهنی با نوای ویلن

جهت دریافت آن به ما بنویسید

بادار یکیست فقط لطفش کم شده

رحمت شاه آفریدی در «فرنترپست» (۱۰ می ۱۹۹۸) می‌نویسد: «احمدشاه مسعود در پاسخ به این سوال از من که "تعجب می‌کنم که شما پاکستانی‌ها چگونه توانستید این فنون (استفاده از طیاره و تانک و راکت) را به طالبان یاد دهید و طالبان چگونه توانستند یاد بگیرند"، خودش جواب داد:

"ما می‌دانیم چگونه. وقتی امریکاییان مخالف روسها بودند، آنان تمام فنون مذکور را به ما نیز یاد دادند. و شیوه رساندن پول از پاکستان هم طوری است که قبلاً بود و تنها افراد تغییر کرده اند."

احمدشاه مسعود ناپلئون، به وابسته بودن خودش و سایر جنایتکاران خائن جهادی به امریکا اعتراف صریحی دارد.

ولی واقعیت اینست که او و «برادران» نباید خیلی مأیوس باشند. امریکا هنوز از هیچکدام از مزدوران جهادیش سیر نشده و هیچیک را در پهلوی نوریگای پانامه نه‌نشانده و بنابر اقتضای اوضاع و جنگاندن و آشتی دادن هر کدام، در صدد است تا بار دیگر همه یا تعدادی از آنان را با آرایش دیگری در بازیش در افغانستان روی صحنه آورد. ده‌ها بار سگ و پشک ساختن و بعد جور ساختن گلبدین و ربانی و سرانجام هر دو را با ناپلئون و با حزب وحدت و دوستم در یک کاسه نان دادن و وچ کردن آنان علیه طالبان و بعد هر دو طرف را در اسلام‌آباد بر سر میز مذاکرات نشاندن، از آفتابی‌ترین حقایق قرار داشتن سر نخ کلیه خاینان

بنیادگرا در دست امریکا است. □

فتانه گیلانی دیگر چادرش ...

ییاورد که همانطوری که ملالی‌ها چادرشان را پیش پای تجاوزکاران انگلیس نینداخته بلکه آن را پرچم نبرد با استعمارچیان ساختند، او هم نباید در برابر بنیادگرایان این مولودات دستگاههای جاسوسی بیگانه، این تخم‌های خیانت و جنایت و رذالت، «پروژه»‌های ننگین چادراندازیش رامطرح ساخته و نام ملالی‌ها و تمامی زنان مقاومت جوی افغان را بد کند.

تا آنجایی که به «راوا» مربوط است باید مکرراً و قاطعانه‌تر از هر وقت اعلام کنیم که ما با الهام از ملالی‌ها و با سوگند به خون مینا مصممیم که با طرد هر گونه مداراجویی، پیکار علیه بنیادگرایی را تا به آخر ادامه خواهیم داد زیرا این خاینان ددمنش دیرپست «چادرصلح» زنان را با مکروب و نجاست خود آغشته و به آن پشت پازده اند. چادر تورپیکی سنگین‌ها مدتهاست به هوا شده است و چادر زنان آزادیخواه افغانستان بیرق پیکارشان برای کسب آزادی و دموکراسی شده است. □

فتانه گیلانی برای حل مسئله افغانستان به امریکا توکل می‌کند ولی «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» می‌داند که امریکا هیچگاه از سگان زنجیری بنیادگرایش در کشور ما دست نخواهد کشید. این بر مردم ماست که سرزمین به جان برابر ما را از لوٹ جنایتکاران مذهبی پاک سازند.

منتشر شد

خبرنامه‌ی تظاهرات ۸ ثور «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در

شهر پشاور پاکستان به زبانهای پشتو و فارسی



صحنه‌ای از تظاهرات جهت تقبیح ۸ ثور سیاه‌روز و ورود خاینان بنیادگر ابرکابل

آنرا می‌توانید از کتابفروشی‌های مختلف و یا از طریق آدرس ذیل بدست آرید:

RAWA, P.O. BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

Peace restoration to Afghanistan Afghan women seek Annan, Clinton's help

By SYED BUKHAR SHAH
PESHAWAR — Afghan Women Council appealed to the United Nations, International community and Human Rights Organisations to practically work for the restoration of peace to Afghanistan and help ameliorate the helpless and shelterless Afghan women, leading an extremely miserable lives in Afghanistan and Pakistan.
This appeal was messages by the AWC, Peshawar, Pakistan.
*restoration country. The attention other authorities in Afghanistan play their action. Earlier, the speaker International
The Frontier Post
March 7 1998

بسیار دکه نسبت به وفاداری او به خود ذره ای شک و تردید می داشت؟ امید این شاخ را محکم در دست بگیرید تا بتوانیم آسان به نتایجی برسیم و برسید.)

پرسیدم: از کجا اطمینان دارید که مردم مرا قبول می کنند؟ (جایش بود که پیام رسانک حقیر تر از شما، امپلق محکمی به بینی تان می زد و می گفت: وقتی داکتر صاحب اراده کنند هر نفر مورد نظر انتخاب می شود. قبول و عدم قبول مردم چیست ساده خدا؟! مردم که همه علیه ما تفتنگ گرفته می جنگند. منتظر باشیم که همین ها بیایند و جبهه پدر وطن و شورای ملی ما را انتخاب کنند؟)

گفت: شما آدم شنافته ای هستید. انشالله پیروز می شوید. (از کجا معلوم که هاتف خان مزدور واقعاً چشمکی نزده و نگفته باشد: "اکادیمسین بچیم گویی از مادر و پدر پارسی پیدا شده و تازه به کابل قدم گذاشته باشی. من و تو و امثال ما را که ننگ همکاری با رژیم پوشالی داریم، مردم قبول نمی کنند چه که فقط سزاوار تف باران و تیر باران شدن می دانند. قضیه انتخاب توسط مردم نیست. خلاصه اگر شوق هست بگو که انتخاب کنیم.")

شنیده بودم که از آن حوزه، جوان فاضل و نیک نامی بنام داکتر پدراغلی کانیدید است که آرام مردم وزیر آمار را پشت سرش دارد. **گفتم:** استاد هاتف، برای من مطلبی وقتی است که خودم بالاستقلال کانیدید اتوری ام را اعلام کنم. کما اینکه رای نیاروم و بازنده شوم و در ضمن شایستگی ریاست جبهه پدر وطن را در خود نمی بینم. (آفرین داکتر صاحب، که با وصف آن شاخک تان، سینه کشیده تر پوز می گیرید! به جبهه پدر وطن میهن فروشان در حدی احترام و تقدس قایل بودید که حتی خود را کوچکتر از آن می دانستید که به ریاستش بنشینید. شما با این ریختن خاک جبهه پدر وطن و شورای ملی به سر و روی تان، مطمئن باشید که نه تنها به آن مضحکه های درجه دوی روسها و پوشالیان پرکاهی اهمیت بخشیده نمی توانید بلکه ناآگاهانه تیشه به ریشه ی گاندی شدن تان هم می زنید. گاندی اگر زنده می بود شما را با این گذشته مفتضح، حتی به نوکری فلک زده ترین پیرو خود هم قبول نمی کرد.)

نجیب «کاندید اکادیمسین» را «درک» می کند

امیدوارم عذر نارسایی مرا به گونه ای به داکتر صاحب برسانید که مرا درک نمایند و نرنهند. (دوستی می گفت، به من بگویید که کی به نجیب و سایر میهن فروشان و مسئولان جنایتکار بنیادگرا صیغه جمع را بکار می برد تا بگویم شخصیت او از چه قرار است. اما مسئله خاکساری شما داکتر اکرم خان از حد چگونگی خطاب تان به ارباب میهن فروش بسیار فراتر می رود. ناف شما با ناف آن قصاب دهها هزار هموطن ما چنان تنیده که از او می خواهید شما را «درک» کند و مبادا خدای نکرده «برنجد»! واقعاً اشتباه است اگر شما نوکر نوکر نامیده شوید. شما در

داکتر اکرم عثمان...

از طرف حکومتش برگردن و نام شما سنگینی می کنند و چند بار از سوی اربابان مسکوی اش در روسیه یا اقمار بر سر تان دست کشیده شده است. پس خارج شدن از کدام انزواء و تلافی کدام شکنجه و زندان و حتی عشق نافر جام چاپ کدام کتابهای تان در مطبوعه های تحت کنترلش؟)

اگر چه می شد نویسنده ی ما جریان حلقه بگوش شدن هایش را دریکی دو سطر بیان کند اما از آنجاییکه کودکان می پندارد این تفصیلات پوچ و ننگ آلود برایش «وجه» ای بخشیده و او را شخص «مهمی» نشان خواهد داد که فقط «پیام زن» برایش بهایی قایل نیست و او را بسادگی از قلم بدستان روسها و میهن فروشان می نامد، عنان دقت و مصلحت را از کف داده و روده درازی ای به خرج می دهد که به هیچوجه به نفعش تمام نمی شود.

اکرم عثمان رئیس «جبهه پدر وطن» نجیب اله

به قطعه ی ذیل توجه کنیم:

«در اواسط سال ۱۳۶۸ وقتیکه مسوول انجمن نویسندگان بودم، جناب عبدالرهمیم هاتف در یکی از مهمانی ها مرا به کناری کشید و گفت: داکتر صاحب نجیب به من وظیفه داده اند که پیام شان را به شما ابلاغ کنم. (اگر داکتر اکرم عثمان «فرهنگی» ای تسلیم شده و همدست میهن فروشان نه بلکه آدم باشراف و حیثیتی می بود، اگر نه در زبان لااقل با خودش می گفت: "تف و لعنت بر داکتر صاحب و خودت که به پستی وظیفه گرفتن از او تن داده ای و هزار لعنت بر من داکتر اکرم عثمان که چقدر خوار شده ام که سرکرده میهن فروشان توسط تو مفلوک به من پیام می رساند.") اما او بیشتر از آن به ایام خوش و یادویش برای روس ها و سگان شان مباحثات می کند که بیان علاقه ی رهبر توسط یک کشمش خانش را، برای خود عار و مرگ بدانند، و ادامه می دهد:

گفتم: بفرمائید در خدمت شما هستم!

گفت: داکتر صاحب به شما دو پیشنهاد دارند، یکی اینکه ریاست جبهه ملی پدر وطن شور کابل را قبول کنید و اگر این پست موافق میل شما نیست، بهتر است به وکالت شورای ملی از حوزه شهر نو و گرد و نواح آن خود را کانیدید کنید.

(نویسنده توانای کشور، اینجاست که خود پرده را پس می زند و شاخی را روی شانه ی خود آشکار می سازید که بر آن به قلم نجیب اله خان نوشته شده است: "چاکر همیشه گوش بفرمان و مورد اعتماد حزب ما!" در غیر آن چطور ممکن بود آن سرخان، ریاست وسیله عوامفریبی، خر ساختن و خریدن عناصری معین از جامعه را به فردی

خلق" - در واقع سنگسار و نفرین خلق - بیرون کشیده و جا را به روشن فکر خود فروخته دیگری - داکتر خلیل احمد ابوی - خالی کردید. اما این مطلقاً نه بخاطر ندای وجدان بیداری بود که شما را از قبول قلاده می مهنفروشان بر حذر می داشت، بلکه چنانچه از بقیه جریان پیداست هول از ترور شدن در کابل و نیز میل به دالر و ثروت اندوزی و در آسایش و بی غمی سپری کردن در خارج بود که می خواستید

عالم "بی کارتی" شامل مهره های درجه یک روسها و همانقدر میهن فروش بودید که نجیب و باندش؛ دست شما همانقدر به خون مردم آغشته است که از آن خاینانی که شما را "درک" می کردند).
گفتنی است که متعاقب این احوال، جناب داکتر خلیل احمد ابوی - استاد دوران تحصیل در فاکولته حقوق (چرا «دانشکده» نه؟ رفقا و بخصوص رفقای گلیم جمع به پیشوایی رفیق دوستم، «دانشگاه» و

چرا از اردو می کنیم؟

شما از تصمیم به ازدواج این مقاله را بخوانید

ششی کیور

هنر پیشه محترمند و باد سپلین

به پدمعاش جایزه نمیدهند

مسابقات

نشریه انصار، نورفستان جا

مدیر مسئول: دکتر ناصر رضی

معاون: اصغر معروف

زیبا اختر

رویای زنده راجکیور

ما به سناریو چه کار

هما مالینی در تلویزیون

رازهای جوانی

جیتندر

هفت راه، برای بهتر

حبیب شریف هم قهر است

زیستن و خوشبخت زیستن

عشق برای همیشه

این مصاحبه دلچسپ را بخوانید

ریشی کیور

ثوندون

هیئت تحریر:

کاندید اکادمیسین داکتر اکرم عثمان، عبدالله نایی، رهنورد زریاب، لطیف ناظمی، ناصر رهیاب و واصف باختری.

کمی تکر

داکتر اکرم خان عثمان، بگذار در یونیورسیتی های سویدن برای سخنرانی دعوت شوید، نور دیده ی برهان الدین ربانی و سایر جنایتکاران جهادی باشید، از سوی نشریه «فردا» «نویسنده و محقق توانای کشور» و «شخصیت گرانمایه کشور» نامیده شوید. ولی ما نه مردم را بازی می دهیم نه خود را و نه شما را. ما ساده و بی تعارف واقعیت عامل کی جی بی بودن شما را برملا می سازیم و علاوه شما و شرکاء را مروج متعفن ترین و گمراه کننده ترین نوع ممکن ابتذال و گریزانیدن جوانان ما از سیاست و اندیشیدن به مسایل حاد و حیاتی جامعه در جریان جنگ مقاومت ضد روسی می دانیم. یکبار دیگر به عنوانهای بالا از «سباوون» که زمانی مسئولیت آن را داشتید نظر ببندازید. آیا اندکی چیزی موسوم به شرم در خود حس می کنید؟ آیا آن مؤسسات علمی اروپا که با شما رابطه می گیرند، از هیچ چیز که نی، از فعالیت های «اکادمیک» بالای شما خبر دارند؟

"داکتر صاحب" شما را "درک" کرده و مأموریتی به فرمایش خودتان به شما بدهد.

از این سبب توسط یکی از نزدیکان رئیس جمهور (از افشای نامش خجالت می کشید؟ کی بود؟ گلاب زوی، سروری یا یعقوبی؟) پیغام دارم که چون رشته تحصیل حقوق و علوم سیاسی است، شاید در صورت تقرر به قونسلگری نو تأسیس شور دوشنبه از من فرمت لازمی برآید. (عرض نکردیم؟) کاندیدا کادمیسین "زیرک تر از آن بود که بگذارد قونسلگری نو تأسیس پردرآمد را شخص دیگری جر کند. ولی آیا

«دانشکده» قلقله می نمایند که بسیار هم مورد تمجید مقامات عزیز و محترم جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته اند؟ از همان حوزه کاننیدر شدند و بریاست شورا رسیدند.

آفرام به این نتیجه رسیدم که فواه نافواه روزی در تله شغل پر در دسری خواهام افتاد و بین سنگ ملامت خلق و توقعات قدرت بر سر اقتدار قبرغه هایم نرم فواهر شد. (پس شما آنقدر شعور داشتید و می دانستید که کار در شورای دستبخت میهن فروشان می تواند "ملامت خلق" را بدنبال داشته باشد که خود را با چالاکی از زیر آن "ملامت

نویسنده ی پوشالی بی کاردت ما آنقدر بیچاره و ابله است که از زیر دل باور دارد که رئیس شورای میهنفروشان شدن، خیانت ولی قونسل شدن، خدمتی عالی به مردمی برپا علیه سگان روس هاست؟) بهر حال قلبها به هم راه دارند و برای یک هدف می تپند و "داکتر صاحب" دوست دوران "سر مستی و بیغمی" اش را "درک" می کند: **فوشبختانه هم داکتر نجیب و هم عبدالکلیل وزیرفراجه این فواش را لیک گفتند و من راهی تابیگستان شدم.**

اکرم عثمان وزیر اطلاعات و کلتور نجیب اله

ولی این محبوبه به اندازه ای برای میهنفروشان مورد استفاده دارد که به زودی از سوی شخص رهبرش پیام می گیرد: **هنوز چند ماه از تقرر در آن کشور گذشته بود که باز هم داکتر نجیب براریم زنگ زد و گفت که باید به خاطر امرواجبی همین فردا بسوی کابل حرکت کنم.**

اگر به جای او فرد تاحدودی شرافتمند و وطن دوست می بود، از زنگ "داکتر صاحب" دلش گواهی می داد که "امرواوجب" جز فرستاده شدن به پلجری نیست. اما از آنجاییکه بین نویسنده و رهبرش یکرنگی و اعتماد متقابل آهین حاکم است، او خود را بدون معطلی به "حضور" می رساند. بشنویم:

در این دیدار باز هم مرا در اقامتگاهش پذیرفت و در حضور خانم و فرزندان با اصرار و ابرام زیاد تقاضا کرد که پست وزارت اطلاعات و کلتور را قبول کنم.

واقعاً داکتر اکرم عثمان هزار آفرین تان که چه خونسردانه از تجدید "سر مستی" با نجیب و از پذیرفته شدن توسط او «در حضور خانم و فرزندان» بدون احساس خجالت و حتی با تفاخر می نویسد، لیکن از جانب دیگر بدتر از رهنورد زریاب، روی آن دارید که ادعا نمایید «مامور حلقه یگوش نبوده ام»!

ما مطمئنیم که بسیاری از یاران جوان و پیر «اتحادیه نویسندگان» منجمله داکتر جاوید، واصف باختری، بیرنگ کوهدامنی، شیرنر نگارگر، ظاهر طنین، لطیف پدرام، بارق شفیع و... بر شما خرده خواهند گرفت که: «آخر داکتر صاحب ذکر این همه جزئیات پیش پا افتاده و رسوایی آفرین چه ضرور؟ ما و شما اگر کلک راستگو شده و گوشه ای از گذشته خود را بدون دروغ و تحریف و قلب لازم بنویسیم، در واقع خود را بیشتر لج و لق نموده و سگ زنجیری بودن خود برای رژیم های پوشالی و روس ها را به قلم خود تسجیل می نمایم.»

احتمالاً خود هم مشکل را فهمیده اید منتها خواب می بینید که شاید مردم از یاد برده اند که نجیب همان مشت باز و چاقوکش تظاهرات و به قول برادر خانش، منحرفی بود که به زور روس ها به قدرت رسید و بیشتر از

اسلاف میهنفروشن کشت و به زندان انداخت و زیر شکنجه برد و بنابراین «پذیرفته شدن» از سوی او «در اقامتگاهش»، و «در حضور خانم و فرزندان» افتخار نه بلکه برای هر فرد شرافتمند، حقارت و سرشکستگی بزرگ است. «کاندیدا اکادمیسین» ما نمی تواند دریابد که اگر مثلاً می نوشت «داکتر صاحب» وی را در تشناب یا طویله ارگ و در «حضور» سگ ها و اسبهایش پذیرفت، باز یک کاری و از سیاهی علایقش با بر خاین و جاسوس، اندکی می کاست.

آن حرف ها به کنار، آیا داکتر پر روی ما می تواند پاسخ بدهد که چرا نجیب «با اصرار و ابرام زیاد» و آنهم «در حضور خانم و فرزندان» تازه فهمیدیم که فتنه خانم معلوم الحال هم در نصب و عزل مزدوران رژیم «اظهار نظر» کرده و «مشورت» می داد) از شما تقاضا می کرد که وزارت اطلاعات و کلتور را قبول کنید؟ آیا «کاندیدا اکادمیسین» های قابل تر از شما وجود نداشتند؟ و در همان لحظه که جلال «با اصرار و ابرام» وزارت را پیشکش می کرد، دهها «اکادمیسین» را نمی شناختید که از ترس رژیم پوشالی و خاد مخوفش کشور را ترک گفته بودند؟ این سوال را که با نواسه گک تازه مکتب رفته ی تان هم در میان بگذارید پاسخ خواهد داد: «بابا جان، چون شما آدم تابعدار نجیب و حکومتش و ضد جنگ مقاومت ضد روسی و ادامه ی آن بودید و رشته های دوران جوانی و "جست و خیز" را با داکتر نجیب با تمام وجود حفظ کردید، بنابراین کدام نوکر دیگر بیشتر از شما می توانست طرف اعتمادش باشد؟»

اکرم عثمان و رهبرش «جوانمرد» می شوند!

«اصرار و ابرام» رهبر، نویسنده حساس را دچار «محضور» (محظور)* میسازد.

«محضور مشکلی بود. درمانده بودم که چه بگویم. (واقعاً. از یکطرف مزه ی وسوسه انگیز وزارت که تا هنوز نچشیده ای و از طرف دیگر ترس از اینکه مبدا بار دیگر به نام خاین هدف تفنگچهای قرارگیری. ولی بازهم شخصیت دوستی و احساسات وطنخواهانه و ارزش هایی ازین قبیل نیست که داکتر صاحب ما را به امتناع از قبول وزارت وامی دارد و بناءً با تکیه روی «جوانمردی»، رضایت رهبرش را فراهم می آورد:

* - «نویسنده توانای کشور»، کلمات متعددی را با املائی غلط می نویسد که بدون آنکه قصد خاصی داشته باشیم در آخر آنها را تذکر خواهیم داد زیرا که قلت سواد او برای ما مطرح نیست، ما بر فقر اخلاقی و وجدانی او و شرکاء تمرکز می دهیم.

می دهیم:

«در این آخرین ملاقات ما، به من گفت: تو همیشه رشته تفهیلت را برخم کشیده ای و گفته ای که در خارج از رشته تفهیلت کار نمی کنی. بفرما این هم کاری مطابق رشته ات!

پرسیدم: چه کاری؟

گفت: چه بفوای، چه بفوای باید به عنوان مستشار توران بروی. تو هفت سال در آنجا درس خوانده ای و هیچ دلیلی ندارد که این آخرین تقاضا را رد کنی.

هر چند تقبل چنان مسؤولیتی با توجه به مواضع بسیار متفاوت و تاهوردی ههمان دولتای ایران و افغانستان خالی از دردسر نبود با آن هم در قیاس با دردسر وزارت اطلاعات و کلتور آنرا ساده تر یافتیم و آمادگی خود را اعلام کردیم.»

داکتر اکرم خان، پدر معنوی شما «کاربد» مهمی ندارد، صرفاً قاتل دهها هزار افغان بی گناه و شکنجه گر و آزاردهنده ی صدها هزار دیگر است و در مورد میهن فروشی و جاسوس بودنش هم صرفاً شما و شرکاء می خواهید بر چشم مردم خاک بپاشید. او تنها به خاطر جنایاتش در دورهای که ریاست قصابان خاد را به عهده داشت، شایسته هزاران بار حلق آویز شدن در دادگاه مردم بود. نام او برای مردم ما همانقدر نفرت انگیز و هول آور است که نام سرخانیان بنیادگرا.

آیا شاخ دومی را قبول دارید «نویسنده توانای کشور؟» شما اگر عامل کارکشته و قدیمی کی جی بی نمی بودید می شد با هزار ناز و نفقذ خاص «رئیس جمهور» در کشوری چون ایران فرستاده شوید؟ ما گفته بودیم که شما، رهبر دزریاب، واصف باختری و غیره با صرفاً حتی قبول مسئولیت های اتحادیه نویسندگان و نشریات رژیم پوشالی و گلگشت به سرزمین «همسایه بزرگ شمالی»، جامه ی شخصیت و شرف تان را دریدید ولی می توانستید از عوامل کی جی بی نباشید. اما ماموریت های خارج دولت دست نشاندۀ جز به اجنت های آزمون شده ی کی جی بی نمی توانست تعلق بگیرد. این را هم نواسه های تان می فهمند. آیا در «رشته تحصیلی» تان نخوانده بودید که مگر آقای کویزلینگ، پدر رهبر تان، مستشاران سفارت هایش را از بین وطنپرستان و ضد نازی ها یا «بیطرف» های کشورنازوی انتخاب می کرد؟

و سوال گردکی مردم با توجه به شاخ های کثیف بر شانه های تان این است: محترم «کاندید اکادمیسین»، اگر شما با روسها و نجیب و رژیم دست نشاندۀ دو روح در یک بدن نمی بودید و مثل سایر میهن فروشان برای آنان جان سگ را نمی کشید، پس چطور آن خاین شمارا «درک» می کرد، مستقیماً با شما رابطه داشت و چوکی وزارت ها و ماموریت های خارجی برایتان تفویض می کرد و شما هم به رغم «دردسر» هایش بعد از مقداری ترازو به زمین زدن، در مقابل، شانه گک نرم نشان می دادید؟

مجبوریم باز هم بخشی طولانی از نامه را نقل کنیم طوری پیداست که دیپلمات پوشالی ما همانند یک مادرکلان پر حرف و افسانه گوی گرم آمده و فرصتی برای خالی کردن دلش یافته باشد. اماکنه مسئله این

براهنه به ذهن رسید که بگویم فویش و دوست قدیم من آقای بشیررویکر در آن پست کاری کند و از جو نامردی دور است که او بر فویش دومین به جایش بنشینم. و افزودم که او در روز کودتای «تنی» بی هیچ ترس و بیم زیر رگبار گلوله و بمباران در رادیو ماند و اکنون بهتر از هر کسی آن وزارت را اداره می کند. (گویا اولاً اشاره به مردی و «جوانمردی»، در رهبر «جوانمرد» اثر داشته و ثانیاً پیشبینی و سنجش داهیانۀ عیال کاردان رهبر که خطاب به رئیس جمهور گفت: «من بتو گفته بودم که اکرم عثمان زیر این بار

نفوادر رفت و تو باور نمی کردی!» کارش را کرد): «با هر لیاقتی بود عذر تقصیر آوردم و گفتم: اگر می خواهید مرا کمک کنید بهتر است اجازه دهید برای قندی در دوشنبه بمانم. آنجا کتابی زیر چاپ دارم و در ضمن روابط سودمندی با روشنفکران تاجیک برقرار کرده ام.» (پیشنهادی کاملاً مطابق به طبع دل رهبر «جوانمرد»! شما منافع او را بهتر درک می کردید. در آن شرایط بیرون کشیدن رژیم پوشالی از انزوای بین المللی و دست و پا کردن دوست بیشتر حیاتی بود تا پیشبرد امور وزارت اطلاعات و کلتور. راستی، آیا از برقراری «روابط سودمند» با مافیای وابسته به بقایای حزب کمونیست روسیه و تاجیکستان جهت نقل و انتقال دالر های زده شده، جابجایی «رفیق داکتر» و سایر «رفقا» در صورت سقوط دولت خلقی، نیز به «رئیس جمهور» اطمینان دادید؟) با اینکه علایم بارز نارضایتی (نارضایتی نه بلکه افسوس از اینکه کاش ده دستیار تحصیل کرده لیکن خود فروخته دیگر هم مثل شما می داشت که مصالح رژیم را دقیقتر از وی می سنجید) از سیماش (یعنی همان سیمای مردانه، جذاب و نازنینش که خلاف افواه بدخواهان هیچ شباهتی به گاونداشت) پیدا بود گفت: فوب. حالا برو! بعداً فکر می کنم. چند ماه دیگر در دوشنبه ماندم تا اینکه روزی ذریعۀ تلفون به من دستور داد که در ظرف یک هفته کوچ و بارم را ببندم و به کابل بیایم!

اکرم عثمان مستشار سفارت نجیباله

جناب داکتر اکرم عثمان، امید آن شاخ اولی را رها نکرده باشید که اینک بر وجود شاخ دومی به همان زمختی و زشتی اولی توجّهتان

تلافی ملاقات مقامات روسی با هیأت اعزامی مجاهدین به مسکو، روز خروج قوای شوروی از افغانستان را روز ملی مردم افغانستان اعلام کرد.» هر چند «شکر آب» شدن موقتی بین یک چاکر و بادیار ناممکن نیست، اما هیچ ابله‌ی نمی‌تواند قبول کند که شرفباخته‌ترین و بدنام‌ترین میهنفروش نظیر نجیب‌اله خان که حیات و مماتش در دست روسها بود، اجازه می‌داد «شکر» میان او و دولت قیامش آنهم در آن بحرانی‌ترین روزها، «آب» گردد. علاو تأ رهبر شما در آن روزهای احتضار چه بسا بیشتر از مالکانش خواستار ملاقات با «هیأت اعزامی مجاهدین» بود و بناءً «تلافی» ای نمی‌توانست درکار باشد. هر چند ما خبر نداریم ولی «اعلام روز ملی» از طرف یک خاین ملی یعنی چه؟ «اعلام» مذکور به یقین تأیید شوروی بیمار را با خود داشت زیرا مسکو می‌کوشید مزدورانش را «ملی» رنگ کند تا با «سه گروه میانه‌رو جهادی» جور آمده و در نتیجه هر چه زودتر پایش را از باتلاق افغانستان بیرون کشد. این فقط شما و شرکاء هستید که بخاطر اعلام «روز ملی»، برای سرپرست تان صیغه «مستقل» می‌تراشید. در حالیکه اگر او به هزار گونه «ملی» بازی هم متوسل می‌شد، دیگر دیر شده بود و هیچ جایی را نمی‌گرفت درست مثل ناگهان دفاع پرحرارت شما از سردار داوود که فقط چهارزانو نشستن‌های بعد از باد رفتن‌های چهارده ساله است و نه بیش!

دل داکتر ادیب از بسیاری جهات دیگر هم برای رهبرش سخت کباب و پریشان است:

«بربرگونه داکتر نجیب‌اله به آخرین روزهای اقتدار خود نزدیک می‌شد و استعفايش به پاس برپایی یک نظام فدرال دامن و بقاوت برقی از بلندپایگان حزب و دولتش در کار فتنی کردن برنامه بین‌سیوان و ماجرای پناهندگی‌اش در دفتر سازمان ملل متهد و آخر کار اعدام مرموزش توسط طالبان و اعلامیه شورای امنیت مبنی بر جانبداری از او و برنامه‌هایش، و

نیست. او در لابلای این درازگویی‌های گاه بی‌ربط، کوشیده رهبر میهنفروشن را بصورت «رئیس جمهور»ی واقعی، با اراده، مستقل، جوانمرد و متواضع و نیز «دولت»ش را مستقل از روس‌ها، مقتدر و متکی بخود نشان دهد و چنانکه خواهیم دید در جایی بی‌طاقت شده و علناً به دفاع پیشوایش می‌خیزد:

«سفرم به ایران با پنج ماه تأخیر صورت گرفت (آه، چه رنجی!) چه دولت ایران روی خوشی نشان نگیرد و امروز و فردا میکند. کار در آن کشور از موضع کارمند یک دولت بفران زده و آغشته صدها معضل سیاسی، اقتصادی، قومی و فرهنگی خیلی پیچیده بود (مگر حل این "پیچیده گیها" برای فرستاده‌ی کسی جی‌بی هم مسئله‌ای بود؟) بفرمودن که جمهوری اسلامی ایران در رابطه با حکومت نجیب، همزمان، سیاست مبهم و دوگانه‌ای را دنبال میکند. یکی اینکه قلباً میکوشید مواجیرین مستقر در ایران را تبعیض، تسلیح و از جوامعی سازماندهی کند و از جانب دیگر نمی‌خواست حکومت وقت افغانستان را برنجانند. (آن "حکومت" پای به گور "آغشته صدها معضل سیاسی، اقتصادی، قومی و فرهنگی" چه بود که جمهوری اسلامی غران و مغرور نخواهد آن را "برنجانند"؟ برای ایران و هر دولت دیگر رنجاندن و نرنجاندن "حکومت" پوشالی شما نه بلکه خالق و نگهدارنده آن، اتحاد شوروی مطرح می‌توانست باشد) کمابینه در آنروزها داکتر نجیب پرده از روی تماسهایش با مقامات ایرانی در استان خراسان، برداشته بود که با تردید و ششم آندولت مقابل شده بود. (اگر منافع شوروی در آنزمان ایجاب نمی‌کرد، بچه رهبر تان را هم که می‌کشید، تماسش با ایران را آشکار نمی‌نمود.)

«شکر» میان نجیب و شوروی «آب» می‌شود و دل از اکرم عثمان کباب

از سوی دیگر در محافل سیاسی غرب تصویری جان گرفته بود که جنگ افغانستان به بن‌بست رسیده و پروبلم کشورها راه حل نظامی ندارد. از طرف دیگر برخی از نیروهای علاقمند به مسایل وطن ما از جمله ایالات متحده آمریکا، سوئیس و فرانسه از دور ایماها و علایمی

از نِرون گرفته تا چنگیز و هلاکو خان و فرانکو و خمینی و سوهارتو و حتی امیر عبدالرحمن و اسلاف حزبی نجیب خان نیز خواهی نخواهی کارهای دیگری هم انجام داده اند ولی هیچ «کار خوب» آنان نیست که بر ماهیت شان به مثابه خون آشامانی پلید سایه افکند. در همان دیاری که امانت دارید پیر سید که تابه حال چند نفر پیدا شده که «کارهای خوب» آقای کویز لینگ رابه «ترازو» کشیده باشد؟

نگاهش شمار زیادی از دولتها و مجامع جهانی از قاتلان، مسایلی هستند که هنوز مبهم اند و احتمال دارد که در قتل او دستهای مرموزی دخیل بوده باشد.»

ممکن تمام آنچه قطار کرده اید، «مبهم» باشند لیکن نزد مردم ما در یک چیز مطلقاً جای ابهام وجود ندارد و آن اینکه سرور شما نجیب در میهنفروشی، آدمکشی و پوشالی بودن نظیر نداشت و در این زمینه او را

موافق، مبنی بر تأسیس یک دولت فراگیر ملی مرکب از اعضای بالنسبه خوشنام حزب هاکم (اکنون که ستاره رفقا و خودتان افول کرده، حاضرید اعضای «خوشنام» و احیاناً بدنام حزبی را که به نوکریش می‌بالیدید نام ببرید؟) و سه گروه میانه‌رو جهادی نشان میدارند و غیرمستقیم بر داکتر نجیب فشار می‌آورند که از رأس قدرت کنار رود. از طرف دیگر قاهره یا واقعاً شکر میان داکتر نجیب و دولت شوروی آب شده بود و او به

فقط با دوستان جنایتکار بنیادگرای تان می توان مقایسه کرد و بس! اما گویی متوجه شده که بیش از اندازه به رهبر خاینش رنگ و روغن مالیده، اضافه می کند:

«بدیهی است دوران کارش به هیئت رئیس اداره خدمات دولتی و دیگر کارهای خوب یا بدش، بحث دراز دانی است که حتماً محققان منصف و واقع بین به آن فواید پرداخت و چه بهتر که ما در تمام دایره ها چه از موضع شفقی یا رسمی، از ذهنی گری و برافروخته شدن بهره میزیم و مو به مو خوب و بد موهه های سیاسی را به ترازو بکشیم، در غیر آن التباس افترا با حقیقت، قاعده حق را زیان می رساند.»

به احتمال قوی فثانه خانم هم اینگونه بی شرمانه به دفاع از شوهر خاینش زبان نخواهد گشود.

داکتر اکرم خان، پدر معنوی شما «کاربد» مهمی ندارد، صرفاً قاتل دهها هزار افغان بی گناه و شکنجه گر و آزار دهنده صد ها هزار دیگر است و در مورد میهن فروشی و جاسوس بودنش هم صرفاً شما و شرکاء می خواهید بر چشم مردم خاک پاشید. او تنها به خاطر جنایتش در دوره ای که ریاست قصابان خاد را به عهده داشت، شایسته هزاران بار حلق آویز شدن در دادگاه مردم بود. نام او برای مردم ما همانقدر نفرت انگیز و هول آور است که نام سرخانیان بنیادگرا. میهن فروشی و تبهکاری جنبه اصلی شخصیت حامی شما را می ساخته و از اینرو

غور و خوض در «کارهای خوب» وی تنها از دست دانشمندانی چون شما پوره است که چشم و وجدان کورشان لکه های خون را در دامن ترش نبینند. البته از نرون گرفته تا چنگیز و هلاکو خان و فرانکو و خمینی و سوهارتو و حتی امیر عبدالرحمن و اسلاف حزبی نجیب خان نیز خواهی نخواهی کارهای دیگری هم انجام داده اند ولی خاطر جمع باشید هیچ «کار خوب» آنان نیست که بر طبیعت شان به مثابه خون آشامانی پلید سایه افکند. در همان دیاری که اقامت دارید بهر سید که تا به حال چند نفر پیدا شده که «کارهای خوب» آقای کوپزینگ را به «ترازو» کشیده باشد؟

شما حق دارید و باید به عنوان یک نمک خور و بازوی نجیب، هر قدر توان دارید و تا آخر زندگی، با «پرهیز» از

«ذهنی گری و برخوردی شتابزده» بکوشید «موبه مو» «کارهای خوب» سرور تان را «به ترازو بکشید» به این نیت که خود فروختگی خود و سایر «اهل پژوهش و

تحقیق» و اعضای «اتحادیه نویسندگان» را به او توجیه نمایید. شما و شرکاء به جلاد «قول» داده بودید و «مرد هار ه هم قول اس»! لیکن هر چند از دشنام های ما علیه ولینعمت تان مثل مار به خود بپیچید و به زبان خادی به ما بتازید که «بهتر است هم از نظر دانشی و هم اخلاقی بشود پیرد ازید تا کمالات معنوی تان فزونی گیرد و از عقده های سرکوفته و ورم کرده تان چرک و ریم جاری نشود»، ما تا هر زمانی که لازم باشد، شما و شرکاء را کماکان بنام جاسوسان کی جی بی و مهره های فرومایه ی رژیم افشاء خواهیم نمود.

اعترافات «کاندید اکادیمسین» ناقص است

و خاطرات دلنشین و حسرتبار از «رئیس جمهور» با این کلمات پایان می گیرد:

«من بدون ذره ای کم و کاست متقنی روابطم را با او (نجیب) در سه سال افیر دوران حیاتش که مدعی تأسیس یکدولت غیر وابسته و مستقل بود برکشیدم تا چیزی در پرده ابهام نماند و نیز با کی ندارم که چنین علایقی مورد سوء تعبیر و سوء استفاده غرض و وزان قرار بگیرد. من همانم که بوم»

اولتر از همه باید از شما بخاطر این اعترافات حاکی از آلودگیهای بیشتر و تازه ای - لااقل برای ما - و حکایت رقصیدن یک «فرهنگی» بی کارت بر سرانگشت رژیم پوشالی، تشکر کرد. ولی باید افزود که ما و مردم ما عمدتاً کلیات را می دانیم و هنوز «چیز» های بی شماری «در پرده ابهام» باقیست. مثلاً کاش به ترسیم «منحنی» های ذیل هم همت می گماشتید:

«منحنی» روابط نجیب با سایر «فرهنگیان» و «اهل پژوهش و تحقیق» و این که کدام ها به عز شرفیابی «در حضور خانم و فرزندانش» نایل شده اند و چند بار؟ «منحنی» اینکه آیا در وزارت خارجه از اسناد مهم قدیم هنوز چیزی باقی مانده بود که از تره کی تا نجیب به

روس ها تحویل داده نشده بودند و شما آنها را به روس ها تقدیم کردید، در کجا، دوشنبه یا مسکو و شامل چه چیزها بودند؟ این «منحنی» را که آیا جمهوری اسلامی در تهران به شما به مثابه یک عامل کی جی بی

آیا علت سینه زنی کنونی تان در «امید» ربانی و مسعود را باید در کار رژیم ایران بر شما دید یا اینکه در فرصت طلبی و چا کر منشی مزمن خودتان که اول از ظاهر شاه بودید، سپس یکدل و یکجان خود را به سردار داوود عرضه داشتید و بعد خاک پای روسها و سگان پرچمی آنان شدید و فعلاً هم در کمال آرامش، گویی از پدر پدر و از جوانی تا حال در محضر «استاد» و «ناپلئون مسعود» کلان شده باشید، برای آن دو موعظه نموده و ضمن ابراز عشق به آشتی بین خاینان جهادی، مردم را به اطاعت از آنان فرامی خوانید؟

در باب این تصدیق تان که «من همانم که بودم!» باید گفت که هم صحیح می فرماید و هم غلط. در اینکه شما و شرکاء از انجمن نویسندگان یا خارج آن، بر اساس انقیاد طلبی، به تقدیم کشور به کاکاسام متجیث و وظیفه‌ای اصلی می‌نگرید تردیدی وجود ندارد. نوشتن در «امید» و امثالش، هم‌آوازی با نر شیر، ره‌نورد زریاب، نبی مصداق و غیره، نشانه‌های آشکار سر به تالاق دوییدن تان در طریقیست که نهایت مشعشعش در کتاب «نظم نوین جهانی» درج می‌باشد. یعنی درست است که جای قبله‌ی پیشین شما - اتحاد شوروی - را امریکا گرفته است و کماکان دارای استعداد ذاتی خیانت به وطن می‌باشید. تا اینجا صحیح است که همان‌اید که بودید.

و چندان هم همانی نیستید که بودید زیرا دیروز چاکر نجیب بودن، مصاحبت با او «در حضور خانم و فرزندان» کانندید و کاندید بازی در مضحکه‌ی «جهه پدر وطن» و... را معراج و افتخار تان می‌دانستید، ولی امروز کرتی و پتلون را دور انداخته، چشم‌ها را سرمه کرده و ضمن بر حذر داشتن «برادران» از «برادر کشی»، مردم را به سازش با جنایتکاران بنیادگرا ترغیب می‌کنید، و در لابلای اکت مهوع گاندی، آماده‌اید که به تأسی از نر شیر «نیکام و دانشور»، خود را به صورت ملنگی پر پشم و ریش بی‌نظافت درآورده، بوسه بر پای «امیران» و «امیر المؤمنین» زده و به خاطر کاسه‌لیسی، به زنان و مصایب جهنمی آنان مانند «برادر نبی مصداق»، لگد پرانی کنید.

سفیر پوشالی، زبان مقاومت می‌شود!

حدود وقاحت «محقق توانای کشور» را از سخنسرایی ذیل می‌توان تخمین زد:

«من چه در ماموریتم در دوشنبه و چه در مسافرتم به مسکو بفاطر امضاء پروتکل همکاری بین انجمن نویسندگان افغانستان و اتحادیه نویسندگان اتحاد شوروی تا جایی که توان داشتم یک مامور حلقه بگوش نبودم و از گفتن حق پرهیز نگردم. م. به گونه مثال وقتی در انستیتوت جوانی ادبیات گورکی در مسکو، برای سفرانی دعوت شدم در محضر استادان آن کانون ضمن اینکه تجاوز شوروی بر افغانستان را یک فضای بزرگ سیاسی دانستم انگشت انتقاد بر جنایات آن دولت چه در زمان انقلاب، چه در دوران «نپ» و چه در تقفیه های استالین از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ گذاشتم و پرسیدم که تقفیر همسر، دختران جوان و پسر فردسال تزار نیکلای دوم چه بوده که پیرهمانه تیرباران شدند و آیا چنین قساوت‌نویایی از نظر ولادیمیر لنین پوشیده بوده است؟ در آن محفل خانم «گراسیموا» محقق زبان پشتو و عضو آکادمی علوم اتحاد شوروی و جناب محمدی صفالوف استاد یونیورسیتی دوشنبه حاضر بودند و من آدرسهای آنها را برای رفع شبهه بی‌باوران در اختیار دارم.»

اگر مردم و روشنفکران ما عموماً احمق یا بنیادگرا یا پرچمی

نگریسته زیاد گرم نمی‌گرفت یا اینکه تلاش می‌کرد با توجه به سقوط محتوم رژیم پوشالی، شما را از قلمبدستان و منشیان عبدالعلی مزاری و یا برهان‌الدین ربانی بسازد؟ آیا علت سینه‌زنی کنونی تان در «امید» ربانی و مسعود را باید در کار رژیم ایران بر شما دید یا اینکه در فرصت طلبی و چاکرمنشی مزن خودتان که اول از ظاهر شاه بودید، سپس یکدل و یک جان خود را به سردار داوود عرضه داشتید و بعد خاک پای روسها و سگان پرچمی آنان شدید و فعلاً هم در کمال آرامش، گویی از پدر پدر و از جوانی تا حال در محضر «استاد» و «ناپلئون مسعود» کلان شده باشید، برای آن دو موعظه نموده و ضمن ایراز عشق به آشتی بین خائنان جهادی، مردم را به اطاعت از آنان فرا می‌خوانید؟ بهر حال انشاله آغازی نیک است. و اگر ناصحانی غرض‌ورز در گوش تان چیزی نخوانند، «منحنی» های دیگری نیز «برخواهید کشید» تا مردم دنیا بدانند که اگر از تره کی تا نجیب و سلیمان لایق و شهناز تنی و نوراحمدنور و اناهیتا راتب‌زاد و عبدالوکیل و گلاب‌زوی و... چه از سر کم‌سودای، بی‌عرضگی یا بی‌آبرویی، نتوانستند مثل همتا های خاین توده‌ای شان، کتابهای حاوی شرح جاسوسی و خیانت‌های خود را منتشر سازند، اینک یاری از آن تبار میهنفروش به اسم داکتر اکرم عثمان پای پیش نهاده و اگر کیانوری از «چهل سال خیانت» گفت او هم از ۲۰ سال ماجرای خیانت به مردم و وطنش را «بدون ذره‌ای کم و کاست» نقل می‌کند و بدین ترتیب ثابت می‌سازد که پرچمی‌ها در زمینه انتشار خیانت نامه‌ها هم از لالای شان حزب توده پس نمی‌مانند.

خلاصه «نویسنده توانای کشور» که خیلی چیزهای جالب در «پرده‌ی ابهام» باقی مانده و اگر قول بدهید که از ۲۰ سال تمام زندگی بیعار و بی‌اعتنا به خون و فریاد مردم، وجدان تان تکان خورده و آماده اید جزئیات جاسوسی و اعمال ضدملی خود و رؤسای پرچمی و خلقی تان را بازگو کنید، ضمن عرض تبریک، ما به نوبه‌ی خود لیستی طولانی از سوالها را برایتان ارائه خواهیم داشت.

اما این نگرانی شما واهی است که مبدا «علاق» تان با دژخیم «مورد سؤاستفاده غرض‌ورزان قرار گیرد». چرا؟ شما نخستین «کارمندشایسته» رژیم پوشالی هستید که زبان گشوده و بدون هیچ اجباری از «علاق» خاص تان با نجیب و ماحصل پرافتخار آن - کار در سفارتها و ریاست انجمن نویسندگان و وزارت اطلاعات و... - سخن زده اید، دیگر چه جای «سؤتعبیر و سؤاستفاده» باقی می‌ماند؟ همین مقدار اعتراف، شما را بین «فرهنگیان» میهنفروش و تسلیم‌طلب در مقام متمایزی قرار می‌دهد. ما هم از اعترافات تان استقبال می‌کنیم چرا که به سرشت ناپاک شما به قلم خودتان صحنه می‌گذارد و لذا ادعای ما درست ثابت می‌شود. مشکل شما فقط اینست که از یکسو اینچنین جانانه از بلبلی راجع به سرسپردگی تان به نجیب اباء نمی‌ورزید (شاید هم خطا خورده!) لیکن از سوی دیگر، مردم را آنقدر علیل و فراموشکار می‌پندارید که باوجود مدارکی که خود به دست داده اید، شما را در زمره‌ی میهنفروشان شمارند!

شما مصاحبه‌ای توأم با اکت‌های یک «بچه» فلم هندی به عمل نیاورده بلکه بلافاصله با مشت و پنجه‌بوکس به جان شما می‌افتاد تا بداند که کار صاحبانش را «خطای بزرگ سیاسی» گفتن چگونه پس لگدی دارد!

دیپلمات رژیم

«نوکر حلقه بگوش» رژیم نیست!!

شما در آن سخنرانی نمونه‌ی کامل از یک نماینده‌ی صمدی دولتی پوشالی را ارائه نمودید، چون گورباچف مدت‌ها قبل تجاوز به افغانستان را «خطای بزرگ» و «زخم خونچکان» و... خوانده بود. اشاره به «جنایات شوروی» در «زمانهای مختلف» هم نشانه‌ی کاکگی و «حلقه بگوش نبودن» شما نه بلکه برخلاف، خوش‌رقصی به موقع و کاملاً «حلقه بگوشانه» به ساز تازی اربابان مسکوی بود زیرا آنان خیلی قبل از شما گلیم «تصفیه‌های استالین» را هموار کرده و برآل و عیال تزار اشک ریخته و به

مراتب شدیدتر از شما لنین را مقصر قلمداد نموده بودند. آنان مدت‌ها پیش سولژنتسین های خود را وارد کارزار کرده بودند و بناءً شنیدن حرفهایی موافق جریان از یک اجنت درجه دوم

افغانی، موجب بهجت و رضایت آنان بود و به هیچوجه علامت دلیری به شمار نمی‌رفت که دیگران را به گواهی آن بطلبید. پس در ارتباط با آن سخنرانی هیچ کس شک و شبهه‌ای به خود راه نخواهد داد مگر اینکه شما را به مثابه یک «دیپلمات» و «فرهنگی» وابسته به کی‌جی‌بی و پرچم نشانسد. استاد به آن خانم و جناب داشتن آدرس های شان از دوره‌گذر مسخره است: اولاً اینکه بلافاصله آدم را به یاد جواب رویاه به سوال شاهدت کیست، می‌اندازد، و ثانیاً خانم و جناب نامبرده در دلدادگی به تزار و تزاریزم و نفرت نسبت به لنین و استالین، شما را شاگرد هم نمی‌گیرند.

اگر آن خانم گراسیموا و جناب محمدی صفالوف شخصیتی ارتجاعی تر و مفلوک‌تر از شما نمی‌داشتند باید به شما حالی می‌کردند که: «آقای داکتر اکرم عثمان، این حرفها خیلی کلاتر از دهان شماست؛ وظیفه ارشاد شوروی با سطح و وضع شما تناسبی ندارد؛ شما اگر بویی از آزادخواهی می‌بردید باید اولتر از همه سنگینی قلاده‌ی تلاپی

می‌بودند، حق داشتید اینهمه چشم پارگی را استدلال یا پاسخ به «پیام‌زن» نام نهد. اما چنین نیست. دیگر مدتهاست گلیم رژیم و انجمن نویسندگان تان برچیده شده که می‌توانستید در چهارچوب آنها با جمعی حقیرتر، جلف‌تر و حیثیت‌تر از خود حرف می‌زدید و آنان هم برای تان سر و دست تکان می‌دادند و شما در اوج «هورا» کشیدن‌های شان، در رویای بقای رژیم، «اعلام کاندیداتوری»، ملاقات دژخیم «در حضور خانم و فرزندان» و هرزه‌اندیشی‌هایی دیگر ازین قبیل جهان و مافیها را از یاد ببرید.

آیا «رئیس جمهور» به این دلیل به شما آن قدر مهر و اعتماد شخصی داشت که «مامور حلقه بگوش» او نبودید؟ آیا او مأمورانی را خوش داشت که در برابر خودش و ولینعماتش «از گفتن حق» پرهیز نکنند؟ آیا میهن‌فروش «رئیس جمهور» شده‌ای را در تاریخ کشور دیگری هم سراغ دارید که مأموران و آنها هم مأموران دیپلماتش را نه از میان دوت‌ترین حلقه بگوشان بلکه از میان «حق‌گویان» برگزیده باشد؟

«نویسنده

توانا»، در شما اگر کوچکترین اثری از «حق‌دوستی» و «حق‌گویی» سراغ می‌شد، کی‌جی‌بی، به شما به عنوان یکی از مهمترین عمالش که شب و روز در سیر و سفر به خارج باشد، هرگز

اگر مردم و روشنفکران ما عموماً احمق یا بنیادگرا یا پرچمی می‌بودند، حق داشتید اینهمه چشم پارگی را استدلال یا پاسخ به «پیام‌زن» نام نهد. اما چنین نیست. دیگر مدتهاست گلیم رژیم و انجمن نویسندگان تان برچیده شده که می‌توانستید در چهارچوب آنها با جمعی حقیرتر، جلف‌تر و حیثیت‌تر از خود حرف می‌زدید و آنان هم برای تان سر و دست تکان می‌دادند و شما در اوج «هورا» کشیدن‌های شان، در رویای بقای رژیم، «اعلام کاندیداتوری»، ملاقات دژخیم «در حضور خانم و فرزندان» و هرزه اندیشی‌هایی دیگر ازین قبیل جهان و مافیها را از یاد ببرید.

حساب نمی‌کرد. ما مکرراً گفته‌ایم که دوراه بیشتر وجود نداشت: شما و شرکاء با جانب مردم و مقاومت ضد روسی و ضد خاینان پرچمی و خلقی را می‌گرفتید که آنگاه اگر در پولیگون‌ها زنده بگور نمی‌شدید، در پلچرخ هر روز سایه‌ی مرگ و توهین و بی‌شرافتی از سوی رانده‌شده‌ترین عناصر جامعه را حس می‌کردید؛ یا اینکه به رژیم تسلیم می‌شدید - که شدید - و آنگاه به تناسب «حلقه بگوش بودن»، اهمیت و لیاقت تان طرف محبت و التفات میهن‌فروشان واقع گردیده و داغ ننگ مقام‌هایی تا حد ریاست، وزارت، مستشار سفارت و وکالت «شواری ملی» و ریاست «جبهه پدروطن» و... در جبین تان حک می‌شد که شد.

شما بیهوده سعی می‌کنید خود را مهاتما گاندی یا خنده‌آورتر از آن پهلوان «حق‌گو» بتراشید. اگر پیش از روی صحنه آمدن گورباچف، تجاوز شوروی را «خطای بزرگ سیاسی» می‌خواندید، مطمئن باشید که هماندم، بهره‌داران محل پس از لگدباران مفصل، از گوش تان گرفته و «تحت الحفظ» می‌فرستادند تان پلچرخ و اسداله کشتمند هم با

می بودند یا احساس همدلی بیکرانی با مردم ما می داشتند تا به شما بگویند: «داکتر اکرم عثمان، اگر این حرفهای تان دستوری و سرکاری نیست چطور شده که از طرف شخص داکتر نجیب به اینجا فرستاده شده اید؟ اگر شما آزادی وطن تان را می خواستید چطور شده که از اول تا حال دزدانه ی روسها و مزدوران شان بوده اید؟ اکتاویوپاز نویسنده معروف مکسیکو زمانی که سفیر کشورش در هند بود وقتی از کشتار تعدادی محصل به دست دولت متبوعش خبر شد بلافاصله استعفاء داد. چطور است که جناب شما با وصف اینهمه قصاصی بی حساب مردم توسط اشغالگران و عوامل شان، خم ابرو نکرده و به مقامات بالا و بالاتری می رسید؟ آیا تیپیک تر از این می شود خود را به اشغالگران و خاینان به میهنش فروخت؟»

اما ما با توجه به یک جزء بسیار کوچک و ظاهرآ نادیدنی این قصه ی ملانصرالدینی تان (با مباهات یاد کردن از همکاسگی تان با شرفباختگانی چون احمدشاه پویا و عبدالشیر) شما را سزاوار آن می دانیم که در کنار سرکردگان پرچم و خلق به خاطر ۱۵ سال خیانت و جنایت که برای وطن رفته، محاکمه صحرایی شوید.

سفیر پوشالی و «مایه گذاری از جان جان»!

لاکن از انصاف که نگذیرم در ملودرام بالا، نویسنده که به کان و کیف واقعی شخصیتش آگاه است، نتوانسته یک حقیقت را زیر پرده ی وقاحت سرشارش بپوشاند:

«هر چند من از هیچ نظر نه شایستگی و نه طهارت کامل شرح و بیان

درد و داغ مردم افغانستان را داشته ام مع الوصف در آن

شب از جان جانم در ابراز و توضیح مصیبت استخوانسوز ملت ما، مایه گذاشتم».

به به! کی گفته که یک خود فروخته، هیچگاه راستگو بوده نمی تواند؟ بکلی درست می فرمایید داکتر صاحب. شما «شایستگی» و «طهارت» صحبت از درد مردم افغانستان را نداشته اید زیرا چاکری بی کارت اشغالگران روسی و میهنفروشان جنایتکار بودید؛ زیرا بجای «درد و داغ» مردم، درد تکیه زدن به مناصب پوشالی بی قرار تان می کرد و داغ سیاه دیپلمات شدن پلیدترین پوشالیان تاریخ بر جبین ساییده شده ی شما

* - نشریه ای بنام «فردا»، داکتر اکرم عثمان را «نویسنده و محقق توانای کشور» و «شخصیت گرانمایه کشور» می نامد.

دولت میهنفروش را بر گردن خود تحمل نمی توانستید. شما اگر وجدان تان را زیر پا نمی کردید باید به هزاران کشته ی دست نجیب و رژیمش به اعتراض برمی خاستید تا «تصفیه های استالین». استالین علیرغم کشتارهایش هم اکنون در اتحاد شوروی و سراسر جهان میلیونها طرفدار دارد اما نجیب که از این جهان گم شود، پشک هم به دنبالش نخواهد رفت.»

درامه دیگر «شخصیت گرانمایه کشور»* را ببینیم:

«رویداد دیگر اینکه «میکیلی بلاچیدو» هنرمند پراوازه ایتالیایی که در سریال «افتابوت» به شهرت جهانی رسیده است بر مبنای سناریوی یکی از نویسندگان دگراندیش اتحاد شوروی غلمی را در کوهستانهای تاجیکستان به آثر رساند که همدردی عمیق او و نویسنده را نسبت به تراژیدی مردم افغانستان میرساند. در آن غلم ضمن جانبداری از چهار مردم افغانستان، در پرده و قبلی ملغوف سعی شده بود که تا همدردی برای سربازان شوروی در جنگ با افغانا برانث کمایی شود چه اکثر آنها اغفال شده بودند و تا آثر گمان میبردند که بر ضد توافم امریکا بر افغانستان می جنگند. برین مناسبت مغفل با شکوهی به اشتراک تعدادی از دولتمردان رده بالای حکومت تاجیکستان، فرهنگیان تأیید و تعدادی از سربازان معیوب شرکت کننده در جنگ افغانستان، و منشی کمیته حزبی شور دوشنبه عبدالشیر که از حزب دموکراتیک خلق نمایندگی میکرد و احمدشاه پویا مسوول وزارت امنیت دولتی که قرار افواه اکنون با رسول برات تاجر معروف همکاری دارد و شفع اینفانث شرکت داشتیم. میکیلی بلاچیدو و شماری از منتقدان هنری سفیرانی کردند و سرانجام از من خواسته شد که آن همه تبصره ها را جمع بندی کنم.»

قهرمانان این درامه هم بسیار ناآگاه یا احمق تشریف دارند. مگر آقای بلاچیدو و «فرهنگیان دگراندیش تاجیک» اینقدر زحمت تعقل به خود ندادند که درنگ کنند از چه رو باید نماینده «دیپلماتیک» همان «دولت»ی «تبصره ها» را جمع بندی کند که فلم به طرفداری از جنگ

پس ادعای «مایه گذاشتن از جان جانم» انزجارآورترین نوع اشک تمساح ریختن است. کسی می توانست از «جان جانش» مایه گذارد که قبل از همه ننگ تقدیم «جان جانش» را به اشغالگران و سگ های شان نمی داشت و با نشستن در مهمترین مقام های پوشالی در زمینه «فرهنگ» و دیپلماسی و... به «مایه گذاری» برای آنان نمی پرداخت.

آزادبخوانه ای برضد آن (دولت) و سرپرستان روسی اش ساخته شده است؟؟ قصه مثل بندبازی ناکام بیشتر تان ناقص ولی اینبار باور نکردنی است. هنرمند ایتالیایی و «فرهنگیان دگراندیش» لازم نبود از منطق و شعور درخشانی برخوردار

وضع آقای پلاچیدو که در این مورد اگر گنج و بی خبر از دنیای پیرامونش نمی بود، یک علمبردار «حقیقت انقلاب ثور» را «تمام کننده حقیقت» خوانده و به جای صمیمانه دست دادن، باید به نام آزادی و به نام مردم افغانستان سیلی سختی به روی تان می زد و هشدار می داد که فلمش در دفاع از مبارزه مردم افغانستان

پیش روسها و سگهای شان از دور نمودار بود؛ زیرا شما خود به عنوان یکی از عوامل «درد و داغ» مردم به حساب رفته و لکه های خون آنان در دامن ناپاک تان خودنمایی داشت.

پس ادعای «مایه گذاشتن از جان جانم» انزجارآورترین نوع اشک تمساح ریختن است. کسی می توانست از «جان جاننش» مایه گذارد که قبل از همه ننگ تقدیم «جان جاننش» را به اشغالگران و سگ های شان

نمی داشت و با نشستن در مهمترین مقام های پوشالی در زمینه «فرهنگ» و دیپلماسی ... به «مایه گذاری» برای آنان نمی پرداخت. واقعاً آفرین بر شما «محقق توانا» که از یکسو به صحبت خصوصی با رئیس جمهور در «حضور خانم و

به به! کی گفته که یک خود فروخته، هیچگاه راستگو بوده نمی تواند؟ بکلی درست می فرمایید! دکتر صاحب. شما «شایستگی» و «طهارت» صحبت از درد مردم افغانستان را نداشتید زیرا چا کربی کارت اشغالگران روسی و میهن فروشان جنایتکار بودید؛ زیرا بجای «درد و داغ» مردم، درد تکیه زدن به مناصب پوشالی بی قرار تان می کرد و داغ سیاه دیپلمات شدن پلیدترین پوشالیان تاریخ بر جبین ساییده شده ی شما پیش روسها و سگهای شان از دور نمودار بود؛ زیرا شما خود به عنوان یکی از عوامل «درد و داغ» مردم به حساب رفته و لکه های خون آنان در دامن ناپاک تان خودنمایی داشت.

ساخته شده و از اینرو حضور نمایندگان رژیم پوشالی کابل توهینی به مردم افغانستان و خواست شخص او بوده و تا این جاسوسان و جانبداران رژیم محفل را ترک نگفته اند، حاضر به افتتاح فلم نخواهد بود.

شما دیپلمات صاحب نام نهاد نیز خوب آگاهید که اگر در کشوری می بودید که سایه ی کی جی بی و مافیایش بر آن سنگینی نمی داشت، «فرهنگیان» و پلاچیدو های آزادی دوست به یقین حساب شما را می رسیدند که هر قدر هم خود را به در بی غیرتی می زدید، ضربه و

فرزندانش می بالید و از سوی دیگر مدعی «مایه گذاری» از «جان جان» در «ایزاز مصیبت استخوانسوز ملت» می شوید!

پدر یک دوست ما پس از خواندن نامه شما گفته بود: «آخ که مردم ما چقدر بدبیار و محروم و خاموش اند که «فرهنگیان» خائیش چشم پارگی را به حدی می رسانند که می خواهند زشت ترین سفلیگی ها و فرومایگی های خود را هم «شاهکار» و «فهرمانی» جلوه دهند!» به شیوه خودتان* که بهرسمم آیا گرد و نواح تان نه موسفید یا آدم با تجربه ای بلکه کدام نوجوانی نسبتاً هشیار وجود نداشت که برایتان می فهماند: «کا کا جان، بجای اینچنین «مایه گذاری» های پر مشقت چرا با اعتراض به تبهکاری های روسها و سگ های شان، از سمت پوشالی استعفاء نمی دادید تا بالاخره برای همه ثابت شود که شما عامل کی جی بی نبوده و خود و قلم تان را در گرو منصب و مقام و خورد و پیرداری ملی، نگذاشته اید؟

اثر «مایه گذاری از جان جان» دیپلمات صاحب پوشالی در آن شب، شدید بوده:

«فرهنگیان دگراندیش تاجیک که از همان آغاز، یلغار و تجاوز اتمام شوروی بر افغانستان را معلوم کرده بودند با هلهله و کف زدن با من همراه شدند و میکبلی پلاچیدو از جابر فاست، صمیمانه با من دست داد و گفت: من نصف حقیقت را گفته بودم و نصف دیگرش را از تو شنیدم. غمی را که من ساخته ام همان حقیقت ناتمام است.»

«فرهنگیان» مزبور را گفتم که مسلماً در عین «دگراندیش» بودن به حد کافی سبک اندیش هم بوده اند که با حرفهای یک عامل رسوای شوروی و دست نشاندگانش به شور می آیند. و همینطور است

*- در صفحه دوم نامه آمده است:

«آیا در گرد و نواح تان موسفیدی آداب دان وجود ندارد که شما را از لکد برائی، افترا، پرفاشگری و اهانت به شوروی و غیر شوروی برهیزد؟»

باید همین جا به اطلاع برسانیم که چرا نه. ما از وجود مادران و پدران موسفید فرزانه ای بین خود برخورداریم اما اتفاقاً از بخت بد شما همان ها به ما قاطعانه گوشزد می کنند که «فرزند نام، شیر مادر و حق پدری بر شما حرام باد اگر ضمن مبارزه مرگ و زندگی با اخوان الشیاطین، مبارزه با بقایای وظیفه فروشان جانی پرچمی و خلقی را از یاد برده و بخصوص افشای عناصری از آنها را فراموش کنید که سر از گور برکشیده و به نام «شعر» و «ادب» و «فرهنگ» و «دموکراسی»، ضمن تطهیر گذشته جنایتبار خود، برای خیانان اخوانی و صاحبان خارجی شان دم شور می دهند.»

بلی دکتر صاحب، بسیاری از «موسفیدان آداب دان» ما، اشغالگران و خاد و ۱۳ هزار کشته و صدها هزار کشته از تره کی تا نجیب و مشخصاً خاطره های جان نثاری شما برای آنان در یاد شان زنده هست!

نکانش را تا آخر عمر از یاد نمی بردید.

«انتقاد» یک خادی بر عامل کی جی بی!

ولی «هان میندارید» که «مایه گذاردن از جان جان» برایش گران تمام نشده است:

«فردای آن شب، آقای پویا کارمند وزارت امنیت دولتی که قاهره در پست سکرتار دوم ایفای (وظیفه؟) میکرد به اتقام آمد و از موضوعگیری ویشم شدیداً انتقاد کرد و گفت: صلاح نبود که با آن همه خشونت از سربازان شوروی انتقاد می کردید!» (تأکید از ماست.)

باللغجب! حیف که نویسنده شیردل ما توضیح نمی دهد که چگونه زیر بار این «شدیداً انتقاد» نفسش نبرآمده و جان به سلامت برده؟*

بهر حال آن میهنفروشک خادی (احمدشاه پویا) نمی دانست که وقتی او در گهواره می تپید، «کاندیدا کادیمسین» اش مشاور ببرک و غیره بود و مستقیماً با کی جی بی رابطه داشت؛ از همه مهمتر نمی دانست که آخر مخاطب «مایه گذار»ش حتی «در حضور خانم و فرزندانش با «رئیس جمهور» می دید! اینطور نیست «نویسنده» توانای کشور؟

لیکن طبعاً نویسنده‌ی ما بیشتر از آن «سیاستمدار» و «دیپلمات» است که در برابر کلانکاری آن جاسوسک دست از پا خطا کرده و با به رخ کشیدن عضویتش در کی جی بی و نحوه شرفیاب شدنش به «حضور»، طرف را زهره ترق کند. برعکس او آن «انتقاد» جنتلمین مأبانه خادی را اینطور با متانتی کی جی بی مأبانه جواب می دهد:

«آقای پویا، این یکی از آن مواردی است که برغم فطرتش نمی توانم با کسبی معامله کنم. خوب است به وزارت مربوط تان گزارش دهید»

ای عوامفریب ناشی! آنهمه «مصلحه» به خاطر چوکی ریاست و وزارت و سفارت و سرکردگی شاعران و نویسندگان و «فرهنگیان» خاین و تسلیم طلب و تبلیغات و نوشتن و سفرها برای روسها و پوشالیان و بر ضد مقاومت و امضای پروتکل ها... به نعل بوت تان؟ پانزده سال تمام چاکر زر خرید روسها و سگهای شان بودن «مورد»ی به حساب می آمد که «مصلحه» بر سر آن حتمی بود و مزه می داد؟

شما اگر لطف نموده و صرفاً می نوشتید که «من از جان جان در گرو روسها و جاسوسان پرچمی و خلقی آنان بودم و به همین دلیل هم کاندید بالاترین مقام ها می شدم، ولی نمی دانم آنشب سرم گرم بود یا چه که بدون در نظر داشت اینکه فرستاده رسمی روسها و سگان آنان در کابل هستم، زبان به انتقاد از سربازان شوروی گشودم و پلاچیدو و فرهنگیان سبک اندیش تاجیک را خوش آمد و از همه مضحک تر هنرمند بی معرفت ایتالیایی مرا بیان کننده نصف دیگر حقیقت نامید

که از خجالت سرخ شدم و در آن لحظه من ناپاک، خود را در محاصره خشم و ریشخند میلیونها هموطن احساس کردم که به سوی من به عنوان آدم کی جی بی و نجیب تف می انداختند»، آنگاه سخن پردازی تان منطقی و قابل قبول می بود. همچنین اگر می نوشتید که در آن شب پس از «انتقاد از سربازان شوروی» و عار دانستن موقعیت و زندگی خود، به قصد انتحار، کاردی را در شکم خود فرو بردید اما «فرهنگیان» تاجیک و آن دو خادی سررسیده و نگذاشتند جان بدهید، می شد قصه را حاکی از اولین بار به جوش آمدن غیرت فردی تلقی کرد که مرگ را بر ادامه نوکری برای اشغالگران و پوشالیان ترجیح داد.

باری، آیا «سکرتار صاحب دوم» جریان را به «وزارت مربوط» محترم گزارش داد و در نتیجه از سوی شکنجه گران روسی و خادی قین وفانه شدید؟ چهار پنج روز در پلچرخی سپری فرمودید؟ معزول و خانه نشین شدید؟ یا لاقل به عذاب عظیم عدم چاپ کدام کتاب تان گرفتار آمدید؟ □ ادامه در شماره آینده

* - در سراسر نامهی «کاندیدا کادیمسین» هیچ جایی نیست که نمک حرامی به خرج داده کلمه‌ای از قلمش جاری شود که از آن خادی نکرده بوی نارضایتی و رنجشی جدی از یاران پرچمی بالا باشد. از همین رو است که نام وزارت های پوشالی و از آن مشمنزکننده تر سمت های سگان خادی و سایر میهنفروشان را با کمال جدیت، تواضع و احترام می آورد. البته با این شیوه نگارش بر علاوه‌ی آنکه نشان می دهد بر اساس گاندیگری با هیچ طرفی جز با «پیام زن» از در خشونت و بی تربیتی پیش نخواهد آمد، می کوشد اراذل خادی را بی نهایت باوقار، آرام و خوددار بنمایاند و نتیجتاً حاصل داستان «انتقاد» یک خادی فرومایه به خامه‌ی اجیر او از حدود آن کلمات فراتر نمی رود.

به راستی که اثر سیراب شدن از شیر روسها و سگهای پرچمی و خلقی شان، در بعضی شاعران و نویسندگان خود فروخته چقدر ژرف و دیرپاست!



کتابی شامل تصانیف
و نظم های سروده‌ی
اعضا و هواداران «راوا»

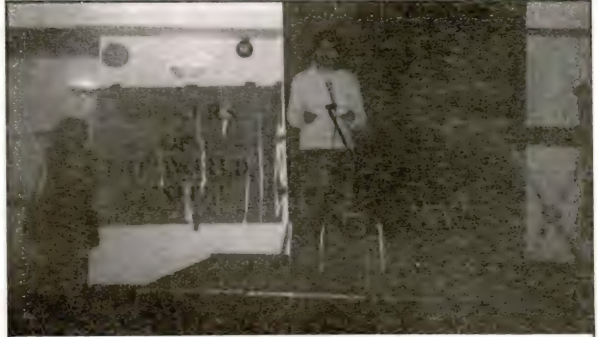
RAWA
P.O.BOX 374
QUETTA
PAKISTAN

برخی فعالیت‌های «راوا»

متأسفانه بعثت تراکم مطالب نتوانستیم گزارش‌هایی مفصل از شرکت نمایندگان «راوا» در کنفرانس «دادا امیرحیدر سنگیت» راولپنڈی، سمینار «حقوق بشر و جنسیت در افغانستان» منعقدہ لندن، نشست «مشکلات اطفال و جوانان در ناسازگاری با محیط بیرونی و خانواده» در لندن و محافل مختلف دیگر را نشر نماییم. لذا با آوردن صرف‌عکس‌هایی از چند محفل اکتفاء می‌ورزیم.



لاهور: نماینده «راوا» در هژدهمین جلسه کمیته مرکزی «فدراسیون ملی محصلان» (پاکستان)



لندن: نماینده «راوا» در محفلی به مناسبت اول می‌روز جهانی کارگر



فیصل آباد: نماینده «راوا» در شانزدهمین سالروز مرگ میجر اسحاق محمد بنیانگذار «حزب کمونیست کارگران و دهقانان پاکستان»



فروش
نشریات در
فیصل آباد

منتشر شد:

پیام زن به زبان اردو
شماره ۱۲ و یژدهی محفل هشت مارچ ۱۹۹۸

آترامی توانید در بدل قیمت و هزینه پستی از آدرس های ذیل بدست آرید:

E-mail: rawa@rawa.org

RAWA, P.O. Box 374, Quetta, Pakistan



دزدی و غری طالبی

ساعت ۱۱ شب ۳۱ حمل ۷۷ شب در ساحه قلعه خیاطان بی‌بی مهرو معاون حوزه نهم با چند طالب مسلح جهت دزدی به خانه‌ای داخل می‌شوند. چون فامیل معاون حوزه را شناسایی می‌کند و سروصدا زیادی برآه می‌اندازد وی با همدستانش فرار می‌کند. فردا صبح افراد حوزه نهم به خانه مذکور می‌آیند و تعدادی از اعضای فامیل را بدون هیچ توضیحی به حوزه انتقال می‌دهند.

جواب جانوران طالبی را با سرب باید داد

به تاریخ ۲۸ حوت ۷۶ طالبان به منظور تلاشی ساعت ۵:۳۰ صبح به خانه مدیر مکتب سیدالنصر می‌روند. موصوف که جهت ادای نماز به مسجد رفته بود توسط پسر خرد خود از مسئله اطلاع می‌یابد و به خانه نمی‌آید. مدیر مذکور بعد از رفتن طالبان ساعت ۹ صبح به حوزه یازدهم مراجعه می‌کند تا علت تلاشی خانه را معلوم کند. افراد حوزه یازدهم به سادگی می‌گویند چون به ما راپور آمده بود که عروس و دختران سرلج و پای لج در خانه می‌گردند، به خانه‌ات سر زدیم. مدیر مکتب که می‌بیند با اشخاص وحشی و جانور صفتی روبرو با خاموشی حوزه را ترک می‌کند.

● به تاریخ ۲۳ ثور ۷۷ خبرنگار ایتالیایی با سه زن از مؤسسه WFP داخل یکی از کورس‌های نرسنگ شدند تا مصاحبه‌هایی با زنان آن کورس ترتیب دهند. در جریان مصاحبه بودند که سر و صدا برآه افتاد و زنان کورس همه چادری‌های خود را پوشیدند. چند لحظه بعد ملاجان، سیدولی خان و دونفر دیگر از حوزه دهم دست و پاچه و بدون اجازه داخل کورس شدند و نظیفه معلم کورس را تهدید کردند. همه با آنان جروبحث‌های تندی کرده و آنان کتاب و کتابچه‌ها را کنترل کردند. بالاخره بهانه‌ای نیافته و با شرمساری از کورس خارج شدند و گفتند: «برای ما راپور رسیده بود که مردهای خارجی داخل کورس شده اند.»

محمود

خون «تمنا»ها هم از یاد نخواهد رفت

روز اول عید رمضان ساعت ۱:۳۰ تمنا دختر ۷ ساله سیدالحق انجنیر میدان هوایی کابل از منزل خود واقع حصه اول خیرخانه جهت خرید سودا بیرون می‌شود. در راه موتر دانسنی که پر از طالبان مسلح

گزارش‌هایی از سرزمین...

جمشید

خرید و فروش «طلبه کرام»

همین که طالبان در شمال مسلط شدند، مردم محل را مجبور کردند که خانه و کاشانه‌شان را ترک نمایند. در این میان فامیلی‌هایی که هیچ توان بر آمدن از منطقه را نداشتند مقاومت کرده و از ترک کردن خانه‌های خود ابا ورزیدند. طلبه‌ی ناکرام در قریه هفدیای مربوط ولایت پروان که اکثر آنان پشتون هستند حمله نموده هست و بود شان را چور و حتی اطفال شیرخوار را به قتل رساندند.

● طالبان در قریه خواجه سعیددو، زنانی را که مصروف خوشاوه بودند لت و کوب نمودند. در مقابل زنان دلیر نیز با داس و داسکاله‌هایی که در دست داشتند چندین طالب را سوراخ سوراخ نمودند. زمانیکه شورش مردم آغاز شد طالبان پوسته‌های خود را گذاشته گریختند. ولی مردم آنان را تعقیب و اکثر شان را اسیر کردند. وقتی منطقه از لوٹ جنایتکاران طالبی پاک شد، خاینان جهادی دوباره این مناطق را اشغال و طلبه‌های اسیر را از مردم گرفتند. طالبان در مسیر راه کابل و در دفترها افرادی را که شمالی وال بودند دستگیر کرده در زندان پلچرخ، صدارت و قندهار محبوس می‌نمودند تا با طالبان اسیر تبادل شوند. آن‌عه فامیلی‌هایی که عزیزان شان نزد طالبان زندانی اند مجبور شده اند که داروندار خود را فروخته طالبی را از قومندان های جهادی به بهای ۵۰۰ لک و یا ۶۰۰ لک افغانی خریداری نموده باز زندانی خود مبادله نمایند. اما خانواده‌هایی که هیچ استطاعتی ندارند معلوم نیست تاکی باید در غم عزیزان بیگناه و در مانده‌ی شان بسوزند.

ن. شجر

جنایت معاون «د افغانستان بانک»

به تاریخ ۳۰ حمل ۷۷ ملاحفیظ معاون «د افغانستان بانک» با خواهر خانه سامان خود نامزد شد. معاونک طالبی هر روز در دفتر از خانه سامان خود راجع به فامیلش می‌پرسید. چون او پسرک درد دیده و نادار بود تمام قصه زندگی خود را با معاون در میان گذاشته و معاون شله گرفته بود که پسرک وی را خانه خود ببرد. وقتی به آن خانه می‌رود بلافاصله دختر ۱۴ ساله خانواده را به زنی طلب می‌کند. خانواده از ترس اینکه مبادا پسر شان را از وظیفه اخراج نماید به این وصلت تن می‌دهند و دخترک ۱۴ ساله به عقد حفیظ چهل ساله در می‌آید.

تا به رباطک چور ملی اعلان شده و تمام دزدان جهادی از کابل، شمالی، سالنگ و خنجان در این منطقه جمع شده و تحت رهبری سیدکیان به چور ملی مصروف اند.

از منطقه رباطک تا تنگی تاشقرغان که در دست قومندان احمدخان سمنگانی مربوط حرکت است، آرامی بود اما علت آنرا ندانستیم. در تنگی تاشقرغان موتر ما توسط پوسته‌ی حزب وحدت جهت بازرسی متوقف گردید. قومندان وحدت مشهور به حسین‌گرگی با موهای ژولیده و لباس‌های متعفن داخل موتر شده گفت: «خوش آمدید هر کدام تان باید محصول بدهید. بکشید پول‌های تانرا». یکی از مسافران که انجنیر رادیو تلویزیون بود گفت که ما پول نداریم. وحدتی گفت: «من به احترام همین زن شما را چیزی نمی‌گویم سه سه لک بکشید». زمانیکه چهره وحشتناک این شخص را دیدیم، مجبوراً سه سه لک افغانی که مجموعاً ۱۸ لک افغانی می‌شد به طور محصول پرداختیم. بعد از گرفتن پول با صدای خشن گفت: «می‌فهمید مرا حسین‌گرگی می‌گویند، شش سال می‌شود که سروگردن و کالای خود را نشتستام». بعداً رو به من کرده گفت: «خودت خواهرم هستی معافی

بود با سرعت فوق‌العاده‌ای از سرک عبور و تمنا را می‌زند. طالبان می‌خواستند فرار کنند اما بلافاصله مردم محل موتر آنان را مجبور به توقف می‌نمایند. طالبان، ناگزیر دخترک را همراه با دو کاکایش به شفاخانه انتقال می‌دهند. هنوز نا رسیده به شفاخانه در نزدیکی خاژندوی تمنا جان می‌دهد. طالبان با بی‌تفاوتی محض جنازه وی را از موتر خود پایین و به آکسی سوار می‌نمایند و به کاکایش می‌گویند: «حال به شفاخانه بردن پیهوده است شما به خانه بروید که ماکار ضروری داریم».

زرلشت

حسین‌گرگی قومندانک وحدتی

به تاریخ ۱۵ جدی ۷۶ با برادرم و یک نفر راه بلد که از تگاب بود به قصد مزار راهی پل محمودخان شدیم. در تنگی پلچرخی بعد از تلاشی موتر به سوی ماهیپر به راه افتاد. زمانیکه در دوراهی سروبی که سرکی به جانب تگاب می‌رود رسیدیم، با گروه دیگر تلاشی طالبان روبرو شدیم. در این تلاشی طالبک سرمه به چشم همه مسافرانی را که از تگاب و نجراب نبودند بی‌اعتنا به عذر و زاری آنان از موتر پایین کرد.

ساعت چهار بعد از ظهر به منطقه تعمیر که منطقه خط اول بود رسیدیم. بعد از گذشتن از دروازه عبوری تعمیر، شب را در قریه نزدیک تیر کرده ساعت دو شب به کمک راه بلد از جهنم طالبان داخل ساحه‌ی شورای تفاهم گردیدیم. بعد از نیم ساعت پیاده روی با گروه خط اول نجات مقابل شدیم که با پرداخت فی نفر یک لک افغانی، مانند جنس محصول شده و بعد از پنج ساعت پیاده روی به نزدیکی‌های کوهستان رسیدیم. از آنجا دو مرکب را دولک افغانی کرایه گرفته و بعد از چند ساعت به گلبهار رسیدیم. سپس به موترهای جبل السراج سوار و با عبور از دوسه پل شکسته و سمتی که در زمان جنگ بین طالبان و مسعود پرانده و دوباره توسط اهالی فقیر گلبهار و کوهستان با پول شخصی تعمیر گردیده بود به جبل السراج رسیدیم. از آنجا سوار موتر مزار شده و تا دهانه سالنگ تقریباً ده بار از موتر پیاده شدیم. زیرا موتر نمی‌توانست با وزن زیاد از خرابه‌های سرک که در زمان فرار دوستم توسط بابه‌جان و رئیس ارکان فرقه ۷۰ و چند مزدور دیگر ویران شده بود، بگذرد. بعداً به پلخمیری مرکز سیدکیان رسیده و شب را در هوتلی گذشتاندم. در هوتل شنیدیم که منطقه چشمه شیر

افشین

بی ناموسی طالبی

به تاریخ ۱۹ جدی ۷۶ ساعت شش شام مریم ۱۸ ساله با برادر و خانم برادرش به سوی منزل خویش روان بودند که موتری که کاست بلند در آن میخواند توقف نموده و سه طالب بچه از آن پایین شده و به بهانه اینکه ارتباط زنان با این مرد مشکوک است باید به حوزه بروند آنان را به داخل موتر داتسن انداخته حرکت می‌کنند.

طالبان در مسیر راه چشم و دهان مریم و خانم برادرش را که سروصدا به راه انداخته بودند بسته و همه را به جای نامعلومی می‌برند. برادر مریم و خانمش را از موتر پایین و شدیداً لت و کوب می‌نمایند که چرا با هم ازدواج کردید. و بالاخره هردو را در کانتینرهای جداگانه زندانی می‌نمایند. بعد طالبی به سراغ مریم می‌رود و در داخل همان داتسن وی را مورد تجاوز قرار می‌دهد.

وقتی طالبک جنایتکار می‌خواهد کدام بی‌ناموس دیگرش را هم برای جنایت بخواهد، مریم التماس می‌کند: «تو دیگر شوهرم هستی به قرآن قسم که با تو عروسی می‌کنم. به پاهایت خود را می‌اندازم که کسی دیگر را روان نکن». در مقابل طالب گرگ‌صفت می‌گوید: «اگر به برادرت چیزی گفتی، سر برادرت را از تنش جدا می‌کنیم».

یازده شب مریم، برادر و خانم برادرش را با چشم و دهن بسته توسط موتر در عقب منزل شان رها می‌کنند. تا امروز اثری از طالب شرفباخته دیده نمی‌شود.

می‌خواهم.

رسمان به گردش سرچوکی نشسته و با شور دادن سر خود آواز عجیب و غریب می‌کشید. پسرک خرد سن در بازوی چوکی وی نشسته بود و رسمان گردن هیولای وحدتی را در دست گرفته بود. ابتدا به انجنیر گفتند: «او پیرکی ۵ لک افغانی بده یا این نفر را در جانت رها می‌کنم تا همراهیت همو فعل بد را کند». به همین شکل همه ما تهدید شدیم. ناچار هر نفر ۲ لک افغانی پرداختیم و گفتیم که دیگر پول نداریم هر چه می‌کنید بکنید. بعد همه را لت و کوب کرده از پوسته کشیدند.

محمود

مصارف عید قربان ملازمان نیازی والی کابل

۱۵ سیر	- کلچه
۵ رر	- نقل کم بار
۳ رر	- کشمش سبز
۳ رر	- کشمش سرخ
۲ رر	- بادام اعلی
۵ کیلو	- خسته شور
۵ رر	- خسته شیرین
۱۲ رر	- چاکلیت

این مصارف در حالی صورت می‌گیرد که رادیوی «صدای شریعت» از مردم می‌خواست تا از مصارف بی‌جا جلوگیری نمایند. والی صاحب این مواد را از کلچه فروشی‌های محمد جانخانوات تهیه نموده بود. از دیگر مصارف شریعتی وی هنوز اطلاع دقیقی در دست نیست.

قومی که در پناه ریش آمده اند
گرگ‌اند و در لباس میش آمده اند
اسلام فروخته اند و به خویش آمده اند
عقب رفته اند که گویا پیش آمده اند

فردوس

تجارت رسمی هیرویین از طریق وزارت داخله طالبان

علی جمعه باشند سرک پنجم تایمنی مقدار هنگفت هیرویین به ارزش ۱۲۰۰۰ دالر امریکایی را به دلالتی زلمی خان مومند قومندان خط اول در کوه صافی از وزارت داخله تحویل گرفته و بعد از مدتی از کشور فرار کرد. وقتی تلاش زلمی برای یافتن علی جمعه بجایی

چون برادر در دادن پول جنجال نمود او را از موتر پایین کرد و گفت: «بی شرف تو طالب هستی. هم از خود و هم از سیاه‌سرت پول بده، آیا زن آدم نیست که محصول نمی‌دهی؟» برادرم مجبور به پرداخت پول شد. گرگی سپس جانب موتران رفت و گفت: «برادر این پولی را که من از شما گرفتم ناروا و حرام است. بخاطری که این پول‌ها حلال شود، من باید جنسی را به شما بفروشم.» با مکت کوتاه سر خود را پالید و شپشی را به دست دربور داد و گفت: «حالا معامله ما شد درست و شریعت برابر. برو الله یار تان.» موتر حرکت کرد هنوز صد قدم نرفته بود که فیرهای هوایی صورت گرفت و دربور موتر را به وارخطایی توقف داد. گرگی با پنج نفر دزد و چپاولگر دیگر خود ایستاده و صدا زد. «بچه حرامی، چال باز، پس بیا، مرا بی عقل و خر گیر کردی من پدرت را درس می‌دهم و تو مرا چطور بازی می‌دهی، همراه اندیوال‌هایم مشوره کردم آنان گفتند که تو شپش را ارزان دادی. قیمت آن بلند است. بگیر ۱۸ لک تان را و شپش مرا پس دهید.» موتران از ترس بالکنت زبان گفت: «برادر شپش را دور انداختم.» گرگی با نفرت گفت: «پست و بی حیا، شپشی را که من شش سال کلان کردم دور انداختی. زود ۱۸ لک را بگیر و شپش را پیدا کن.» و با قنداق تفنگ به سرش کوفت. وین در حالیکه خون از سرش جاری بود به پاهای گرگی خود را انداخت و به عذر و زاری شروع کرد. گرگی گفت: «۳۰ لک بده رخصت هستی. باز هم به خاطر همین زن اگر نه زن و بچه خود را نمی‌دید.» بالاخره همه مسافران به خاطر نجات از چنین مصیبتی پول انداز کردند و ۳۰ لک دیگر را نیز تحویل گرگی دادند. موتر به سرعت حرکت کرد ولی در دوراهی حیرتان با گرگی دیگری مقابل شدیم. مردک وحدتی موتر را امر توقف داد و قوطی گوگرد را از جیبش کشیده رو به راکبان موتر گفت: «در بین قوطی گوگرد شپش‌ها را می‌بینید. هر کدام دو لک افغانی بدهید و یا هر نفر با یک شپش روزه‌ی خود را افطار کند.» همه به عذر و زاری شروع کردند. اصلاً عذر و زاری به این جانور اثری نداشت. بعد از جنجال زیاد فی نفر ۵۰ هزار افغانی پرداختیم. هنگامیکه موتر می‌خواست حرکت کند شپشی از قوطی به زمین افتاد. وحدتی با غر و فش سگ مانند شپش را دشنام داد که او پدر لعنت، مه به تو نگفتم که موضع را ایلا نکن سزای سرکشی از قومنده اعدام است و شپش را زیر پای خود نمود. پس از عبور از دوراهی حیرتان به پوسته دیگری موتر توقف داده شد. در اینجا به استثنای من همه را از موتر پایین و به داخل پوسته بردند. بعد از یک ساعت همه با سروروی خون‌آلود از پوسته بیرون شدند. و با سکوت عجیبی موتر حرکت کرد و به شهر مزار رسیدیم.

وقتی در خانه جریان پوسته آخر را از برادرم پرسیدم وی از قصه کردن انکار می‌نمود. بعد از اصرار زیاد گفت: «زمانیکه داخل پوسته شدیم، وحدتی ای که در موهایش بمب دستی را بسته بود، برهنه و

بعد عده‌ای از سران اهل تشیع با مقامات طالبان در تماس شدند تا از چگونگی اختلافات درونی آنان خود را مطلع سازند که جناحی از طریق رادیو اجازه برگزاری مراسم را می‌دهد و جناح دیگر با سلاح سوت به جان مردم می‌افتد. طالبان وقتی اوضاع را فوق‌العاده متشنج دیدند از ترس اینکه مبادا بلوی بزرگی برخیزد، بالاخره اجازه دادند تا مراسم برپا شود.

مراسم ساعت یک ظهر برگزار گردید و مردم شادمان بودند که خواست خود را بر دسته قرون وسطایی تحمیل نمودند.

دشت شهدا: تعداد قابل توجهی از مردان و زنان و کودکان طبق رسم شان بخاطر زیارت قبرهای بستگان خود به دشت شهدا رفتند ولی از جانب طالبان با شدت و خشونت جلو شان گرفته شد. هیچ فردی اجازه نیافت تا به دشت شهدا برود.

سایر ارتفاعات کابل: در تپه‌های بی‌بی مهر، مرنجان و بلندی‌های خیرخانه در صبح نوروز تعداد محدودی از مردم بچشم می‌خورد اما بعد از ظهر و بخصوص در روزهای دوم و سوم که آسمان کابل صاف و روشن شده بود تعداد چشمگیری از مردم با پوشیدن لباس‌های نو شان به آن ارتفاعات بالا شدند.

در شهر محسوس بود که فامیل‌ها با پوشیدن لباس‌های نو به «امرونی امر بالمعروف» طالبان وقتی نگذاشته بودند.

این حرکت کوچک در ضديت با طالبان در حالی صورت گرفت که مردم سوگوار و منكوب شده کابلی که تازه از زمستان سوزنده کمر راست کرده بود، نوروز خود را در فقر و گرسنگی و به نشانه مقاومتی علیه طالبان جشن گرفتند.

قصابان مذهبی

در آغاز سال ۱۳۷۷ طالبان به دو مورد قصاص و یک مورد قطع دست متهمین پرداختند.

حکم قصاص بر سلیمان ولد علی مسکونه چهارراه شهید و معراج‌الدین ولد محمد امین روز جمعه ۷ حمل سال جاری در استدیوم ورزشی کابل تطبیق گردید و متهمین بوسیله کارد از جانب ورثه مقتولین مثل گوسفند حلال گردیدند.

همچنان در ۱۷ حمل دست راست سارقی بنام محمد یعقوب فرزند خان محمد ساکن کاپیسا بجرم دزدی یک اراده بایسکل، یک تخته کمپل، یکپایه تیپ، یک تخته قالین شش متره و ده لک افغانی پول نقد (جمعاً حدود ۲۰۰ دالر) در ۲۴ جدی ۱۷۶۰ از منزلی، قطع گردید.

چهارشنبه‌ها هیئتی از طالبان به سرکردگی سید عبدالرحمان آغا قاضی محکمه نظامی در نظارت خانه ولایت کابل در اتاق بزرگی با لنگی‌های کلان روی فرش می‌نشیند و روی دوسیه‌های متهمین «غور» می‌کنند تا از بین آنان مجرمین دلخواه محکوم به قطع دست، قصاص، دره‌خوردن و یا سنگسار را برای نمایش روز جمعه در

نمی‌رسد موضوع را با فامیلش در میان می‌گذارد و متذکر می‌شود که علی جمعه این معامله را با وزارت داخله نموده و خانه خود را تحت تضمین دولت قرار داده است. چون وی فرار نموده بناءً شما خانه را تخلیه کنید. فعلاً از خانه علی جمعه منحیت کره‌خانه استفاده به عمل می‌آید.

آذر نوش

مردم کابل نوروز شان را جشن گرفتند

مردم کابل باز هم و برای دومین بار سال جدید خود را زیر پرچم سیاه طالبان با فقر و خفقان و اضطراب آغاز نمودند. سال جدیدی که طالبان دیوانه‌وار تلاش بخرج دادند تا مردم را از برگزاری این جشن باستانی شان مانع شوند.

طالبان در کمپاین لگدمالی غرور و رسم مردم، تقویم شمسی را نیز به قمری تبدیل نمودند تا از یک طرف نمک حلالی خود را به بادران عربی شان ثابت سازند و از جانب دیگر مردم ما نتوانند سال نوی داشته باشند و آن را جشن بگیرند.

نوروز که معمولاً تعطیل عمومی می‌بود، طالبان آن را روز رسمی اعلان نمودند تا کسی جرأت نیابد درین روز مراسمی برپا و شادی کند. اما با وجود این مردم کابل به نحوی از انحاء نوروز خود را جشن گرفتند.

کارته سخی: طالبان مراسم ژنده بالا کردن مزار سخی در کابل را در روز اول نوروز قدغن اعلان داشتند و از طریق رادیو به مردم ابلاغ شد که این مراسم در روز دوم برپا می‌شود. آنان به این تصور که در روز دوم ممکن مردم از برگزاری مراسم بگذرند. ولی خلاف انتظار طالبان، هزاران مرد و زن خود را آماده ساختند تا در دامنه کوه کارته سخی جمع شده و مراسم را بجا آرند. طالبان وقتی متوجه وضعیت شدند تمام راههای دخول به کارته سخی را مسدود ساخته و با تانک و سلاح ثقیل جلو هجوم مردم را گرفتند. در هر کوجه در حالیکه طالبان تفنگ‌های شان را به سوی مردم نشانه گرفته بودند، برآنان هجوم می‌بردند. افراد پیاده طالبان برای متلاشی ساختن جمعیت با سوت به سروروی آنان می‌کوفتند.

در یکی از اجتماعات، مردم خشمگین طالبی را به جمع خود کشیده گلویش را به حدی فشرده که از حال رفت. دقیقاً معلوم نگردید که او را کشتند و یا نیم جان روی سرک افتاده بود.

درین کشمکش‌ها مقاومت زنان نیز چشمگیر بود. آنان با صدای بلند اعتراض می‌نمودند که ما یکروز مراسم داریم شما نمیتوانید آن را از ما بگیرید.

وقتی نیروی کمکی طالبان به محل رسید با فیرهای هوایی مردم را پراکنده ساختند.

استدیوم ورزشی کابل انتخاب نمایند.

احکام با عقده‌های حقارت، ابراز تفرعنی پست، درنده‌خویی طلبه‌ای و ارباب مردم، صادر می‌گردند.

شب‌های جمعه رادیوی «صدای شریعت» خبر اعدام یا قطع دست متهمین را اعلام میدارد و از «شهریان شریف کابل» تقاضا می‌شود تا در نمایش حضور یابند.

طالبان برای نمایش قدرت و ترساندن بیشتر مردم اطراف استدیوم را با سلاحهای سبک و سنگین در محاصره می‌گیرند. سخنرانی‌ها و موعظه‌ها آغاز می‌گردد و

بعد از آن در برابر چشمان وحشتزده تماشاچیان حکم شرعی اجرا می‌شود.

از دخول نوجوانان و کودکان که بیشترین تعداد تماشاچیان را تشکیل می‌دهند نیز جلوگیری نمی‌شود. طالبان به اینان تمرین آدمکشی و قصابی می‌دهند.

هرچند مردم کابل به

دیدن صحنه‌های هولناک عادی شده‌اند، مشاهده این صحنه‌ها آنان را بیشتر از پیش روان‌کوفته و غمزه می‌سازد. و اما خوب میدانند که این نمایشات وحشیانه‌ی طالبان از یکطرف پرده استتاری است به روی استبداد، جنایات و دزدی‌های بزرگ خودشان و از جانب دیگر زهر چشم‌نشان دادن نیست برای مردم تا مطیع و منقاد باشند.

مردم با نفرت عمیقی که نسبت به این اعمال طالبان دارند، از آنان می‌پرسند که در حالیکه درهای ادارات، مکاتب و فابریکه‌ها را بروی مردم ما بسته‌اند، کوچکترین زمینه کار برای مردم میسر نیست، فضای جنگ و اختناق و بربادی را برکشور حاکم ساخته‌اند، تورم پولی به بیش از هزار چند رسیده است و... چطور بخود حق می‌دهند دست افراد ناداری را که از فرط گرسنگی و بی‌نوايي به دزدی رومی‌آوردند، قطع نمایند؟ اگر دزدی عمدتاً ناشی از ناداری و بی‌کاری باشد آیا ممکن است با قطع دست، جلو این مصیبت اجتماعی را گرفت؟ آیا دزدیده شدن سه بایسکل در همان روز نمایش قطع دست از استدیوم و دزدی‌های متواتر دیگری که هرروز در شهر رخ میدهد سیلی محکمی بروی طالبان نیست که هنوز بیهوده با معلول مبارزه می‌کنند تا عامل بدبختی‌ها؟

باز هم اگر قرار باشد دستی بخاطر دزدی قطع گردد چرا طالبان دست سران خود و سران تمام تنظیم‌های جهادی را از بازو قطع نمی‌کنند که به دزدی‌های سطح بالا، قاچاق هیروئین، حیف و میل دارایی

ملی و خیانت‌های بزرگی مشغول‌اند؟

چرا تمامی خلقی‌های همکار خود را که دست هر کدام شان به خون دهها و صدها انسان بی‌گناه آلوده است، سرمی‌برند؟ چرا به قصاص آن قصابان و شکنجه‌گران خود نمیبزدانند که صدها زندانی بی‌گناه را یا بخاطر بدست آوردن یک مشت پول رشوه و یا به دلیل خالی کردن عقده‌های ناشی از ضدیت‌های مذهبی، قومی، لسانی و منطقوی با بی‌رحمی زیر شکنجه می‌کشند؟

مردم ما آگاه‌اند که طالبان اسلام را بخاطر سرکوب آنان مورد استفاده قرار می‌دهند.

«شریعت» شان را بر خود نه، بلکه جهت پیشبرد اهداف سیاسی شان بردیگران تطبیق می‌نمایند.

در مورد قتل‌ها هم معمولاً عدالت در تمام کشورهای جهان راههایی را جستجو می‌نماید تا وارثین مقتول را به بخشایش قاتل متقاعد ساخته و حبس وی را کافی

بداند. اما طالبان مثل اینکه فرمان از مراجع خارجی خود گرفته باشند و یا عمر خود را کوتاهتر از آن ببینند که جنایات شان در تاریخ ثبت شود، بیش از حد در اجرای چنین احکامی غیر انسانی عجله بخرج میدهند.

اجرای برنامه‌های وحشت طالبان درنده‌صفت در استدیوم کابل رنج و خشم مردم ما را به این سبب هم شعله‌ورتر می‌سازد که این محل زمانی مرکز نمایش و پرورش استعدادهای ورزشکاران و جای شور و شادی و سرگرمی بود. اما امروز کابلیان باید ریختن خون هموطنان فلک‌زده‌ی شان را درین چمن تماشا کنند و شکنجه‌آوردن از همه شاهد قهقهه‌های مستانه و ملنگی طالبانی باشند که از بوی خون انسانهای مصیبت رسیده به وجد آمده و بیخود می‌شوند.

پای طالبان در جای پای جهادی‌ها

در سرک سوم پروژه تایمینی جسد زن ۲۴ ساله‌ای پیدا شد که صرفاً نیکر به تن داشت و در لحافی پیچانده شده بود.

قرار معلوم وی توسط طالبان اختطاف و بعد از تجاوز به قتل رسانیده شده است. این نشان می‌دهد که طالبان به تدریج کاملاً جای پای جهادبان خاین را دنبال می‌کنند.

این مکتوب بعد از گرفتن استحضاری از آمرین شعبه، در شعبه گذاشته نمی‌شد و آمر دفتر مکلف بود متن آن را در ذهن سپرده و بصورت شفاهی و سینه به سینه به دیگران برساند. حکمت این اطلاع سیستم اداری غیر نورمال را هم عجالتاً غیر از امیرالمؤمنین کس دیگری نمی‌داند.

متن مکتوب چنین است:

د افغانستان اسلامی امارت

د امیرالمومنین خصوصی دفتر

بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام عليكم ورحمته اله وبرکاته

اداره امور ته

ټولو ملکي او نظامي ارگانونو او ټولو مجاهدینو ته خبر ورکړی چې د یو حکمت په خاطر په کابل کې د نورو ولایتونو خلک باید کوزډی ونکړي. څوک یې کوی هغه په خپل وطن یا د کابل څخه پرته بل ځای وکړي. هیر به دی نه وی چه کت مت نوموړې مکتوب دی د امضا سره صادر او توزیع نه شی.

واسلام

(امضای ملا محمد عمر)

د افغانستان اسلامي امارت

د امیرالمومنین

اداره امور ته

ټولو ملکي او نظامي ارگانونو او ټولو مجاهدینو ته خبر ورکړی چې د یو حکمت په خاطر په کابل کې د نورو ولایتونو خلک باید کوزډی ونکړي. څوک یې کوی هغه په خپل وطن یا د کابل څخه پرته بل ځای وکړي. هیر به دی نه وی چه کت مت نوموړې مکتوب دی د امضا سره صادر او توزیع نه شی.

اختطاف جوانان در کابل

طالبان وقتی در مورد حمله مخالفان خود به کابل خبری را می‌شنوند بلافاصله به دستگیری جوانان «مشکوک» هزاره، شمالی و سایر مناطق می‌پردازند. این دستگیری‌ها معمولاً شبانه و با حمله به منازل صورت می‌گیرد.

اما در اوایل امسال با آب شدن برف‌ها و پخش شایعات حمله اتحاد خاینان شمال به کابل، طالبان در روز روشن جاده‌ها را مسدود ساخته و به اختطاف جوانان پرداختند و تعدادی از دستگیرشدگان از روی کوچه و بازار را به زندان‌ها فرستادند.

صالح محمد مشهور به کاکا صالح باشنده سرک ۳ تایمینی که این جسد را یافته بود می‌گوید که زن مقتول نسبتاً چاق بوده چهره سفید و موهای تونی شده داشت.

مردم محل جسد زن را در جوار مسجد سرک ۳ تایمینی دفن موقت نمودند تا آقارش بعد از شناسایی وی را تسلیم شوند.

فامیل‌هایی که دختران و زنان شان لادرک بودند جسد را از نزدیک مشاهده نمودند ولی تا حال هویت مقتول روشن نگردیده است.

سایه شوم پلیس مذهبی بر مردم

رادیو «صدای شریعت» هر شب خبری از فعالیت‌های «گروه سیار» امر بالمعروف را نشر می‌کند که «هموطنان شریف و مسلمان» ما را ضمن ترساندن از کبیل زدن، تراشیدن موی سر، بستن خیاط‌خانه‌ها توقیف تکسی‌ها و مینی‌بس‌ها، زندانی ساختن و توصیه‌های اسلامی و سایر تعزیرات، به اسلام دعوت می‌نمایند.

از جمله در ۲۷ حمل این خبر را نشر نمود: «گروه‌های سیار امر معروف و نهی از منکر دکان آیس کریم فروشی‌ای را بستند زیرا زنان را اجازه داده بود تا آیس کریم بخورند. داکتری زندانی شد زیرا با یک زن در حال مفاهمه بود. به سه نفر از هموطنان شریف ما که ریش‌های شان را کوتاه نموده بودند جزای شرعی داده شد.»

فرمان توقف هرزگی

مکتوب متحدالمالی از دفتر خصوصی امیرالمؤمنین به شعب و دوایر دولتی صادر گردیده که در آن آمده است: «طالبان سایر ولایات نباید از کابل زن بگیرند و هر کس در منطقه خود عروسی کند.» در مکتوب ضمناً گفته شده که حکمتی درین امر نهفته است اما «حکمت» را توضیح نداده‌اند. حکمت این امر امیر صاحب چیزی نیست جز آنکه بوی زن گرفتن‌های دومی و سومی و چهارمی طالبان حقیر و عقده‌ای بسیار بالا گرفته و هر کدام در اشتیاق وصلت با دختران کابل می‌سوزند و امیر صاحب چاره دیگری ندارد جز اینکه به زیردستان هرزه‌تر از خود فرمان دهد که اندکی خوددار باشند تا بسیار «بدنام» نشوند.

طبعاً با این فرمان نارضایتی طلبه صفوف پائین بیشتر می‌شود که بالادستان شان از امتیازات کافی پول و چوکی وزن استفاده‌های خود را کردند ولی حالا که نویت چلی بچه‌هاست فرمان منع گرفتن دختران کابل صادر می‌گردد.

هدف دیگر امیرالمؤمنین صاحب اینست که برای مردم وانمود سازد که «طلبه کرام» در قربانی دادن و تحمل سختی پیشقدم هستند ولی در گرفتن امتیاز در صف آخر می‌ایستند!

اخاذی طالبی

جوانی که بعد از دو روز توقیف و شکنجه در نظارت‌خانه کابل آزاد شده بود می‌گفت: «مرا به جرم شنیدن کاست از منزلم به حوزه بردند. دو روز پی در پی شدت لت و کوب شدم. بعد مرا رها و تیبی راکه ۴۵ لک افغانی خریده بودم ضبط کردند. هر روز که به این مال خورهای اسباب‌ساز مراجعه می‌کنم تا تیب مرا بدهند، غیر از دشنام جواب دیگری نمی‌شنوم. من فهمیدم که زندانی شدنم بخاطر غصب همین تیب بود.»

مستی قصابان مذهبی از بوی خون

روز جمعه ۴ ثور ۷۷ زنی به اتهام زنا و جوانی به اتهام دزدی در استدیوم ورزشی کابل مجازات شدند.

طالبان شب قبل از طریق نشرات رادیوی شان از مردم خواستند تا درین نمایش شرکت کنند، اما با عکس‌العمل شدید مردم مواجه گشته و تعداد محدودی از مردم کابل در آن حضور یافتند که از ۵۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. اکثریت تماشاچیان را طالبان افغان و تعداد قابل توجهی طالبان پاکستانی تشکیل میدادند.

طالبان برای آنکه به «شکوه» محفل قصابی شان افزوده باشند حدود ۲۰۰ زن از بستگان خود را نیز به این نمایش وحشتناک آورده بودند. لااقل ۲۰ درصد تماشاچیان را کودکان و نوجوانان کمتر از ۱۴ سال تشکیل می‌دادند.

نمایش طالبان ساعت ۲:۳۰ با سخنرانی‌های سران آنان درباب مفاد تطبیق حدود شرعی آغاز گشت که هیچ فردی به آن گوش نمی‌داد. حوالی ساعت سه عصر یکی از طلبه‌ها صورت اتهام زنی بنام مینا دختر میرآقا پاشنده جبل‌السراج را که بعلت ارتکاب زنا محکوم به صد دره بود، خواند و وی را به صحنه حاضر ساختند. متهم را که با چادری کهنه‌ای پیچانده شده بود، با دو نفر محافظ قد بلند چادری پوش در دو طرفش از موتر به وسط استدیوم آوردند.

یکی از میر غصب‌های شلاق بدست ابتدا به کنار چپ زن ایستاد و حدود ۵۰ دره را به پشت او حواله نمود بعد به کنار راست او رفته و ۵۰ دره باقیمانده را به بدن زن وارد ساخت.

سر زن مظلوم که به نظر می‌رسید از حال رفته است به شانه یکی از محافظین لغزید. سر انجام او را به داخل موتری انداخته بردند. متهم دومی ذبیح‌اله فرزند نورمحمد باشنده شکرده بود که به اتهام دزدی دوا به قیمت ۳۵ میلیون افغانی دستش باید قطع می‌گردید. وی را روی زمین استدیوم خواباندند. چهار داکتر که روی‌های شان را بخاطر شناخته نشدن پیچانده بودند مشغول قصابی متهم شده و در

این دستگیری‌ها، جوانان کابل و فامیل‌های شان را بشدت سراسیمه ساخته هر فامیل در حد توان و امکانات خود جوانان شان را به ایران و پاکستان فرستادند.

وقتی طالبان با این مانور خود تعدادی از جوانان را دستگیر و عده‌ای را از کابل راندند و مطمئن شدند که بلوایی از داخل شهر آنان را تهدید نمی‌کند از رادیو «صدای شریعت» اعلامیه‌ای صادر نمودند مبنی براینکه: «شایعه عسکرگیری در کابل از جانب دشمنان ما دامن زده شده. در حالیکه حکومت طالبان چنین قصدی را ندارد. همه باید به اطمینان کامل به کارهای خود برگردند.»

وقتی زنان طالبان مریض می‌شوند

طالبان معاینه زنان بوسیله داکتران مرد را حرام دانسته و تا حال تعداد زیادی از داکتران مرد و مریضان زن بخاطر تخلف از همین مقررات طالبی مورد مجازات قرار گرفته اند.

اما وقتی خانم ملاعباس‌آخند وزیر به اصطلاح صحت عامه و خانم دیگری (خیاشنه نورالدین ترابی وزیر عدلیه) مریض می‌شوند و در صدري شفاخانه این سینا بستری می‌گردند، اینجاست که «شریعت» علمای کرام دین» در چشم و سوراخ‌های بینی شان فرو می‌رود و نه تنها داکتران مرد همین شفاخانه بلکه داکتران مرد سایر شفاخانه‌ها را نیز بخاطر تداوی بربالین زنان خود می‌آورند.

همچنان در شفاخانه وزیراکبر خان داکتر مردی با تهدید مجبور ساخته می‌شود مقررات طالبی را زیر پا گذاشته و به تداوی یکی از خانم‌های سران طالب بپردازد. داکتر مذکور بعد ازین واقعه تمام مراجعین زن را که قبلاً همه‌ی آنان را جواب داده بود به نوبه تحت مداوا قرار می‌دهد.

حیای طالبی

یکی از قومندانان طالب با چهار تن از افراد خود بخاطر تطبیق پیچکاری داخل دواخانه‌ای در کارته پروان می‌شود. فارمیسیت چون ماهر زرق ورید نبود معذرت می‌خواهد ولی طالب با اصرار زیاد دستور می‌دهد که مهم نیست زرق عضلوی شود. او می‌پذیرد و از قومندان می‌خواهد تا قسمتی از سرین خود را لچ سازد. قومندان صاحب باحیا با پافشاری بیش از حد ابتدا خودداری می‌ورزد و تقاضا می‌نماید تا از روی تنبانش سوزن زده شود اما وقتی می‌بیند چاره‌ای ندارد به نوع مسخره‌ای دامن خود را پس می‌زند که حتی مایه استهزای عابران می‌گردد.

دوافروش می‌گفت: «وهمین جانوران سرنوشت وطن ما را بدست دارند.»

توطئه تجزیه افغانستان را با حفظ یکپارچگی مردم ما و کوتاه ساختن دستان پیکانگان از وطن خویش خنثی سازیم!

طب کابل، پولی تکنیک و تحصیلات عالی و ریاست های پوهنخی‌ها بوسیله طالبان، کرسی های معاونین علمی را نیز طالبان در چنگ خود گرفته اند چنانچه مولوی گل رحمان معاون علمی انستیتوت پیداگویی اهل طریقت است تا اهل علم و دانش.

● «انسجام اکادمیک علوم» که قبلا طالبان آنرا بسته بودند با تقرر مولوی عبدالواحد دوباره فعال گردیده و به شدت مشغول انسجام اکادمیک علوم می باشد!

● به اساس فرمان امیرالمومنین ۱۱۶ مولوی بحیث استادان علوم دینی و ثقافت اسلامی در پوهنتون کابل تقرر یافته اند. به هر کدام ازین ملایان مبلغ ۱۱ لک افغانی معاش پرداخت می گردد. آنان از یکطرف جای ۱۳۷ تن از استادان متخصص و فنی سبکدوش شده را پر می نمایند و از جانب دیگر «جریان» اسلامی ساختن پوهنتون کابل را سرعت می بخشند. بطور اوسط به هر پوهنخی و انستیتوت ۴ نفر ملا می رسد.

● با آمدن طلبه‌ی ناکرام وضع اقتصادی مردم بشدت خراب شده است و استادان پوهنتون بیشترین زجر را می کشند. آنان معمولاً در جرکنی‌ها مشغول کار جسمی اند، تعدادی از آنان در پروژه‌های سرک سازی و جفله اندازی و ترمیم جاده‌ها کار می کنند. یکی از پوهنوال‌ها (نامش محفوظ است) در پنجصد فامیلی خیرخانه مصروف سگرت فروشی می باشد. تعداد زیادی از استادان، بساط فروش مواد مصرفی و خواروبار دارند.

● حاجی سحرگل یکی از خرپولان برای خوشخدمتی طالبان تصمیم گرفت به استادان و کادراهای علمی پوهنتون پول نقد کمک کند. وی به هر استاد پوهنتون ۵ لک افغانی و به هر استاد انستیتوت ۳ لک افغانی پول داد.

نکته جالب اینکه تمام نماینده‌های حاجی سحرگل ریش‌های شان را تراشیده بودند و برای اینکه مورد مواخذه «امر معروف» قرار نگیرند چند طالب تفنگ بدست بعنوان پادیگارد از آنان محافظت می کردند. معلوم گردید شلاق طالبان نه شایسته ریش‌های تراشیده‌ی پاکستانی‌ها می باشد و نه پولداران افغان و این تنها زنان و مردان

مدت کوتاهی دست راستش را از بند بریده به زمین انداختند.

بعد طالبی که از بوی خون مست شده بود، دست بریده را از نوک انگشت شهادت آن گرفته و در حالیکه قطره‌های خون از آن می چکید به چهار طرف استدیوم به تماشاچیان نشان میداد. او در حالیکه عضو بریده را به دست راست خود گرفته و دست چپش را شادی کنان در هوا تکان می داد، به زبان اردو نمره می زد: «یه هاتھ دیکھو» (این دست را ببینید). نمایش طالب پاکستانی حدود پنج دقیقه طول کشید.

جوان دست بریده را هم به امبولانس انداخته با داکتران یکجا از استدیوم خارج ساختند.

نفرت، خشم و دردی درونی را می شد در سیمای تک تک مردم حس کرد. هر کس تبصره‌ای می کرد: «او غریب بود حتماً از مجبورت دست به دزدی زده»، «ملاهای پاکستانی را چه که کشور خود را گذاشته "شریعت" را در وطن ما جاری می سازند»، «اسلام هم این را نگفته که اگر کسی از یکبارگی و بیچارگی دزدی می کند دستش بریده شود»، «معلول در افغانستان کم نیست ولی مثلی که برای طالبان هنوز کم است که هر روز دست مردم ما را می برند»، «اول باید به مردم کار مهیا سازند بعد اگر کسی از هوس دزدی می کرد جزا بدهند»، «ممانعتی برای ورود کودکان نبود چرا که از علمای دین باید خونریزی و قضایی بیاموزند»، «داکترانی که دست را بریدند همه پاکستانی بودند»، «بعد ازین بهتر است هیچکس به این نمایش نیاید و باید همه آن را تحریم کنند»، «ملاهای پاکستانی در امور ما مداخله صریح می کنند، به اینان باید درسی داد که به روسها داده شد»، «پادیگاردهای چادری پوش زنان نه بلکه طالب بچه‌ها بودند»، «این نمایشات برای ترساندن مردم است نه تطبیق احکام الهی» و....

شفیقه

از پوهنتونی زیر سلطه طالبان

در کابل شایع است که ممکن پوهنتون کابل را به «مدرسه حقانیه دیوبندی» تغییر نام دهند. همچنان تمام رتبه‌های علمی استادان را که پایه اسلامی ندارد تغییر دهند اما اینکه بعضی آن با کدام رتبه‌های طالبی نامگذاری شود به تفاهم نرسیده اند.

امسال در پوهنتون کابل ۲۰۰۰ نفر حاضر به امتحان کانکور شده اند. در حالیکه ۲۰ سال قبل این رقم به ۱۶۰۰۰ نفر می رسید. در پوهنتون کابل علاوه از اشغال کرسی‌های ریاست انستیتوت

بکشید جلال‌الدین شینواری معاون وزارت عدلیه همراه تان صحبت دارد.» بعد از انتظار بسیار طالبک دوباره و با عجله داخل تالار شد و گفت: «همه چادری‌های تان را پائین کنید معاون صاحب می‌آید.» همه چادری‌های خود را پائین کرده جلال‌الدین شینواری با یک نفر مسلح و چند نفر دیگر داخل تالار شده سوال کرد که چه می‌خواهید و برای چه آمده اید. زنان گفتند: «خود تان بهتر می‌دانید که از ماه حمل به اینسو معاش دریافت نکرده‌ایم و ترفیع‌ها هم اجرا نشده است.»

شینواری گفت: «اصلاً صلاحیت ندارم، ولی با ترابی صاحب بارها در مورد معاش شما صحبت کرده‌ام. اما آقای ترابی در جواب گفته که ما زنان را قبول نداریم و نمی‌پذیریم و نه برای شان معاش میدهم.» خانونال‌حمدیه از جای خود برخاسته و گفت: «در صورتی که شما آقای جلال‌الدین صلاحیت ندارید پس چرا پست معاونیت را اشغال کرده‌اید؟ ترابی اگر زنان را نمی‌پذیرد پس خودش از کجا پیدا شده که اینقدر با زنان در ضدیت قرار دارد؟ آیا مادرش زن نبود؟ از جانب دیگر چون ترابی شخص معیوب است بناً عقده دارد باید خودش از پست وزارت دور شود. ما زنان که نصف نفوس کشور را تشکیل می‌دهیم و تحصیل کرده‌ایم، می‌خواهیم مثل مردان مصدر خدمت شویم. ترابی شخصی است که از وزارتخانه پائین شده و در موتر لوکس پیجاری خود می‌نشیند و در خانه خود غذای مکمل می‌خورد. او از شکم گرسنه مردم چه خبر دارد که بالای مردم چه می‌گذرد. ترابی صاحب خبر ندارد که حالا ما از اینجا می‌رویم چادری‌های نو خود را می‌کشیم و چادری‌های کهنه به سر کرده و بخاطر سیر نمودن شکم‌های گرسنه خود و اولاد خود پشت دروازه‌های مردم به گدایی می‌پردازیم. چیزی در بساط نداریم. رادیو، قالین، فرش و تمام وسایل زندگی را فروختیم و خورديم، دیگر چیزی نمانده پس چه کنیم؟ دیگر راهی وجود ندارد شماها خود زمینه فحشا را مساعد می‌سازید و باز سنگسار هم می‌کنید.»

سپس جلال‌الدین اظهار نمود: «همه حرف‌هایت درست است و واقعیت دارد ولی افغانستان امروز به کشوری نظامی مبدل شده طبعاً مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وجود دارد. شکایت تان را در آجندا در نظر گرفته و با ترابی مطرح خواهم کرد و نتیجه را روز پنجشنبه به اطلاع تان می‌رسانم.»

کارمندان به موعد مقرر حاضر شدند. معاون جواب داد: «ترابی شکایت تان را قبول نکرد. شما خود به آن وزارت مراجعه کرده و آن را حضوری مطرح نمایید.» به نمایندگی از همه سه زن کارمند نزد ترابی رفته و مشکلات خود را با وی در میان گذاشتند. آقای ترابی در پاسخ

عذایده‌ی ما هستند که باید شلاق و تحقیر فاشیست‌های عقده‌مند را بخورند.

بروکرات‌های خرپول طالب

علاوه بر معاش دولتی که ماهانه به کارمندان طالبی تادیه می‌گردد اینان از «تحریک طلبه» نیز معاش دریافت میدارند. مثلاً وزیران صدلک افغانی، معینان ۵۰ لک افغانی، روسای عمومی و کارمندان فوق رتبه ۳۰ لک افغانی و مدیران عمومی ۸ لک افغانی می‌گیرند. عواید جانبی، غصب دارایی عامه، رشوه، پول تجارت، قاچاق هیروئین و موتر و وسایل برقی، امتیاز داشتن موتر و منزل و آشپز و بادیکارد و... طالبان را به بروکرات‌های قهار و نوکیسه‌ی مستبد مبدل ساخته است که در رقابت با خاینان جهادی تلاش می‌ورزند هر چه بیشتر درنده‌خو باشند.

زندگی پر از رفاه و تجمل طالبان شکاف بزرگی بین آنان و مردم گرسنه و فقیر کابل ایجاد نموده است.

آیا ترابی مادر داشته است؟

به تاریخ ۱۷ حوت ۷۶ چهل نفر از کارمندان، خانونالان و مستنطقین زن بخاطر اخذ معاش که از حمل ۷۶ دریافت نکرده بودند به لوی خانونالی سابق که فعلاً مربوط وزارت عدلیه شده مراجعه نموده و هر کدام عریضه مبنی بر تقرر مجدد به معاون آن وزارت تحویل دادند. پس از چند دقیقه طالبی آمده به کارمندان گفت: «در تالار انتظار

شفیقه

سه و نیم میلیارد افغانی صرف محفل دستاربندی

طالبان در مراسم دستاربندی نو فارغان شان سه و نیم میلیارد افغانی مصرف نمودند. این محفل در زمستان ۱۳۷۶ برپا شد و تمام صنف‌های پوهنتون را با قالین فرش نموده بودند. ۲۵۰۰ کوزه پلاستیکی و ۵۰۰ آبدان درین مراسم خریداری گردید. محفل چهار روز طول کشید. علاوه از غذای مکلف، تحایف نقدی و جنسی به فارغان داده شد.

این جشن و پایکوبی طالبان در حالی صورت گرفت که مردم کابل بخصوص استادان و محصلان آن گرسنگی می‌کشند و کارمندان دولتی معاش چندین ماهه شان را دریافت نکرده‌اند!

نداده و فقط می‌خواهند گل‌نبی پول را تهیه و تحویل بانک نماید.

فریما

به‌داکتر ضرورت نیست!

موسی فضل الرحمان رئیس انستیتوت طب کابل در جمعی از محصلان و استادان گفت: «زمانی داکتران نبودند ما زنده بودیم. حالا هم اگر داکتران نباشند ما زنده هستیم. اگر شکم دردی پیدا کنیم شاید با خوردن کمی بادیان خوب شویم. مردن و زنده ماندن به مقدرات مربوط است نه به وجود اطبا».

محصلان و استادان شنونده با نگاههای شان به یکدیگر می‌گفتند که با چه جاهلان و جانوران بی‌شاخ و دمی مواجه هستند.

امیرالمؤمنین به «معراج مؤمن» می‌رسد

در اواخر دلو ۷۶ در نماز جمعه امیرالمؤمنین خطاب به مردم قندهار گفت: «امشب شهادت خود را خواب دیده‌ام شاید شهید شوم.» امیر بیچاره مثلیکه درک کرده که دیگر چهره‌ی به درد بخور مالکان خارجیش نبوده و عنقریب وی را از صحنه خارج خواهند کرد، مثل ملا بورجان که برای مالکان خارجیش ارزش کاغذ تشناب را یافت و مطابق پالیسی معمول آنان توسط دو نفر از بین برده شد. ملا عمر هم با درس گرفتن از نابود شدن ملا بورجان وارخطاست و سرزیربال شدنش را خواب می‌بیند. کاش «امیر» صاحب می‌گفت که چگونگی و توسط کی به قول فرزند نرشیرش به «معراج مؤمن» می‌رسد، به امر ولی نعمتان یا با دست پرتوان مردم افغانستان؟

ب. عمر

طالبان با کمره ویدیو چه می‌کنند؟

یکتن از شهریان کابل ساکن بی‌بی‌مهرو، در زمان جهادی‌ها از آنجایی که شغل معلمی‌اش کفاف گذران فامیلش را نمی‌کرد، دکان ویدیو نیز باز نموده بود و علاوه‌تاً در بعضی محافل عروسی و شیرینی خوری فلمبرداری می‌نمود. اما بعد از استیلای طالبان بر کابل، معلم ناگزیر از بستن دکان شد. روزی گروهی از طالبان ولدالمعروف پسر معلم را که کمره‌ی فلمبرداری پدرش نیز نزدش بود متوقف نموده در حوزه بی‌بی‌مهرو برده کمره را ضبط و از او خواستند

گفته: «بروید دیگر اینجا نیاید در غیر آن خر واری لت تان خواهم کرد.»

و ترابی صاحب (که گویا نامش را هم از هم مسلک بادارش ترابی سودانی گرفته) نمی‌دانست که تا حال هم شدیدتر و بدتر از خر لگند زده است!

کنجهای کلوخ طالبان و پوهنتون

در جدی ۱۳۷۶ گروه از «اله منکرات» به جلسه شورای علمی پوهنتون یورش می‌برند. درین جلسه که استادان روی مسایل علمی صحبت داشتند یکی از مبلغان شعبه منکرات حاضران را اینطور به «اقامه معروف» دعوت کرد: «شما استادان پوهنتون کوشش کنید بجای موضوعات علمی که به درد بشر نمی‌خورد محصلان را به فرهنگ اسلامی دعوت کنید.» مولوی مذکور سخنان خود را به ارتباط استعمال کلوخ بعد از رفع حاجت این‌طور ادامه داد: «اگر کلوخ سه کنج داشته باشد سه مرتبه، اگر دو کنج داشته باشد دو مرتبه و اگر یک کنج داشته باشد یک مرتبه استعمال گردد.»

جلسه شورای علمی پوهنتون را سکوت مرگباری فرا گرفته بود. استادان و کادرهای علمی پوهنتون نظر داشتند که این گله جاهلان فقط بخاطر تحقیر استادان و ملوث ساختن فضای جلسه علمی پوهنتون داخل مجلس شده بودند.

زرلشت

غار طالبی

گل‌نبی ولد محمدنبی تحویلدار مکتب سنگی خواجه بغرا به تاریخ ۵ دلو ۷۶ طبق معمول پول معاشات را با دو نفر هیئت دیگر از بانک کشیده به خانه خود می‌آورد. ساعت ۳:۳۰ شب پنج طالب مسلح از دیوار خود را به حویلی انداخته بعد از لت و کوب گل‌نبی مبلغ ۷۰۰ لک افغانی را باخود می‌برند. گل‌نبی ساعت ۴ صبح ناحیه منطقه را از جریان مطلع می‌سازد. طالبان ناحیه مذکور ساعت ۱۱ روز جهت بازرسی خانه می‌آیند و گل‌نبی را با خود می‌برند. بعداً دو نفر دیگر هیئت را نیز زندانی می‌کنند که آن دو با پرداخت سه سه لک افغانی رها می‌شوند. گل‌نبی چون به نان شب و روز خود احتیاج بود و تنها یک غرفه سگرت فروشی تمام دار و ندار زندگی‌اش را می‌ساخت زندانی طالبان می‌گردد. زمانی که اقارب وی به صدارت مراجعه کرده و خواهان رهایی‌اش می‌شوند طالبان در جواب می‌گویند: «دو نفر دیگر هیچ‌گناه نداشتند گناهکار اصلی گل‌نبی است که می‌خواهد نام طالبان را بد کند و آنان را دزد معرفی کند.» طالبان به هیچ حرف دیگری گوش

«مسلمانی طالبان» در ریش است»

در اواخر ماه حمل ۷۷ یکی از افراد «ولداالمعروف» که طالب بچه‌ی کم سن و سالی بیش نبود پیر مردی را در نواحی پل باغ عمومی متوقف نموده و بی توجه به سن و سال او ضمن دست بردن به ریشش، با لحنی رذیلاانه طالبی پرسید که چرا ریشش را کم کرده است. پیر مرد با معصومیت تمام ابراز نمود که ریشش موی خوره دارد و از این بیشتر دراز نمی‌شود. اما طالب بچه بی‌اعتنا به حرف وی از او خواست دستش را بگیرد تا دره زند. اما پیر مرد قبل از پیش نمودن دستش گفت سوالی دارد: «در کدام قرآن و حدیث و سنت ذکر گردیده که با مساندن ریش و با قید دقیق درازی و کوتاهی آن آدم مسلمان می‌شود؟ در کدام قرآن آمده است که در صورت تقصیر در زمینه ریش، پیرمردی مثل من را باید پسر بچه‌ای دره زند؟»

جلی بچه که مطلقاً جوابی نداشت با گستاخی‌ای در شأن یک طالب فاسد گفت: «در قرآن و حدیث آمده است و مهمتر از آن چون "تحریک طلبه کرام" خواسته است باید بجا آورده شود. بعد با دره دست داشته پیرمرد راده دره زد و خود منتظر شکار دیگری ایستاد. اما پیر مرد همچنانکه می‌رفت در حالیکه اشک‌هایش را پاک می‌کرد با قدرت تمام فریاد زد: «او مردم بدانید که در قرآن و حدیث آمده که مسلمانی در ریش است، در قرآن آمده که پیرمردی به سن و سال من را باید به دره بست، در قرآن آمده است که به ریش مردم دست زنند. اینست مسلمانی، اینست شریعت و سنت اینها و...»

طالبان جراثیمی مرگزا و شادی کش

به تاریخ ۳ ثور سال جاری حوالی ۵ بعد از ظهر گروهی از طالبان اداره «امربالمعروف و نهی از منکر» در چارراهی آسمایی مقابل هتل پلازا موتر حامل عروس و دامادی را که به طرف خانه داماد در حرکت بود متوقف نموده شروع به تلاشی کردند. از جلو سیت کاستی پیدا نمودند و بعد از پرسش داماد گفت کاست از او است. طالبان داماد را در مقابل عروس و تعدادی از خویشاوندانش از موتر بیرون نموده و بی‌اعتنا به حرف‌های اقارب و مردم محل، شروع نمودند به زدن چار کیبل به دست او. در این اثنا یک تن از نزدیکان داماد که در عقب سیت نشسته بود به طالبان گفت که کاست از اوست بناءً هر جزایی که

تا پدرش را نزد آنان بیاورد.

معلم که زندگی‌اش با داشتن ۹ طفل بیش از آن فلاکت‌بار بود که از کمره بگذرد بناءً بخاطر دست یابی به تنها سرمایه‌اش به حوزه رفت. اما طالبان او را متهم به کفر و تخلف از قوانین طالبان نموده مورد سوال قرار دادند که چرا و به کدام حق کمره دارد و باید مبلغ ۲۲۰۰۰۰ جریمه بپردازد. معلم گفت که قادر به پرداخت پول نیست. طالبان از قیمت کمره پرسیدند. معلم جواب داد که آنرا مبلغ ۱۲۰۰۰۰۰ خریداری نموده است. آنان با بی‌شرمی خاص طالبی گفتند تا کمره را به آنان بفروشد و از پول آن ۲۲۰۰۰۰ جریمه را بپردازد. معلم چاره را در همین دید که می‌تواند با فروش کمره هم از شر ولداالمعروف‌ها خلاص شود و هم با پول متباقی چند صبحی زندگی‌اش را پیش برد. او با پرداخت ۲۲۰۰۰۰ افغانی از چنگ «شریعت مداران» ریاکار و رهن خلاص شد. اما طالبان «فراموش» کرده‌اند که کمره «لحاد و بدعت» بوده و باید آنرا خرد و خمیر نمود! واقعیت اینست که این فاشیست‌ها به هر چیز حاصل تکنولوژی امروزی علاقمند اند اما صرفاً برای مقاصد خایانه سیاسی یا تفریح و خوشگذرانی خود شان.

سرقت به سبک طالبی

قدرت نمایی و ارعاب مردم با نشان دادن کلاشنکوف از کارهای روزمره‌ی طالبان در کابل می‌باشد و یادآور نمایشات زجردهنده‌ی مزدوران پرجمی و خلقی و خابنان جهادی. آنان هر کاری که بخواهند انجام می‌دهند زیرا بخوبی آگاه اند که مردم با دستان خالی نمی‌توانند مقابله نمایند. بخصوص اینکه کوچکترین ابراز عقیده و عمل خلاف، حمل بر ملحد بودن گردیده، عواقب آن زندان، کیبل کاری و قتل زیر شکنجه می‌باشد. در اوایل حمل سال جاری در بازار لیسه مریم واقع در خیرخانه، آمر سمت طالبی موسوم به شاه ولی از چندین دکاندار - البته با وقفه‌ها و فواصل مختلف - ظاهر آجناسی از قبیل بوت، کالا و غیره «خریداری» می‌نمود که با دادن ورقه‌ای باید خودش پرداخت پول آنرا در دفترش وعده می‌داد. اما دفتر کجا و پول کجا! وی حتی از یک ترکاری فروش که از بام تاشام مفادش از ۲۰ هزار افغانی (قیمت ۲۰ قرص نان دو صد گرمی) مبلغ ۷۰۰۰۰۰ افغانی را ترکاری «خریداری» نموده بود و نیز از دکان دیگری مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ را. با این سرقت طالبی تعدادی از دکانداران که متقبل خسارات گزافی شده بودند به شکلی به «مقامات» طالبان اعتراض نمودند که «مقامات» هم به خاطر پنهان نمودن سرقت برادر شان و حفظ «آبرو و حیثیت» او را به جای دیگری تبدیل نمودند.

آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی!

طالب بچه متوجه گردید که مردم بجز عده‌ی کمی همه در سکوت فرو رفته‌اند، ناگزیر از تعدادی طالبان مسلح که در گوشه‌ای نشسته بودند با اشاره دست تقاضا نمود تا نزدیک آمده وی را در گفتن نعره تکبیر همراهی نمایند. طالبان از قبل آماده نیز با حرکات عجیب و غریب دوان دوان بسوی مایک آمده و با بلند نمودن تفتنگ‌هایشان فریاد الله اکبر را سردادند. البته این جریان نه یکبار بلکه چندین مرتبه تکرار گردید زیرا مردم حاضر نبودند تا با سر دادن نعره الله اکبر به نحوی در جنایات طالبان سهیم گردیده و بر آن مهر تصدیق گذارند. طی سخنرانی‌هایی که هدف آنها همانا تبلیغ سیاسی و توجیه بربریت‌شان و نیز محکوم کردن «گروههای شرو فساد» بود، چندین مرتبه از ورثه‌ی مقتول طلب «عفو و بخشش» نمودند تا باین گونه درامه سازی‌ها مردم را تحمق نموده و بر ماهیت پلشت و جنایت‌بار و تاریک خویش پرده‌ای از عطف و انسانیت کشند. قابل یادآوریست که تمامی مردم یکصدا خواستند تا از اجرای حکم صرف‌نظر کنند و بشکلی به صلح و سازشی برسند. اما مردم شاید نمی‌دانستند که فاشیست‌های نو به دوران رسیده، از این نمایشات مسخره واقعاً خواستار عفو نیستند. آنان تنها می‌خواهند در برابر ورثه‌ی مقتول چهره «انسانی» و «متمدن» بخود گرفته و ماهیت پلید و قرون وسطایی خود را پبوشانند. بعد از ختم پرده اول که تقریباً یک ساعت و بیست دقیقه به درازا کشید، پرده دوم مضحکه که هدف آن ایجاد رعب و وحشت در میان شهریان کابل بود شروع گردید.

به خاطر کشتن هر نوع حس انتقام جویی و شورش، طالبان از شرکت تقریباً ۳۰۰ زن نیز جلوگیری ننموده بودند تا باشد که زنان کابل راهم از دیدن وحشت و درنده‌خویی طالبی بی‌نصیب نگذارند. یکسکن از طالبان با دره‌ای که در دست داشت از یک تعداد هم‌سلسلکانش خواست تا زن را حاضر نمایند. طالبی که کمتر از ۲۰ سال به نظر می‌رسید پیراهن و جاکت خود را کشید و محکوم با اشاره وی پشتش را به طرف او نمود و جلاد با اشتیاق و ولع تمام، صد دره به پشت زن حواله کرد. بعد نوبت اجرای حکم قصاص فرا رسید. قبل از اجرای حکم گروهی از طالبان برای آخرین مرتبه به نمایش‌شان یعنی طلب بخشش از ورثه مقتول دست زدند. اما بعد از «شور و مشورت با برادر و پدر مقتول» رئیس محکمه نظامی اظهار داشت که گویا برادر مقتول معتقد است که اگر بهرام (قاتل) را مورد عفو قرار دهد و با پذیرفتن فدیة از خویش درگذرد، در آینده بی‌گناهان دیگری را به قتل خواهد رساند. بناءً صلاح در این می‌بیند که به زندگی او خاتمه داده شود تا منبع از این گونه کشتارهای ناحق جلوگیری گردد! اما او هرگز جرأت آنرا نداشت که درباره کشتار هزاران هموطن ماتمدر ما و نیز ربودن دختران جوان و ارتکاب سرقت و رهنزی از جانب «فرشته‌های صلح» سخن گوید. حکم باید اجرا می‌گردید زیرا طالبان از قبل آن را فیصله نموده بودند، زیرا آنان خواهان تثبیت شرایط فاشیستی و مختنق‌اند؛ زیرا آنان مجریان «شریعت غرای محمدی»‌اند، اما نه در

می‌خواهند به او بدهند. طالبان از زدن بیشتر داماد صرف نظر نموده و با دو دشنام آن فرد را از موتر بیرون و با ضرب و شتم در موتر خود انداخته به محل نامعلومی حرکت نمودند. با رفتن طالبان، اقارب داماد و مردمی که در محل جمع شده بودند طالبان را نفرین می‌کردند.

بیزاری مردم از «نماز طالبی»

از اواخر ماه حمل ۷۷ بدینسو ریاست «امربالمعرف و نهی از منکر» یکبار دیگر در رابطه با بجا آوردن نماز، قیود و سخت‌گیری‌هایی را وضع نموده است. به تمامی دکانداران هشدار داده شده که در اوقات نمازهای ظهر و عصر دکان‌هایشان را بسته و نماز را در جماعت بجا آورند. تعدادی از دکانداران که از این همه سخت‌گیری‌ها و چندین مرتبه نماز خواندن در یک وقت به تنگ آمده‌اند، متوقع نماز و گشت زدن طالبان به منظور واداشتن دکانداران به نمازگزاری، دکان‌شان را قفل می‌کنند تا از شر طالبان خلاص شوند. روزی دکانداری در حالیکه نمازش را در مسجد بجا آورده بود و قبل از دیگران بسوی دکانش می‌آمد توسط گروهی از طالبان متوقف گردیده و مورد سوال قرار گرفته بود که چرا نماز نمی‌خواند و او اظهار داشت که از مسجد برمی‌گردد. اما طالبان که سعی داشتند تا وی بار دیگر نماز بخواند، او را نزد فردی که در موتری فلاپنگ کوچ سفیدی نشسته بود بردند و جریان را برای او بیان کردند. وی که پاکستانی بود فرعونانه به طالبان گفت که او را آزاد کنند!

تراژدی انسانی و کم‌دی خونبار طالبی

به ادامه‌ی ارتکاب جنایات و قصابی و ایجاد جو خفقان و ترور، طالبان عقده‌مند از دوران مماشات و مغالزه با ملایان حجله‌نشین، به تاریخ ۲۲ حوت ۷۶ یکبار دیگر در برابر چشمان دهها هزار مردم داغدار کابل حکم قصاص و دره‌زنی را بالای دو تن از شهریان بی‌پناه کابل به «جرم» زنا و قتل اجرا نمودند. جریان قصاص و دره‌زنی در دو پرده که طالبان از هر یک مقاصد خاص داشتند اجرا گردید، که فقط به خاطر تجلی حماقت و بی‌چارگی طالبان بسیار دیدنی بود. پرده اول که هدف آن توجیه جنایات‌شان در لباس مذهب و سنت بود، با سخنرانی‌های به اصطلاح مسئولان ذیصلاحیت‌شان که هر یک بنابه سلیقه و سطح و سواد خود در باب محق بودن قصاص و دره‌زنی در «شریعت غرای محمدی» سخن می‌راند، شروع گردید. نطق طالبان از قبل گفته بود که جریان مراسم مستقیماً از طریق رادیو پخش می‌گردد بناءً در وقفه میان سخنرانی‌ها از مردم می‌خواست تا وی را در گفتن نعره الله اکبر همراهی نمایند اما زمانیکه

عایران بی‌گناه، عقده خود را فرو می‌نشانند.

علی

«احسان مطمئن» بادیگارد «استاد» و دژخیم طالبان

احسان مطمئن با طالبان از در سازش پیش آمده و با آنان یکجا استدیوم ورزشی را به تصرف خود درآورد.

رئیس، مدیر و معاونین همه از اقارب نزدیک آقای مطمئن اند. او در دوران جهادی‌ها خود را در آغوش ربانی انداخته و نمایشات تکواندو را برایش اجرا می‌کرد و حتی گاهی هم در پاکستان بادیگارد «استاد» می‌بود ولی امروز از پدر و مادر طالب شده است.

آقای مطمئن مسابقات جدیدی را طبق میل صاحبان به نمایش می‌گذارد. نمایشات جدید عبارت اند از سنگسار، قصاص و به دار زدن. تا حال در هیچ نقطه جهان میدان‌های ورزشی شاهد این چنین اعمال ضدبشری نبوده است اما در سرزمین برباد رفته‌ی ما تحت نام دزد و زناکار خون انسانهای بی‌نوا در این میدان‌ها بسیار ساده به زمین ریخته می‌شود.

باجگیری طالبی

حوزه دهم کابل منطقه باجگیری طالبان است. آنان دنبال منزلی می‌گردند که صاحبان شان در کابل نبوده و خانه خود را به کسی گرو داده باشند. به طالبان این حوزه گفته شده که جیب خرج خود را از همین مدرک تأمین نماید.

فردی که خانه یک هموطن هندوی ما را مبلغ ۱۰۶ لک افغانی گرو گرفته بود به حوزه خواسته و برایش می‌گویند که مالک خانه را حاضر کند. مالک چون نبود برادر وی را حاضر می‌سازد. ولی طالبان نه برادر مالک را می‌پذیرند و نه اسناد را و به آن فرد دستور می‌دهند که ماهانه ۶ لک افغانی کرایه به صورت منظم به حوزه بپردازد. طالبان حوزه سرگردان یافتن خانه‌های دیگر با همین مشخصه هستند.

بهای ریش کوتاه، خون!

طالبان محمد هارون ولد امیر محمد باشند شهر نوکابل را به تاریخ ۸ ثور ۷۷ ساعت ۸:۳۰ صبح از جاده بین چارراهی حاجی یعقوب و چارراهی انصاری ربوده، او را به خانه قومندان گدا در همان ناحیه انتقال می‌دهند. در آنجا تعداد زیادی جوانان دیگر نیز به جرم کوتاهی ریش شان محبوس بودند که همه‌ی آنان را به شفاخانه وزیر اکبرخان برده و بعد از گرفتن ۱۰۰۰ سی سی خون از هر کدام رهایشان می‌سازند.

رابطه با خویش بلکه در رابطه با مردم ضربت دیده ما، راستی طالبان آنقدر بیچاره و بی‌قدرت اند و آیا آنقدر به رای و عقیده مردم - مهم نیست چه نوع عقیده‌ای - احترام و ارزش قایل اند که نتوانند از اعدام فردی که از جریان محکمه اش نیز خبری نیست جلوگیری کنند؟

به هر صورت، قاتل راکش کشان از موتری پایین آوردند. با قرار دادن وی نزدیک موتری که برادر مقتول قبلاً آنجا ایستاده بود، چشمانش را با تکه‌ای بستند. بعد با دادن کلاشکوف به دست برادر مقتول از وی خواستند تا حکم آن را اجرا نماید. او بدون مکثی یک مرمی به فرق بهرام خالی نموده و وی نقش زمین شد. اما طالبی که در کنار برادر مقتول ایستاده بود و تا هنوز میدانی برای به نمایش گذاشتن «مردانگی» و «غیرت غرای محمدی» اش نیافته بود، با قاپیدن کلاشکوف از دست ضارب، مرمی دیگری به لاش در خون پییده‌ی بهرام خالی کرد.

بعد از کشتن بهرام چند طالب جسد او را در موتری انداخته به جای نامعلومی بردند. بعد از ختم مراسم، مردم که همه زیر لب خشم و نفرت خود را زمزمه می‌نمودند خواستند تا از استدیوم بیرون شوند اما تعدادی از طالبان با تفنگ و چوب و کبیل بسوی مردم یورش برده و آنان را با قنداق تفنگ و کبیل و چوب می‌زدند تا مبادا «بی‌نظمی» و «اغتشاش» به وجود آرند.

وژمه سبا

هار شدن طالبان بالگد «برادران»

به تاریخ ۲۳ حمل ۷۷ تعدادی از مسافران که از جبل السراج به کابل می‌رفتند در تگاب در اولین پوسه طالبان توقف داده شده. بلافاصله سه طالب با کبیل‌های فولادی همه را از لت و کوب شدید نموده اجازه عبور می‌دهند.

یکی از زنان که شدیداً مجروح شده بود به گوشه‌ای می‌افتد. اقاریش بعد از اینکه نوبت لت و کوب شان سپری شد به سراغ وی می‌آیند. اما زن که سه طفلش نیز همایش بودند از شدت درد و عمق زخم‌ها جان داده بود.

سه مرد مسافر از ترس در عقب یک سنگ بسیار بزرگ به مشکل خود را رسانیده پنهان می‌شوند. طالبان آنجا را هدف گرفته فیر می‌کنند. اما هر سه نفر جان سالم بدر می‌برند. سرانجام در اثر شور و فغانی که در محل به وجود می‌آید طالبان دستپاچه شده داخل پوسه می‌شوند و از ادامه کشتار و اذیت مسافران دست می‌بردارند.

بعد معلوم شد که طالبان خون آشام روز قبل در جنگی که با برادران خاین خود داشتند، شکست خورده بودند و بنابراین با لت و کوب

طالبان به جوانان اخطار داده بودند که بگویند: ما داوطلبانه خون خود را به طلبه کرام هدیه کردیم.

ر.ع.

از زورگویی رذیلانه‌ی طالبی

از مالک فروشگاه وطن زنی در پانزدهم رمضان ترموز خریداری می‌نماید اما بعد از گذشت یک ماه آن را دوباره به دکاندار آورده می‌گوید که خراب است. مالک فروشگاه ترموز را دیده متوجه

می‌شود که شیشه آن شکسته است. زن اصرار داشت که حتماً ترموز جدید برایش داده شود در غیر آن فردا دو ترموز خواهد گرفت ولی دکاندار جواب رد داد. فردای آنروز زن با موتر پیچرو و یک ملا و چهار طالب مسلح داخل دکان شده و دکاندار را شدیداً لت و کوب می‌نمایند.

دکاندار ضمن استدلال می‌گوید: «این خانم با شما چه رابطه دارد شما از قندهار و او از کابل است.» ملا فرعونانه جواب می‌دهد: «خبرداری یانی من ملاقیوم آمر نظارت خانه ولایت کابل و برادر خاکسار می‌باشم حق نداری زیاد سوال کنی!» بالاخره دکاندار را با خود برده و سه شب در نظارت خانه محبوس و هر شب کیبل کاری می‌کنند. دکاندار بعد از پیدا کردن واسطه برای قاضی القضاات و با دادن ترموز جدید از مصیبت نجات یافت.

او بعداً می‌گفت: «از آن واقعه به بعد تصمیم گرفتم که این شهر را رها کنم در غیر آن طالبان با عقده‌مندی با من رفتار خواهند کرد. حالا در پاکستان آواره می‌گردم.»

سمندر

د طالبی پلټونکو اجرائات

د مرغومی د میاشتی په آخرو کی یو هیئت د شورا او په اصطلاح

صدارت لخوا تعیین شوی وه چی وزارتونه او ریاستونه تفتیش او د حاضری غیرحاضری څخه گزارش ورکړی. د «کرامو طالبانو» دا هیئت چی کله د او بو او بریښنا وزارت یوه ریاست ته ځی گوری چی مامورین رخصت شوی دی او څوک نشته، د مامورینو د مدیر په دروازه داسی لیکي:

«بی قاموس پلوه نفره ستا پرسونل موجود نه دی (د کنترول او تفتیش اداره)».

سبا چی مامورین راځی گوری چی داسی د توهین او تحقیر نه پک جمله لیکل شوی ده.

بل سبا همدا هیئت چی یا سهار وختی او یا پس له رخصتی راغلی دی بیا هم گوری چی نه رئیس شته او نه مامورین نو دا واری د رئیس د کوټی په دروازه لیکي:

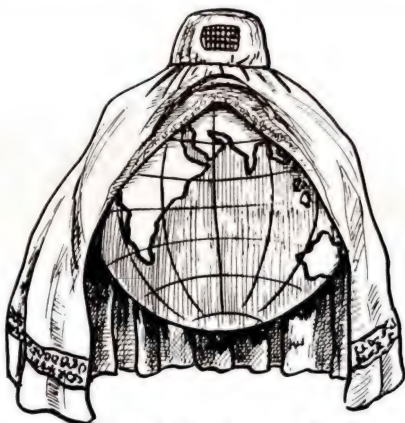
«ای د خاینانو رئیس! ته څرنگه رئیس یی چی د خپلو مامورانو سره یوځای تښتی.»

ټولو داسی فکر کاوہ چی دا یو شخصی خصومت دی او څوک قصداً دا کارکوی. ترڅو د طالبانو د شریعت رادیو اعلان وکړ چی

د وزارتونو اوریاستونو تفتیش او کنترول روان دی او د مؤظف هیئت له خوا حاضری گانی کنترولیری.

«ای سپیه، ای بی ناموسه»

د غواپی د میاشتی په دولسمه نیټه د جمعی په ورځ په خشت هوختیف کی طالبی چریانو یو ماشوم هلک کشاوه چی گنی ویشتان یی لوی دی او سنت یی پرځای کړی ندی. هلک چیغی او ناری وهلی: «ما خوشی کړی په شفاخانه کی مریض لرم او هغه ته پوپی وړم، راباندی ناوخته کیږی او د سلمانۍ پیسی هم نلرم.» په دی حالت کی یوی ښځی چی د دوی له څنگه تیریدله په پیر نفرت سره چړی ته وویل: «پوپی څخه یی خبر شه، ویشتان یی څه کوی پدراعتنه انسانه!» چړی چی د ښځی دا خبره واوریدله ښځی پسی یی منوی شروع کړی هر څومره چی بیچاره ښځی منوی واخیستی طالب ورپسی وه او د شاخوا یی ښځه اول ټپله کړه بیایی د هغی په وهلو پیل وکړ. میړنی ښځی د هر کیبل په مقابل کی طالب ته «ای



ملا ربانی: «جنیش طالبان جهانی می‌شود»

سپیه، ای بی ناموسه» خطاب کاوه.

په کابل کی د طالبانو غلا

حاجی د کور طلا او نوری نقدی پیسی یونیم سللکه افغانی او سل زره کلداری غلو ته ورکړی. کله چی غلو خپل مرام تر لاسه کړ، استالفی یی وتاړه او د کور قالینی او نور قیمتی شیان یی راټول، او په موټر کی یی بار کړل او لاړل. وروسته چی حاجی او د هغه مشر زوی زمري ځانونه خلاص کړل او انگرې ته وتل ناری او چیغی یی وکړی چی «مه پریریدی غله دی وهی نیسی» کوڅی ته څو تنه گاونډیان راغلل او له حاجی څخه یی د غلو په هکله پوښتنی وکړی. وروسته څو سپین پریری له حاجی سره یو ځای حوزی ته لاړل چی خپل راپور ورکړی. حاجی لیدلی حال حوزی ته بیان کړ. هغه وویل چی د غلو موټر عسکری رنګ، نظامی نشان او دولتی نمبر پلیت درلوده. د حوزی آمر د دی حقیقت په اوریدلو سره اور واخیست او وهی ویل چی لعنتیانو تاسی جاسوسان یاستی او غواړی چی زموږ د اسلامی دولت نوم بد کړی، مونږ ټول افغانستان اداره کوو او تاسو یواځی خپل کور تر لسو بجو پوری هم ساتلی نشی هغه ځکه چی مونږ د شپي له لسو بجو څخه تر څلورو بجو پوری گزمه کوو او ستاسی پر کورونو پهیږه کولی نشو! وروسته یی له حوزی څخه ټول سپین پریری وشرل.

سلما

ابراهیم

طالبان، د خلکو د غرور دښمنان

د کب د میاشتی په ۲۵ نیټه د کابل ښار د پل باغ عمومی د سرک په غاړی یو سپین پریری سړی دری دانی جاروگان د خرڅولو لپاره په لاس کی نیولی وو. پوښتنه می وکړه چی کا کادی جاروگانو بیه څو ده هغه راته په قهر او دردمن غږ وویل چی پنځه زره افغانی او بیای زیاته کړه: «په دی کی ماته پنځه سوه افغانی پاتی کیږی. که دا ټولی خرڅی کړم بیا هم خپل تاوان پوره کولای نشم.» ومی پوښتل چی تاوان دی په څه کی دی؟ هغه وویل: «نن سهار ۸ بجی می له یو آشنا دکاندار څخه ۸ دانی جاروگان په قرض واخیستل ترڅو یو، دوه پوپی پیدا کړم مگر دغو کبرجنو ظالمو طالبانو پداسی حال کی چی د مرکزی کنټنټی تر څنگ د سرک تر غاړی د یوی لنډی دمی لپاره ناست وم زما له لاسه دری دانی جاروگان واخیستل او سیند ته یی واچول بیا می له نوموړی دکاندار څخه په ډیر عذر او زاری نور جاروگان

طالبی امنیت

د ۱۳۷۶ کال د سلواغی د میاشتی په دریمه نیټه د ماحستن د لمانځه په وخت یو دولتی والگا موټر چی شپږ اوه نفره په کښی وو د حصه اول په لومړی سرک کښی د بادامو د سودا گر حاجی استالفی کورته ودرید او د کور دروازه یی وټکوله. کله چی حاجی استالفی دروازی ته راغی پوښتنه یی وکړه چی څوکی، وسله والو کسانو وویل چی مونږ یو دروازه وازه کړه. بیا حاجی وویل چی څوک یی؟ غلو وویل چی که دروازه وازه نکړی د کورنی سره دی یو ځای وژنو. حاجی له ویری ژر دروازه خلاصه کړه، کله چی غله کور ته ننوتل کلاشینکوفی د حاجی ستونی ته ونيوه چی شور او زور ونکړی که نه وبه وژل شی. د حاجی دوه زامن زمري او جاوید، میرمن او ترور یی وتړل او په یوی کوټی کی یی واچول او یو نفر مسلح ورته ولاړ وو چی شور جوړ نکړی. غلو حاجی له ځان سره بلی کوټی ته بوت، او ورته یی وویل: «خپلی ټولی پیسی او طلا را کړه او که نه وبه وژل شی».

نه اخوان نه طالبان، قدرت بدست مردم افغانستان!

کولی خلکو ته وایی: «وروره، که غله پیژنی یا په چا مو گمان کیږی مونږ ته یی په گوته کړی او که نه وی نو هم خپل وخت او هم زموږن وخت مه ضایع کوی.»



ک.ی.

بی ناموسان بامیانچی وحدتی

گروپ های مسلح بامیانچی که در جریان حمله طالبان به شهر مزار بخاطر دفاع از حزب وحدت به مزار آمده بودند بعد از دفع طالبان دست به چورو چپاول منازل مردم، سرای و دفاتر ملل متحد زدند. چون محقق را از خطر نابودی حتمی نجات داده بودند بخاطر پاداش آن در مسیر راه مزار - پلخمري جابجا شدند تا بادست باز هر تبهکاری و بی ناموسی که دل شان خواست انجام دهند.

این جانیان کثیف با «فروختن» و تهدید به خوراندن شیش های خود بالای مسافران هرکدام پول های زیادی بدست آورده اند. نفرت و کینه مردم ما در مقابل این شرفباختگان بسیار شدید بوده و در هر محفل، بازار و بس های شهری این کینه و نفرت علناً ابراز می گردد و حتی در مورد متحد شدن به ضد آنان و از بین بردن شان با یکدیگر صحبت می نمایند. حزب وحدت این مسئله را درک کرده و قبل از فرارسیدن عید چند گروپ ازین وحشی ها را دوباره به بامیان فرستاد ولی دیگران از رفتن اباً ورزیده و تهدید کردند که مسلحانه برضد محقق مبارزه خواهیم کرد. گروپی ازین سگان ایرانی حین برگشت به بامیان، دختری جوان و مادرش را از شهر مزار اختطاف و با خود می برند و در جریان راه دستجمعی بر مادر و دختر جوان تجاوز می کنند. چون مادر بخاطر نجات خود و دخترش سروصدای زیادی راه می اندازد بناءً به امر قومندان گروپ، از کوهی در نزدیکی های کشنده پایین انداخته می شود. مردم محل جریان را به یکی از قومندانان منطقه اطلاع می دهند. قومندان افراد خود را در مسیر راه جابجا ساخته و دختر را از چنگ سگان دست آموز ایرانی که دیگر آتش بی ناموسی شان فرو نشسته بود، نجات داده و به مزار می فرستد.

«ما جنایتکار

و بی ناموس هستیم»

دراثر چورو و چپاول بیش از حد مردم مزار، یک تعداد تجار ملی و ریش سفیدان نزد مجید روزی، جمعه خان همدرد (مسئول حزب

واخستل، سپین بریری سپری وویل چی طالبان د خپلو داتسنو او پیجاروگانو د درولو لپاره غواړی دغه خای تخلیه کړی.

د دی کیسی په اوریدلو سره می زړه پیر په غصه شو او دا خبره راته یو حل بیا یقینی شوه چی په رښتیا سره د استعمار گوها گیاند خلکو د سوکالی واقعی دښمنان دی. طالبانو چی نن سبا کومی لوبی د اسلام او شریعت په نوم د خلکو په سر شروع کړی دی دا ټولی هغه نقشی او دیکته شوی پروگرامونه دی چی غواړی په مختلفو بهانو او حیلو خصوصاً د شریعت په نوم خلک وټکړی د هغوی غرور او شخصیت په خپل گمان مات کړی او د هغوی څخه سرټیټی تسلیم شوی انسانان جوړ کړی. په خلکو باندی ډول ډول اقتصادی ستونځی ور وپېی. د هغوی د اعتراض کولو او حق غوښتنی روحیه ورمپه کړی ترڅو د ستم نه ډک د جبر، بدمعاشی او زورگوویی حاکمیت ټینګ کړی او بیا زموږ د خلکو او هیواد برخلیک خپلو بادارانو ته په لاس کی ورکړی.

طالبی غله

د خلکو د امنیت خارنه کوی

د کب د میاشتی په ۲۱ نیټه د ماښام ۷:۲۰ بجو، څلور تنه وسله وال کسان په یو جیب کی چی په شیشو یی لکه د طالبانو د نورو ټولو موټرو پشان تور فلم لگیدلی وه په تایمینی کی د حاجی محمدصديق کورمخی ته پریږی او وسله وال کسان د تلاشی په نوم کور ته ورننځی سمدلاسه اخطار ورکوی چی له خپلو ځایونو څخه حرکت ونکړی د کور په تلاشی او لټولو پیل کوی. څرنګه چی څه په گوټو نه ورځی بیا د هغه زلمی ځوی چی عمر یی د ۱۲ کالو په شاوخوا کی دی په تفنگچی باندی تهدیدوی او تری پوښتنه کوی چی سره زړ، گانی او نقدی پیسی مو په کوم خای کی خوندي کړیدی. محمدصديق چی د مندی په کوڅه کی یو مشهور دکاندار دی د خپل ځوی په سر د تفنگچی په لیدلو سره په وارخطایی وایی: «هغه بوتلونه، قوطی او پیونه چی په پخلنزی کی ایښودی دی وگوری شاید پیدایی کړی» غله پخلنزی ته ورځی او کله چی د وچو پیازو یو پیپ نسکوروی د هغو په مینځ کی د سرو زرو دری امیلونه، گوټی، یو زیات شمیر د سرو زرو ایرانی سکې (پوښونه) او ۶۰ لکه نقدی افغانی مومی او بیایی د «غنیمت» په توګه له ځان سره وړی د غلو دغو «بیړنی عملیاتو» تخمیناً یو ساعت دوام وکړ، د کوڅی گاونډیان د دی لپاره چی د طالبانو او جهادیانو په رسمی چارو کی یی مداخله نه وی کړی د معمول پشان هیڅ ډول عکس العمل نه ښکاره کوی. سهار چی حاجی محمدصديق د کوڅی څو تنه سپین بریری د نوموړی سیمی امنیتي حوزی ته د اطلاع ورکولو لپاره ورځی، د حوزی مسئول طالب ورته وایی: «لمړی زموږ په موټر کی تیل واچوی چی د پیښی خای ته ولاړ شو» په دی وخت کی یو بل طالب چی په کندهاری لهجه یی خبری

ک.ی.

فشه مردم علیه سه سرفاین جنایتکار

روز اول عید رمضان تمام مردم شریف کارته صلح جهت ادای نماز در مسجد جامع کارته جمع شده بودند که ناگهان سروکله سه جنایت کار وحیداله صباوون، همايون جریر و قدیر کریاب پیدا شد و هر سه در صف اول جابجا شدند. مردم از دیدن سه تروریست تعجب کردند. بعداً وحیداله صباوون بالای منبر رفته و شروع به صحبت کرد. مردم ما که از صحبت های تکراری و میان تهی این ارادل بشدت خسته شده اند و توان شنیدن بیشتر آنرا ندارند، از جا بلند شده و با فریاد «مرگ بر شما بیگانگان، دیگر از ماچه می خواهید، همه داروندار ما را بردید درین روز عید هم مارانمی گذارید، می خواهید خوشی عید را هم از ما بگیرید، کابل را به ویرانه تبدیل کردید حالا می خواهید برادران دیگر تان مزار را نیز به خاک یکسان نمایند، از مسجد خارج شوید در غیر آن همه ما مسجد را ترک خواهیم کرد و...» آنان را تهدید کردند. امام مسجد که وضع را وخیم دید فوراً شروع به ادای نماز عید کرد و خاین جانی را از چنگ مردم برافروخته ما نجات داد. سه مزدور را ایران فرستاده است که با نوکران وحدتی شان یکجا کار کنند تا مسعود صدارت گلبدین را بپذیرد.

ختنه سوری با خون مردم

شب ۱۷ دلو ۷۶ که ده ها هزار خانواده فقیر مزار گرسنه خوابیده بودند، شیر عرب قومندان فرقه ۱۸ ختنه دو پسر خود را جشن گرفته و با مصرف هزاران لک افغانی خواست تا جشن های ختنه سوری پسران دوستم پهلوان، رسول پهلوان، زینی پهلوان و خرمستی ده ها پهلوان و قومندان دیگر را از خاطره ها بزداید.

محتفل به اشتراک دوستم، محقق، جمعه خان همدرد و تمام قومندانان مزار و شیرغان صورت گرفت و تحفه ها که چپن، قالین و هزاران دالر بود توسط شیرعرب اعطا میگردید. این مسابقات دو روز ادامه یافت و چشم بخشی از مردم ولسوالی بلخ دوز به نان رنگارنگ

اسلامی)، شیرعرب و قومندان دوستم رفته و از سنگ جنگی های حزب وحدت و حرکت و دیگر تنظیم ها با ایشان صحبت نموده می گویند که اگر قادر به جلوگیری ازین نوع حوادث نیستید علناً به مردم ابلاغ کنید تا هر کدام بار و پندک خود را بسته و مهاجر شود. این سه نفر جانی که دستان شان به خون هزاران انسان بی گناه آغشته می باشد ظاهراً اظهارات را تأیید نموده و حتی شیرعرب می گوید که سخنان شما درست است، برادران هزاره ما و دختران و زنان را از سرک ها می برند، همین قدر مانده است که ببینند و زنان ما را نیز ببرند. جمعه خان مسئول حزب اسلامی در ولسوالی بلخ به سبب حدت تضادهای حزب با دیگران از فرصت استفاده و حقایق را بر زبان می راند: «شما مردم بسیار شریف هستید ولی ما جنایت کارانی هستیم که در جریان بیست سال از هیچ نوع آدم کشی، بی ناموسی، چور و چپاول بالای شما دریغ نکردیم و حالا هم ما هستیم که بجان شما افتاده و آخرین دارایی های تان را می خواهیم چپاول کنیم. از ما هیچ انتظاری نداشته باشید نه اتحادی وجود دارد و نه دولتی، نه وزارتی و نه ما توانایی داریم که از شما مردم شریف دفاع کنیم.»

روز بعد آن جلسه ای با شرکت محقق (وحدت مزاری)، جمعه خان همدرد، شیرعرب، مجیدروزی، نماینده حزب اکبری و نماینده حزب حرکت در شهر مزار دایر می گردد و بعد از بگو مگوهای جهادی فیصله می کنند تا علم آزادی که بنام علم سیاه و به هر تبهکاری و بی شرافتی مشهور است به حیث قومندان گارنیزون مزار تعیین و به او اختیار تام داده می شود تا برضد دزدان و جانین قاطعانه عمل کند!

از تبهکاران وحدتی

در اواخر جدی ۷۶ حاجی اسحق سمنگانی از تاجران شهر مزار در نزدیک خانه اش توسط وحدتی ها اختطاف و به قریه قزل آباد در نزدیکی میدان هوایی جایی که نیروهای حزب وحدت حاکمیت دارند برده می شود. حرکات مشکوک گروه اختطاف کننده توجه مردم محل را جلب کرده به گارنیزون اطلاع می دهند. از طرف دیگر احمدخان قومندان دوستم و مسئول نظامی سمنگان مسئله را با محقق مطرح و در مورد پیدا کردن حاجی اسحق با لحن تهدید آمیز صحبت می کند. محقق از فصیحی نماینده خود در گارنیزون که در اکثر این نوع اختطاف ها دست دارد می خواهد تا حاجی را هر چه زودتر پیدا کنند. چون فصیحی جای اسحق را می دانست توسط قوای گارنیزون منطقه قزل آباد را محاصره و خانه ها را تلاشی می کند. در تاریکی شب آدم ربایان می خواهند بورداتی (گوسفند چاق که جهت لاندی نگهداری میشود) خود را به جای دیگری انتقال دهند که بین آنان و بهره داران کلان تر قریه زدو خورد صورت می گیرد. گروه مسلح فرار می کنند و موتر حامل حاجی اسحق در محل باقی میماند. مردم قریه به گارنیزون اطلاع داده و حاجی را تسلیم شان می نمایند.

جنبش و وحدت با دلگرمی باداران می‌جنگند

بعد از جنگ وحدت و جنبش در حیرتان و اشغال اکثر نقاط تحت تسلط جنبش توسط وحدت در شهر مزار، تمام نیروهای جنبش در اطراف شهر مزار جابجا شدند. شیر عرب قومندان مشهور دوستم تمام نقاط دهداری، قلعه جنگی و اطراف آن حتی یک قسمت شیرآباد را از وحدت و جمعیت گرفت. کود و برق که بدست وحدت بود نیز توسط شیر عرب گرفته شد. مناطق سیاه گرد و اطراف آن توسط مجیدروزی قومندان دیگر دوستم از وجود وحدتی‌ها تصفیه شد و از حیرتان تا دوراهی حیرتان، نیروهای عبدالله چریک و روگیلری قومندان دوستم توسط ایجاد سه خط تقویه گردید. تمام راه‌های ورودی به شهر توسط جنبشی‌ها بسته شد و احدی نمی‌توانست مواد غذایی و دیگر مواد ضروری را به مردم برساند. قیمت مواد غذایی به آسمان بلند گردیده بطور مثال یک کیلو پیاز به ۵۰۰۰۰ و یک سیرآرد به ۳۰۰۰۰۰ افغانی رسید. اکثر قریه‌ها دوبار چور شدند، یک بار توسط وحدتی‌ها و بار دوم توسط جنبشی‌ها که حتی سرطاق‌ها از خانه‌ها کشیده شد و به عفت یک تعداد هزاره‌ها و ازیک‌ها هم تجاوز صورت گرفته است.

بعد از محاصره شهر توسط نیروهای دوستم به وحدتی‌ها ضرب‌الاجل داده شد که باید در ظرف دو روز تمام نیروهای شان را از شهر خارج کنند در غیر آن حمله صورت خواهد گرفت. مردم در حالت بسیار بدی قرار داشتند. تعداد زیادی از فامیل‌ها به طرف پلخمیری و شبرغان و تعدادی هم به حیرتان رفتند. در این لحظه سید علی جاوید «معاون صدراعظم» حرکتی وکاظمی نماینده وحدت اکبری پا در میانی نموده، نصف شب به شبرغان رفتند تا با دوستم مسئله را مورد «غور» قرار دهند. این همان روزی بود که سیل خانمان برانداز از هرکوجه و برزن شهر سرازیر شده و مردم بی‌هراس از مرگ و دستگیری به طرف شهر روان شدند و اگر محقق جنایتکار و عطای آدم‌کش امر فیر می‌دادند، دیگر تمام اهالی ولایت بلخ به پا خاسته و ریشه‌ی گندیده‌ی همه جهادی‌ها و جنبشی‌ها را از سمت شمال می‌کنند. خاینان سمت شمال نیز حساسیت موضوع را درک کرده و بعد از جمع شدن در شبرغان فوری تصمیم گرفتند که در ظرف ۲۴ ساعت تمام نیروهای مسلح بنابه خواست مردم از شهر خارج گردند. نیروهای جنبش در قلعه جنگی و فرقه دهداری، نیروهای حرکت در تنگی، نیروهای جمعیت در تنگی مارمل، نیروهای وحدت در غند ولگا و کمپ سخی جابجا شوند و نیروهای حزب اسلامی در ولسوالی بلخ مثل گذشته. فردای آن شیرعرب نیروهای خود را از اطراف شهر کشیده در فرقه دهداری جابجا ساخت. سایر باند‌ها تعدادی از افراد و سلاح ثقیله خود را کشیدند ولی اکثریت نیروهای شان هنوز هم در

آشنا شد. مصارف بسیار گزاف این جشن را شیر عرب بالای قومندانان مربوط خود حواله نموده بود. آنان هم پول مورد نیاز را به زور برچه از مردم عذاب دیده ما حصول کردند.

آیا روابط گلبدین با بادار اولش محکم است؟

بعد از اینکه گلبدین خود را به دامن ایران انداخت بادار جدید هم تا که جان داشت او را استعمال نموده، همه روزه وی را روی پرده تلویزیون ظاهر ساخته و با مصاحبه‌های حق و ناحق غلام نیمه جان شان را به جهانیان و مخصوصاً مردم افغانستان «زنده» و «نیروی مطرح» وانمود می‌ساختند. ایران گلبدین را بعد از سقوط طیاره و مرگ عبدالرحیم غفورزی به افغانستان فرستاد تا اگر نوکران وحدتی و حرکتی شان موافقه کنند که به حیث صدراعظم تعیین شود و از این طریق به امریکا ضربه زند. گلو بعد از رسیدن به شهر مزار و مخصوصاً در مصاحبه‌اش که در تهران صورت گرفته بود قسمی وانمود ساخت که علاقه ندارد در حکومت ربانی شرکت نماید و هدف آمدنش مبارزه بخاطر ایجاد یک حکومت وسیع‌البنیاد به شمول طالبان است. ولی وقتی به شهر مزار جابجا شد کم‌کم به نظر رسید که روابطش با بادار اول از بین نرفته است و بادار جدید نتوانسته وی را کاملاً از خود کند. او با دوستم که تازه می‌خواهد قدرت از دست رفته خود را به کمک دالر امریکا بدست بیاورد گرم‌تر گرفته و بانوکران ایران کمتر سر می‌جنباند. بعد از جنگ جنبش و وحدت در حیرتان گلو دوپا داشت و دو پای دیگر قرض گرفته از مزار فرار کرده و نفس سوخته خود را به ولسوالی بلخ مقر جمعه‌خان همدرد مسئول حزب در بلخ رسانید. فردا که جنگ در شهر مزار آغاز گردید و حزب وحدت قادر شد تمام مراکز جنبش را به استثنای خانه دوستم در شهر تصرف کند طبق موافقه قبلی حزب اسلامی نیروهای خود را در اکثر چهار راهی‌های شهر، مخبریات، خانه دوستم و... جابجا ساخت تا از حمله وحدتی‌ها جلوگیری کند.

انزجار مردم از سرخانیان جهادی

روز اول عید قربان که صدها نفر بخاطر ادای نماز عید به روضه رفته بودند، در آنجا چهره‌های کثیف ربانی، گلبدین، محقق و... را می‌بینند که هرکدام با بی‌شرمی تمام از مزایای صلح و امنیت و اتحاد صحبت می‌کنند. بعد از ادای نماز با امامت ربانی، جانین خواستند بیشتر صحبت نمایند ولی مردم که دیگر طاقت شان طاق شده بود همه از جا بلند شده و بدون اینکه خطبه‌ها تمام شود و دعا صورت گیرد مسجد را ترک کردند.

می‌شوند. یکی از آنان که قومندان دسته معلوم میشد سگریت خود را در ران دختر جوانی که همراه با مادرش برای خریداری آمده بود خاموش می‌کند. دختر سیلی محکمی بروی وحدتی بی‌ناموس می‌زند. در مقابل، وحدتی با وحشتی بی‌مانند با قنداق تفنگ به دختر حمله کرده و بعد از دکان خارج شده به افراد خود امر می‌کند تمام راه های خروجی را بسته و مارکیت را محاصره کنند تا بدین وسیله هم جلو اعتراض دکانداران را بگیرد و هم دختر را اختطاف کند. ولی دختر و مادرش قبل از اقدام جنایتکارانه وحدتی، به کمک و راهنمایی دکانداران از راه زیرزمینی منزل دوم موفق به فرار می‌گردند.

۱. ی.

دوستم بای و تحکیم مجدد حاکمیت

دوستم بای بعد از تصفیه فاریاب از وجود نیروهای ملک و تحکیم خط بادغیس به فکر حاکمیت بر مزار و نواحی اطراف آن شد و پنجاه فیصد مواضع و پوسه‌های قبلی خود را به جز از ساحه کود و برق و شهرک حیرتان از حریفان جهادی بدست آورد. ولی جناح محقق وحدتی و هم ملیشه‌های ملک در کمین نشستند. بی‌اعتمادی روز افزون باعث تشدید تضاد شان می‌شد تا اینکه بخشی از نیروهای حزب وحدت مستقر در حیرتان جهت تجلیل سالگرد پدر جنایتکاران علی‌مزاری به مزار آمدند و دوستم با استفاده ازین فرصت ستونی از نیروهای مسلح خود را زیر نام اعزام به جبهه قندوز از راه حیرتان حرکت داد که با رسیدن به شهرک حیرتان این کاروان همراه با نیروهای ذخیره حیرتان یکجا در ۲۰ حوت ۷۶ علیه جنایتکاران وحدت جنگ نمودند و در نتیجه یک روز جنگ تمام پوسه‌های وحدت تصفیه و نصیر دیوانه قومندان جانی حزب وحدت با تقریباً یکصد نفر کشته و اجساد آنان به دریای آمو انداخته شد. در جنگ، چهار نفر از یک فامیل توسط اصابت راکت جان سپردند و حدود ۶۰ نفر از طرفین و اهالی شهرک حیرتان زخمی گردیدند. دوستم با تمام اموال ادارات و مؤسسات این منطقه را کاملاً چور نمودند که حتی سه نفر از غنیمت‌گیران مسلح در دفتر قومندانی آن شهرک به خاطر تصاحب یک چوکی گیت به گیت شدند.

فرای آنروز تفنگداران حزب وحدت در شهر مزار دست به جنگ شدیدی علیه مواضع ملیشه‌ها زدند. درین جریان ملیشه‌ی قوای سرحدی، شرکت تیل‌کشی، ریاست نفت و گاز، ریاست امنیت دولتی، خانه دوستم، منزل حیدر جوزجانی و آپارتمان دوستم خود را به نیروهای «حرکت اسلامی» حزب اسلامی و حزب وحدت اکبری تسلیم نمودند، چون قبل از تعرض، دوستم با گلو، سیدعلی جاوید سرپرست حرکت واکظمی مسئول سیاسی وحدت اکبری در مورد

خانه‌های مردم که در طول جنگ‌ها غصب کرده اند جابجا می‌باشند. مخصوصاً حزب وحدت تعداد زیادی از افراد مسلح خود را در خانه‌ها مخفیانه جابجا ساخته است.

این مسئله را مردم خوب میدانند که جنگ حتمی است و این بار جنگ خانه به خانه صورت گرفته و تلفاتی به مراتب بیشتر از شهر کابل به بار خواهد آورد. جمعیت و وحدت خلیلی یکطرف جنگ و جنبش، حزب اسلامی، حرکت و وحدت اکبری طرف دیگر را تشکیل می‌دهند. ● تعداد زیادی موترهای ایران که مال تجار را آورده بودند بعد از بازرسی توسط دوستم در شیرغان توقف داده شدند و از آنها مقدار زیادی اسلحه و مهمات جنگی بدست آمده است که دولت ایران به نوکرانش در مزار فرستاده بود.

● قرار شایعات حدود یک هزار نفر دوستم در ازبکستان تحت تعلیمات نظامی قرار گرفته اند و علاوه بر همه روزه مقدار زیادی سلاح و مهمات جنگی، غذای کانسرو، نان سیلو و دریشی نظامی از راه حیرتان به قوای دوستم میرسد. دوستم معاش قومندانان را به دالر می‌دهد و در شب عید به اکثر قومندانان خود از ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ دالر بخشش داده است حتی به بعضی قومندانان باندهای دیگر نیز از این صله‌بخشی‌ها کرده است.

● در شهر مزار تمام دفاتر ملل متحد و دفاتر دولتی بسته اند. مکاتب وجود ندارد. کاروبار تجارت بصورت کلی فلج بوده بیکاری تمام اقشار مردم را فرا گرفته و مردم به انواع امراض روانی گرفتار اند. اکثر فامیل‌ها صرف یک بار در ۲۴ ساعت نان می‌خورند. گدایی اطفال و زنان جوان بیشتر شده است. هیچ فامیلی از مردم قادر نیست و نمی‌تواند صرف آرد یک روزه خود را خریداری کند. زردک غذای اکثر فامیل‌هاست.

خ. د.

از عطاخان سرجنایتکار

یک‌کده از مردم مظلوم و تپاه شده مزار به سران جهادی عارض میشوند که به خانه‌هایشان دزدان جهادی آمده و به اهل خانواده تجاوز نموده‌اند. خاینان از آنجمله استاد عطاخان به این سوختگان لطف می‌کند که «اگر تکرار شد به این نمبر تلفن یا آن نمبر تلفن ستلایت همراهی من تماس بگیرید»

سیلی خوردن یک جنایتکار وحدتی

به تاریخ ۱۶ سنبله ۷۶ در منزل تحتانی مارکیت جوزجانی شهر مزار افراد مسلح وحدتی با موهای دراز و پاچه‌های بلند داخل دکانی

خ.د.

سگان پاچه گیر وحدتی شپش می فروشند

در مسیر راه مزار - بغلان افراد مسلح وحدت در فاصله‌های مختلف پوسته‌هایی را جهت «امنیت» ساخته اند. در یکی از پوسته‌ها بعد از آنکه در یور پول معین را تسلیم نمود، یکی از تفنگداران به او گفت: «خلیفه دستت را بمن پیش کن» در یور دستش را پیش کرد. فرد مسلح چیزی را در کف دست وی گذاشت و گفت: «اینها را نگه کن امانت کسی است». در یور متوجه شد در دستش چهار دانه شپش است. با نفرت شپش‌ها را دور انداخت. هنوز تعجبش تمام نشده بود که فرد دیگری از آن جنایتکاران بیمار اشاره توقف داده نزدیک آمد و گفت: «امانت را چه کردی؟» در یور بیچاره گفت: «نفهمیدم با دار منظورت چیست؟» فرد مسلح جدی تر شد و غرید «زود شو امانتت را پیدا کن هر دانه‌اش را یا زده لک افغانی خریده ام» بعداً در یور و مسافران مطلب را دانستند و فکر کردند که اینهم شوخی‌ای است جهادی. در یور خندید و گفت: «او بابا مرا وارخطا ساختی که کدام امانت ... شپش‌ها را می‌گویی؟» فرد مسلح گفت: «بلی زود شو وقت ندارم»، خلاصه اینکه در یور بدبخت چند لگد و قنداق خورد و چهل لک افغانی «قیمت» شپش‌ها را پرداخت تا از شر آن سگ دیوانه نجات یابد. در یوران و یک تعداد مردم به لت و کوب عادی شده اند و فقط خوش اند که زنده به خانه می‌رسند.

جاوید بگوید که «از مدت‌ها برای ما یک وند رسیده، برو برادر این حق ماست.» بعداً رئیس صاحب به گارنیزون اطلاع می‌دهد. ولی دزدان و اوباشان دزدگیر گارنیزون به سرکردگی علم سیاه زمانی می‌رسند که وندگیران حق شان را برده بودند. آنگاه افراد گارنیزون مسئولیت امنیتی تفحصات را می‌گیرند. رئیس بیچاره و نام نهاد باز هم درد دل می‌کند: «شبه‌ها با استفاده از تاریکی افراد امنیتی گارنیزون داخل تحویل خانه‌های ریاست مثل سگ شکاری بومی می‌کشند تا اگر از دزدان دست اول چیزی باقی مانده باشد.»

هنوز وضع نورمال نشده بود که قوای توپ‌خانه دوستم به سرکردگی شیر عرب یکی از قومندانان خونخوار آن ساحه راهایش کود و برق را محاصره نموده و پوسته‌های امنیتی حزب وحدت را زیر آتش گرفت. در جریان درگیری ۳ نفر از حزب وحدت کشته، یک نفر زخمی و ۸ نفر مسلح آنان فرار نمودند و قومندان وحدتی بنام مبین نیز از بین رفت. دامنه جنگ به شیخ آباد دهادی و قلعه جنگی کشیده شد. در شیخ آباد بعد از دو ساعت مقاومت ۳۰ نفر اسیر و ۴ کشته بجا مانده و طیاره‌های دوستم فرقه ۳۰ وحدت واقع در قلعه تخته‌پل را بمباران کردند. فردای آن روز لعل محمد معاون دوستم از منطقه شیخ آباد دیدن می‌کند و بعضی از اموال قلعه جنگی را که در ماه سنبله ۷۶ با آمدن طالبان توسط افراد حزب وحدت ربوده شده بودند دوباره مصادره می‌کنند. همچنین از خانه سیدکاتب آمر مالی حزب وحدت ۲۷ پایه یخچال بیرون آوردند. لعل پهلوان فرمان تاراج تمام اموال منازل آن محل را صادر می‌کند. بعد افراد مسلح شیر عرب کلیه ساکنان آن منطقه را بیرون کشیده و اموال آنان و نیز دروازه، کلکین و سرتاق‌های منازل را تاراج می‌کنند. جنگ موقتاً خاموش می‌شود ولی شهر و نیروهای

گوش مالی محقق وحدتی به تفاهم رسیده بودند. درین زد و خوردها تقریباً ۶۰ نفر از ملیشه‌ها کشته و متبای فرار کرده و یا اسیر شدند و نیز حدود ده نفر از مردم بی‌دفاع به هلاکت رسیده و حداقل ۳۰ نفر زخمی گردیده و خسارات زیادی به مناطق مسکونی وارد آمد. نیروهای طرفین در خارج از شهر در دوراهی حیرتان صف‌آرایی نموده بودند که با پرواز طیاره بم افغن دوستم، محقق هیئت صلح را به سرکردگی سیدعلی جاوید، کاظمی، خلیلی، ربانی و سایر لاشخواران جبهه متحدشان نزد قومندان عمومی صفحات شمال فرستاد تا آتش بس برقرار شود و سرانجام موقتاً آتش سگ‌جنگی خاموش شد. ولی مردم با پیدا شدن سر و کله مکروب مشهور جهادی گلبدین روزهای خونین‌تری را پیشبینی اند. در جریان این سگ‌جنگی‌ها حدود هفتصد منزل، دکان، شرکت و مؤسسه داخلی و خارجی به شمول دفتر صلیب سرخ، شفاخانه دوصد بستر، ریاست نفت و گاز شمال، منزل دوستم، خانه حیدرجوزجانی، منزل شاروال عمری، منزل کامگار، آپارتمان دوستم و نقاطی ازین قبیل را به وند (غنیمت) اسلامی خود درآوردند. جالب اینست که رئیس نفت و گاز بزبان خود اقرار داشت که در ختم جنگ حدود پنجاه نفر مسلح از حرکت و وحدت اکبری داخل تصفحات گردیده تعدادی موتر برمه کاری را می‌برند و تعدادی دیگر میز و چوکی را. رئیس مذکور با غرور ادامه می‌دهد که ناچار شد به محقق و سیدعلی جاوید معاون صاحب صدارت عظمی دولت اسلامی و شاه‌جانکشتی (ربانی) تلفن کند که تمام هستی تفحصات توسط افراد مسلح تان بار شد. آنان مسئولانی را بنام نوری و رفیعی فرستادند تا جلو سارقین را بگیرند. غنیمت‌گیران سپاه دولت اسلامی در اولین برخورد به مسئولان شان در حضور رئیس صاحب گفتند به

اینان دست به دزدی و چور میزنند. وقتی داخل دکانی میشوند جنسی را که میخرند اول پولش را نمی‌پردازند و اگر هم بپردازند بیش از یک بر چهار آن نخواهد بود.

اینان با دزدان و فواحش در ارتباط نزدیک اند. وقتی مردم سارقی را دستگیر می‌کنند و نزد آنان می‌آورند این دزدان مو دراز جهادی سارق را را می‌کنند. و همینطور اگر فاحشه‌ای به آنان معرفی شود عین برخورد را با وی می‌کنند چون خود جزء فواحش و دلالان اند. اینان عصرها با خریطه‌های بزرگ به مندوی رفته و از هر کراچی میوه و ترکاری «حق» می‌گیرند. و اگر کسی به آنها مال گنبدیده و یا خراب بدهد فردا وی را در مندوی نمی‌مانند.

فیرهای بی‌جای انواع سلاح‌ها به منظور خودنمایی و ترساندن مردم از کارهای روزمره آنان است که بعضاً باعث تخریب منازل و دکانها گردیده و یا افراد بی‌گناه در اثر آن کشته می‌شوند. زد و خورد میان این عناصر فاسد بر سر تقسیم مال غنیمت هر چند وقت بعد حتمی است و جسد آنی که کشته می‌شود مثل لاش سگ در سرک باقی می‌ماند.

تمام مصارف قرارگاه و یا پوستانه‌های امنیتی از مردم به زور گرفته میشود. هر فامیل مجبور است بعد از یک یا دو هفته یک غوری پلو با گوشت به پوستانه روان کند. اینان فاسدترین اشخاص جامعه اند که جز قمار، شراب خواری، چرس، بچه‌بازی و تجاوز به دختران و زنان کار دیگری ندارند. و همانند خادایا ارزان و به آسانی در خدمت رهبران جهادی کثیفر و فاسدتر از خودشان قرار می‌گیرند.

حبیبه

انزجار اهالی مزار از خاین تیزاب‌پاش

آقای گلبدین بعد از ورود به شهر مزار در اواسط دلو ۷۶ در پوهنتون آن شهر محصلان و استادان را مورد خطاب قرار داد که با بی‌اعتنایی حاضران مواجه شد. در جریان سخنرانی وی چند بار به صدای بلند گفته شد: «همین تو بودی که کابل را ویران کردی؛ راکت پرانی هایت فراوانش مردم نشده است.»

از آن به بعد تیزاب‌پاش جنایتکار اصلاً جرأت نکرد در مجامع فرهنگی حاضر شود.

او پس از قیام مردم مزار شریف، فراوان کوشید تا از ناراضیاتی مردم سوءاستفاده و بهره‌برداری سیاسی نماید. چنانچه در عید قربان در روضه گپ زد تا موقف و حیثیتی برای خود دست و پا نماید. وی از خواست مردم بلخ دایر بر خلع سلاح شدن تمامی گروههای مسلح «طرفداری» نمود. اما از آنجاییکه مردم قیمتی به این سرخاین جانی قابل نیستند به حرفهایش وقعی نگذاشتند.

حزب وحدت در محاصره کامل نیروهای دوستم قرار می‌گیرند. مردم مزار که از بیکاری، فقر، گرسنگی، بی‌امنیتی، اختطاف و چور و چاول افراد مسلح به ستوه آمده بودند مجبور به قیام غیر مسلحانه شدند. در جریان جنگ مواد غذایی، البسه، مهمات و سلاح ثقیله و خفیفه مستقیماً از ازبکستان به شهر حیرتان برای دوستم می‌رسید. همچنان طیاره‌های ایران از طریق میدان هوایی مزار همه روزه به سگان وحدتی خود مهمات می‌رساند. خلاصه دو طرف جهت تحکیم مواضع خود برای جنگ خانمان سوز دیگری در تلاش اند. مردم صفحات شمال بویژه ساکنان مزار شهر را به علت بیکاری، قیمتی و بی‌امنیتی ترک می‌گویند و می‌دانند که سرنوشتی خونبار مثل کابل در انتظار مزار خواهد بود.

رضا

جرم پشتون بودن و فرصت مساعد برای «آقای محقق»

راسته غوربندی‌ها قسمت مهمی از بازار شهر مزار شریف است که اجناس به شکل عمده در آنجا به فروش می‌رسد. اکثریت دکانداران آن بازار را مردمان پشتون تشکیل میدهند.

بعد از آنکه طالبان در شهر مزار شریف شکست خوردند، دکان‌های راسته غوربندی‌ها قفل شده و صاحبان دکانها خانه نشین شدند. چون برای مخالفان طالبان راپور داده شده بود که تعدادی از دکانداران راسته غوربندی‌ها با طالبان ارتباط دارند و آن عده که مصروف کار بودند به جرم پشتون بودن هر روزه تحت بازرسی، تحقیق و کوب قرار می‌گرفتند و یا اختطاف می‌شدند. بعد از چندی که حوصله دکانداران به سر رسید و زندگی‌شان را در خطر دیدند با ساده‌دلی به محقق مسئول حزب و وحدت پیشنهاد کردند تا از آنان مراقبت به عمل آید. محقق ۱۰ تن از افراد خود را مسئول امنیت آن بازار مقرر کرد.

با گذشت چند روز عادت افراد محقق عود کرده خود شروع کردند به دزدی و از دکانداران خواستند که روزانه هر کدام باید ۵۰۰۰۰۰ افغانی به آنان بدهد در غیر آن امنیت‌شان گرفته نمیشود. وضع به همین ترتیب پیش میرفت و مردم آنقدر به ستوه آمدند که مجدداً به محقق پیشنهاد کردند که افراد امنیتی را نمی‌خواهند.

وقتی لومپن‌ها مأمور امنیت شهر می‌شوند

افراد امنیتی گارنیزون با موهای دراز و گویچه‌های چرکین و ژولیده در کوچه‌ها و سرک‌ها ایستاده اند و ظاهراً وظیفه برقراری امنیت داخل شهر را به عهده دارند. ولی اگر حادثه‌ای رخ دهد از همه پیشتر

اسد

سگ و پشک شدن جهادیها

به تاریخ ۲۰ جدی ۷۶ عبدالله یکی از سرگروپ‌های حرکت اسلامی با عده‌ای از جهادی‌های هم قماش سرگرم قمار در قمارخانه حرکت اسلامی بودند که افراد مسلح گارنیزون داخل خانه گردیده و آنان را مانع میشوند.

عبدالله با افراد مسلح درگیر شده که در نتیجه یک نفر از تنگدازان گارنیزون زخمی و حرکتی‌ها فرار نمودند. وقتی علم سپاه مسئول گارنیزون (از قومندانان سفاک جمعیت) از جریان مطلع می‌شود به سیداسد قومندان حرکت اسلامی مخایره نموده وی را از جریان سگ جنگی با خبر و خواهان حل مسئله می‌شود. سیداسد، عبدالله را از اتاقش کشیده به قرارگاه میبرد و بعد از گفت و گو عبدالله را زیر مشت و لگد می‌گیرد. عبدالله در انتظار افراد قرارگاه به سیداسد به زبان جهادی دشنام زن و فرزند میدهد. سیداسد هم که مثل سگ دیوانه دهنش کف کرده بود عبدالله را به موتر داتسن بسته و به چارراهی‌های شهر مزار و اطراف روضه گشتانده و بعد او را نیم جان به دروازه گارنیزون شهر پیش پای برادر جهادی‌اش علم سپاه پرتاب میکند.

فراه

هاشم

شریعت طالبان برای طالبان نیست

به تاریخ ۸ ثور ۷۷ طبق فیصله محاکمه طالبان فردی به جرم قتل کاکاخسر خود توسط وارث مقتول در چمن لیس ابونصر فراهی باکارد ذبح گردید. در عین زمان خانم مقتول از مردمی که جهت تماشا آورده شده بودند پول جمع‌آوری می‌کرد. طالب بچه‌ای به نام داوود عضو خاد طالبان و خسرزاده اکبر نالان خادی مشهور دوران نجیب فرصت را غنیمت دانسته پول‌های زن مذکور را گرفته فرار می‌کند. مردم طالب بچه را از پشت لیس دستگیر می‌نمایند. وی بعد از سه روز زندانی بودن به اشاره رئیس خاد آزاد گردید.

پول کردن به شیوه جهادی

رحیم ولد طره‌باز عضو ریاست امرالمعروف، حمیداله خان معلم لیس ابونصر فراهی باشند قریه قلعه بهسود ولایت فراه را به اتهام

فروش چرس دستگیر نموده و به ریاست امرالمعروف می‌برد. حمیداله خان سه شبانه روز زندانی و مورد لت و کوب شدید قرار می‌گیرد که بالاخره در اثر اعتراض موسفیدان و ملاامام مسجد و با پرداخت ۲۲۵۰۰۰۰ افغانی از شر طالبان نجات می‌یابد.

طالبان فراهی و هلمندی یکدیگر را دریدند

بتاریخ ۲۱ حمل ۷۷ بین تیم فوتبال فراه و هلمند در چمن لیس ابونصر فراهی مسابقه فوتبال صورت گرفت که در نتیجه تیم هلمند مغلوب گردید.

بازی‌کنان تیم هلمند که شکست را نمی‌پذیرفتند بالای ریفری حمله نموده و زد و خورد شدیدی بین دو تیم صورت گرفت. ملاجلاد هلمندی رئیس ریاست عشر و ذکات فراه با افراد مسلح خود به طرفداری از تیم هلمند مداخله کرده و با قنداق تفنگ افراد تیم فراه را مورد لت و کوب قرار می‌دهد. طالبان فراه به سرکردگی ملاامان معاون لوای سرحدی، قیوم عضو برجسته خاد و ملاعبدالسلام موی دراز فیسنه فروش وارد صحنه شده به لت و کوب هلمندی‌ها می‌پردازند. بالاخره با مداخله معاون ولایت زد و خورد به پایان می‌رسد. سپس ملاقلندر اعلان می‌کند که بعد از این هیچ کس حق ندارد که در چمن لیس ابونصر ورزش نماید. طالب بچه دیگری مشهور به لنگک عضو امرالمعروف با استفاده از موقع به بهانه اینکه فساد از مکاتب برمی‌خیزد تمام کلکین هاودروازه‌های لیس مذکور را شکستاند.

بی‌ناموسی معاون امرالمعروف ولسوالی پشت کوه قلعه کاه

معاون آمریت امرالمعروف ولسوالی پشت کوه قلعه کاه با دسته‌ای از طالبان جهت جمع‌آوری کاه به قریه دسته‌گل می‌رود. افرادش مصروف جمع کردن کاه می‌شوند و خودش در یکی از کوه‌های قریه منتظر می‌ماند. در همین اثنا دختر ۱۵ ساله‌ای از حویلی خود جهت انجام کاری می‌برآید. معاونک بی‌ناموس بر دختر حمله کرده وی را کشان کشان به داخل حویلی خرابه‌ای در همان نزدیکی‌ها می‌برد. با چیغ و سر و صدای دختر همسایه‌ها خبر می‌شوند و معاون جنایتکار فرار می‌کند.

اقارب دختر نزد سیدنور آغا سرپرست ولسوالی می‌روند. ولسوال صاحب بعوض اینکه مسئله را پی‌گیری کند تمام اقارب دختر را به بهانه اینکه شما طالبان را بدنام می‌سازید زندانی می‌کند.

کن به تشریح شریعت پرداختند. سپس وقتی به اشاره سخنگو دزدان را از موتر پایین کردند، مردم تکان خوردند. متهمان عبدالمجید ۱۰ ساله و شاهپور سیزده ساله هر دو باشونده کابل بودند که به جرم دزدیدن یک سیر آرد به دوازده ضرب شلاق محکوم شده بودند.

صحنه‌ای نهایت دلخراش بود. ابتدا پیراهن را از تن شان کشیده و بعداً با قمچین‌های طالبی بر جسم نحیف شان به شدت و بی‌رحمانه کوفتند. عبدالمجید و شاهپور پیهم فریاد می‌زدند که «ما آرد را خریده‌ایم، ما رالت و کوب نکنید.» مردم از خشم بین خود می‌گفتند: «کاش به جای این طفل‌ها طالبان می‌بودند که چیغ می‌زدند و کسی چیغ شان رامی‌شنید.»

قادر

طالبانو د سپین غر مرمر هم و پلورل

د ۱۳۷۶ کال د قوس د میاشتی په نیمایی کی د ممالخیلو کلی ته نژدی د سپین غر په لمن کی د مرمر و تیری کشف شوی، چی د شریعت ټیکه‌دارانو (طالبانو) د دغو تیرو قرارداد په مخفیانه ډول د پاکستان سره کړی دی.

په دغه کان کی پاکستانی انجنیران او کارگران کار کاوی. ټولو ته روښانه ده چی د دغو تیرو عاید ټول بیرته د طالبانو جیبونو ته ورځی تر څو خلکو وژلو او خپل عیش او عشرت ته دوام ورکړی.

طالبی غلا

پا کټرو حیداله او معلم معیوب د لغمان ولایت د قرغیو ولسوالی اوسیدونکی چی اوس د ننګرهار د اولی ناحیې د مجبور آباد په کلی کی اوسیدو، د خپلی نفقی په خاطر د خراسان درملتون په نامه د خپل د کور څخه درملتون جوړه کړی وه. د ۱۳۷۷ کال د وری د میاشتی په ۲۵ نیټه د شپې لخوا وسله‌وال طالبان چی دوه کسویی چادری اغوستی وه د دواخانې قفلونه ماتوی او ټولی دوا گانې په بوجیو کی اچوی. کله چی د ناټوایی کسان چی د دواخانې خواته یی دکان درلود خبریږی، پر دوی غږ کوی خو د نوموړو مسلح طالبانو لخوا تهدیديږی چی خپل غږونه باسی. وروسته چی د دواخانې کسان خبریږی گوری دواخانه تشه ده سمدستی مأموریت ته اطلاع ورکوی مگر مامور صاحب چی خپل خوب کی وه ورته وایی: «سپارشی اوس زما خوب نیمگړی کیږی». سبا دوکسه جهادیان مشهور غله نیسی مگر پیر زر د ډالرو په واسطه خوشی کیږی. کله چی وحیداله او یعقوب ماموریت ته ورځی مامور ورته وایی چی په خپله دی غله پیدا

معاون آمریت امر بالمعروف بخاطر توجیه عمل خود همان روز مکتوبی به تمام مساجد قریه‌ها می‌فرستد با این مضمون که بعد از این زنان حق ندارند از جوی قریه آب ببرند و یا بخاطر رخت‌شویی به لب جوی بروند!

شاهد

دشمنی و عشق طالبی با تلویزیون و ویدیو

په تاریخ ۱۵ جدی ۷۶ «المعروف‌ها» تلویزیون و ویدیوهای مردم ادر چهارراهی شهر فراه سوزاندند. در این زمان ملا نورالدین ترابی وزیر عدلیه طالبان نیز در شهر فراه بود و این دستور را وی صادر کرده بود. او تعدادی از تلویزیون و ویدیوهای نو قابل فروش را فروخته و چند تایی غیر قابل استفاده را آتش زد تا مردم دیگر برای گرفتن آنها مراجعه نکنند.

جمیل

اجازه نامه‌های پنج هزاری

طالبان شیوه جدیدی برای اخاذی از مردم پیدا کرده اند. مقام ولایت فراه اعلان داشت کرد که هر فردی که جهت تجارت تیل، آرد و سایر مواد به مرز ایران می‌رود باید به مدیریت بانک فراه جهت اخذ اجازه‌نامه مراجعه نماید در غیر آن حق تجارت ندارد. تاجران با پرداخت ۵ هزار افغانی اجازه‌نامه را از مدیریت بانک اخذ می‌دارند.

ننگرهار

ذبیح

شلاق خوردن کودکان

به تاریخ ۱۹ جدی ۷۶ در شهر جلال‌آباد از سوی موظفین امر بالمعروف اعلان گردید که ساعت ۲ بعد از ظهر دو تن از دزدان حرفه‌ای در محضر عام مجازات شرعی می‌شوند و از مردم خواستند تا در چوک مخابرات جمع شوند.

در محل موعود موتر داتسن «طلبه کرام» که دلولد سپیکر بزرگ در آن نصب بود توقف کرد. چند طالب طبق معمول با صحبت‌های خسته

سایر مناطق

کمی، او د طالبانو نوم دی نه بدوی. په داسی حال کی چی غله ټولو ته معلوم وو مگر د میچا د خولی څخه هیڅ غږ اوچت نشو.

ر.ف.

مجازات تجاوزکاران طالبی
توسط جوانان آزاد یخواه

شب ۱۱ جوزای ۷۷ در قریه عربها مربوط ناحیه سوم شهر جلال آباد عروسی پسر سلطان جان برپا شد. تقریباً یازده شب فضل الرحمن «کوتوال» معاون امریالمعروف با افراد مسلح خود داخل حویلی سلطان گردیده و بلافاصله به لت و کوب حدود ۴۰ جوان که مصروف تماشای تلویزیون بودند پرداختند.

جوانان هم که از رذالت فاشیست‌های مذهبی خون‌شان به جوش آمده بود، برق خانه را خاموش نموده تمام طالب بچه‌ها را خلع سلاح و چنان لت و کوب کردند که از سر و بینی آنان خون جاری شد. در جریان لت و کوب معاون صاحب فریاد می‌زد: «سلام بر همه دیگر بس است فلج شدیم.»

جوانان دلیر و آزاد یخواه بعد از لت و کوب مفصل فاشیست‌ها، آنان را رها می‌کنند. اما نیم ساعت بعد سه موتر پر از طالبان مسلح جهت انتقام‌گیری به محل حادثه می‌رسند لیکن هیچ کس را نیافته و تنها دو جوان را با خود می‌برند.

فردای آن شب موسفیدان قوم عرب نزد رئیس امریالمعروف رفته تقاضای رهایی دو جوان را می‌نمایند. رئیس جاهلان در حالیکه لباسهای خون آلود و پاره پاره طالبان را نشان می‌داد فحاشی می‌کرد. موسفیدان به دشنام‌های رئیس توجه نکرده گفتند: «فکر می‌کنیم که دو تخم ما گنده است و این دو جوان از شما باشد» و دفتر رئیس را ترک نمودند. دو روز بعد رئیس امریالمعروف دوباره موسفیدان را خواسته و برایشان می‌گوید: «به خاطر بینی خمیری هم که شده شما باید یک پایه تلویزیون و ویدیو کهنه به ما بدهید و دو جوان را بگیرید.» در ابتدا این پیشنهاد را رد کردند اما سپس در اثر التماس بسیار رئیس، آن را پذیرفتند.

روز بعد جارجی‌های امریالمعروف در کوچه و بازار قوله می‌کشیدند که ما شب قبل در عروسی پسر سلطان جان یک پایه تلویزیون و ویدیو را بدست آوردیم و آنها را در چوک پشتونستان جلال آباد سوزانیدیم! چون اکثریت اهالی منطقه از جریان مطلع بودند همه بر عمل احمقانه طالبان نبشخند می‌زدند.

امیر - نیمروز

طالبان حامی ملا عبدالغنی
منحرف و خیانتکار

به اصطلاح شاروال ولایت نیمروز ملا عبدالغنی از ولسوالی ارغنداب ولایت قندهار که با دسته‌ی مسلح خود درلیسه فرخی نیمروز جابجا شده است، نوجوانی را از سمت شمال جهت کساجویی در آن لیسه کوته قلفی کرده است.

همچنین ملا عبدالغنی فاسد شبی به خانه خسرو حمله کرده و پسر خرد سالش را با خود می‌برد. خسرو و اهالی منطقه شدیداً به «مقامات» طلبه اعتراض می‌کنند. طالبان که از اعتراض مردم هراسان شده بودند عبدالغنی را بخاطر خواباندن سر و صدا چند روز به صورت نمایشی زندانی کرده و سپس وی را با دسته‌اش مخفیانه به قندهار فرستادند.

صفدر - هرات

قومپرستی طالبی

به تاریخ ۴ ثور ۱۳۷۷ در جاده لیلای شهر هرات امریالمعروف طالبان مردم را به زور کیل و تفنگ به نماز می‌برد در حالیکه کهنه فروشان قندهاری که به روی سرک بساط داشتند از این امر مستثنا بودند. «عبدالمعروف» ناگهان با کیلی به شانه یکی از مهاجران مرغاب که از ملیت پشتون بود زد و پرسید چرا به نماز نمی‌رود. مهاجر مذکور با دلایل مختلف از رفتن به مسجد شانه خالی کرد و «عبدالمعروف» هم با کیلی او را تهدید می‌نمود. بالاخره مهاجر گفت: «او ملا صاحب زه هم بپشتون یم هراتی نه یم.» بعداً امریالمعروف او را رها نمود در حالیکه سایرین را مثل گله گوسفند به طرف مسجد جامع بزرگ شهر هرات می‌برد و کیلی را تکان میداد. من از قندهاری‌ای که بساط کهنه فروشی داشت پرسیدم چرا شما را به نماز نمی‌برد و او جواب داد که «ما زور خود را برای شان نشان دادیم.» اینکه کدام زور دقیق نفهمیدم.

پست الکترونیک (E-mail):

rawa@rawa.org

خواهد ماند؟

فتاح - غوربند

ک.ی. - تاشقرغان

خشم اهالی تاشقرغان

بعد از عید رمضان مردم تاشقرغان که از ظلم و ستم حرکتی‌ها به ستوه آمده بودند دست به سلاح برده و متحدانه علیه آن جانیان شوریده و پس از درگیری مسلحانه، ۵۰ نفر آنان را خلع سلاح نموده اسیر می‌گیرند و به قومندان شان می‌گویند که هرچه زودتر باید تمام نیروهای مسلح حرکتی شهر را ترک و به مزار بروند. حرکتی‌ها بخاطر خاموش ساختن خشم مردم ظاهراً می‌پذیرند ولی در خفا شروع به پایین کردن تمام تاشقرغانی‌های مسافر از موترهای مزار نموده و نیز تعدادی از ریش سفیدان را از قریه‌ها اسیر می‌گیرند (مجموعاً ۱۵۰ نفر). بالاخره در اثر مداخله تنظیم‌ها اسیران تبادل شده و گروهی از حرکتی‌ها از تاشقرغان اخراج می‌گردند.

ق.س. - خیه

در لباس «طلبه کرام»

من از پاکستان به دیدن سرزمینم که پایمال بدمستانی از تبار روس و لگد مال خرمستانی گریخته از قرون وسطی شده بود رفتم. زمانی که به خیه رسیدم توسط دوست طالب خود توانستم بوسیله دانشمندان گران قیمت، مجلس با لباس طالبی و مسلح به کلاشکوف به گشت و گذار در کتر، گردیز، اسمار (خط اول جنگ) و



عده‌ای از هموطنان پیکار و بی‌پناه مادر زندان‌های هرات و متهم به دزدی

طالبان این نگویند بخت‌ترین افراد را در زندان می‌اندازند تا بر دزدی‌ها و تبهکاری‌های خود و برادران جهادی شان سرپوش گذارند.

ستم کاران طالبی و اهالی آواره چارده غوربند

مردم آواره چارده غوربند در اوایل زمستان ۷۶ که از یک طرف تحت حملات راکتی حزب وحدت خلیلی و اکبری و از جانب دیگر زیر رگبار مسلسل‌های طالبان قرار داشتند، بعد از تلفات جانی و مالی بسیار مجبور به ترک دیار شدند. همه بدون تنپوش کافی و آذوقه و با دست خالی در زمستان از راه‌های نهایت صعب‌العبور کوه‌های پربرف بعد از طی بیش از صد و پنجاه کیلومتر مسافت با پای پیاده و تلف شدن بیش از ده طفل در طول راه، خود را به کابل رساندند که اکثر آن‌ها جای بود و باش داشتند و نه اقاری.

در حین گرسنگی و سرما و مصیبت، قومندانان محمدقسیم موجب ماتم تازه‌ای بر مردم دریدر شد. وی بدستور قومندان عمومی جبهه غوربند عبدالواحد قندهاری، باید از هر فامیل یک نفر را جهت سوق به جبهه می‌گرفت و در صورت مخالفت هر فامیل باید مبلغ ۵ لک افغانی جریمه بپردازد. در حالیکه خانواده‌های آواره به پول حتی یک تابلت یا یک قرص نان حیران مانده بودند و کودکان و زنان در تاریکی شب در کوچه‌ها گدایی می‌کردند، سرانجام قسیم ستمگر و رهن توانست حدود ۷۵ نفر را در کانتینرها در قطعه‌ی ۳۱۵ محبوس و بعد از آماده ساختن طیاره آنان را به جبهه غوربند بفرستد.

صالح - هرات

طالبان همچو تجاوزکاران فاتح

دهها و صدها نفر در زندانهای مختلف طالبی در شهر هرات در بلاتکلیفی و بدون محاکمه بسر می‌برند. و حتی اطفال زیر ده سال هم از کیبل و زندان خلاصی ندارند.

اینان به جرم دزدی در یکی از زندانهای شهر هرات مدتها بدون محاکمه می‌پوسند، اما دزدان واقعی در موترهای مودل سال در شهر هرات پایین و بالا می‌روند و به حال مردم زندانی شده و بیرون زندان با سرهای تراشیده و ریش‌های انبوه و شکم‌های گرسنه و پاهای برهنه همچو تجاوزکاران فاتح می‌نگرند.

اما به طالبان باید گفت که خشم ملت ما فقط نام برآیدن انگلیسی و گورهای بیشمار روس‌ها را در افغانستان به یادگار گذاشت. اگر این خشم بار دیگر بپا شود، از شما که تف بیگانگان هستید چه باقی

جمال - لغمان

د واده په تنگ تکور کی طالبان وډبول شول

د ۱۳۷۷ کال د غبرگولي په مياشت کی د لغمان ولايت د علينگار د ولسوالی د «امر بالمعروف» رئیس مولوی ازادخان د خپلو کسانو سره د نورلام صاحب دری ته چی د واده، ساز او ساعت تیری مراسم پکښی روان وه، ورځی او د ځوانانو په وهلو او بی عزته کولو پیل کوی. سپین پیری ورته وایی چی مه کوی دا سه کار ندی مگر مولوی ازادخان یی نه منی. وروسته ځوانان په خپل منځ کی په پشه ای ژبی خبری کوی او وایی چی په طالبانو باندی باید دنیا تیاره کړو، نو هغوی خپلو ټوپکو کښی مرمی تیروی چی یو مرمی تیروی بله یی له ټوپک نه لاندی ځمکی ته لوپړی چی ټوله ځمکه له مرمیو څخه ډکوی او طالبان مولوی ازادخان په گډون دومره وهی او وسلی ورڅخه اخلی بیا وروسته د کلی سپین پیری راځی، مولوی او طالبان د هغوی نه خلاصوی چی په تیښته، ځان ولسوالی ته رسوی چی د ولسوال له توان نه هم هیڅ نه وه پوره.

شهر کابل پر دازیم.

اکثریت صفوف طالبان را خلقي ها، پرچمی ها، جهادی ها و پاکستاني ها تشکیل میدهند. با قاطعیت میتوان گفت که ۸۰ فیصد صفوف طالبان را غیر طالب و تنها ۲۰ فیصد را طالبان مدارس دینی در بر دارد. جای گرفتن در بین آنان بسیار ساده است.

وجود طالبان پاکستاني در میان آنان واقعیتی است در همه جا محسوس. زمانی که در جلال آباد بودم به تعداد ۴۰۰ طالب پاکستاني وارد شهر شده و بعداً گروه گروه به وسیله موترهای مسافربری به سوی تگاب گسیل شدند.

بیشترین رقم رشوه گیری ها در عدلیه و یا ریاست قضای طالبان صورت میگيرد. البته بصورت بسیار مخفی و محرمانه. یعنی قاضی و یا دیگر سران طالبان از طریق دلالتان به معامله می پردازند. واسطه در ارگان های بالایی و پایینی طالبان نقش مهم دارد. کافست با طالبی که بلند رتبه باشد و یا نه آشنا باشی تا از طریق وی از شکنجه یا حتی مرگ

به خاطر سلاح، نجات یابی بطور مثال: در منطقه خیوه به علت کوتاه بودن ریشم طالبی مرا با الفاظی از قاموس فاشیست های «کرام» تهدید کرد. اما زمانی که بایک طالب همراهم بود به سادگی از «امر به معروف» گذشتیم.

اتحراف جنسی و استفاده از چرس میان طالبان چیزی عادی و معمول است. روزی به ولایت کتر رفتم. در کنار دفتر والی اتاقی بود که طالبان کم سن و سال و خوش چهره با لباس های لوکس در آن بود و باش داشتند. به دوستم گفتم: «اینان نه جنگ می توانند و نه کارهای اداری را انجام داده میتوانند اینجا چه می کنند؟» دوست طالبم گفت: «اینان هم که تو شنیده ای طالب اند در میان خود هر چیز دارند. این طالبان خرد سن به درد کارهای دیگر شان می خورند».

زمانی به رادیو کابل رفتم هیچ اثری از آرشیف رادیو وجود نداشت. از پیرمردی ۵۰ ساله که در آنجا کار می کرد پرسیدم. «آیا کاست های قدیمی اینجا پیدا می شود؟» وی که ابتدا اعتماد نکرد گفت: «نه آنها را چه می کنی؟» ولی زمانی که دانست طالب نیستم با افسوس گفت: «بیچم وقتی که استیشن رادیو را می بینم مرا گریه می گیرد. اگر به خاطر لقمه نانی نباشد اصلاً به اینجا نمی آمدم. هیچ چیزی نمانده یکی همه هست و بود اینجا را چور کرد و فروخت و دیگری به نام اینکه شنیدن موسیقی کفر است تمام کاست ها را سوزاند».

جمال - لغمان

طالبان له خپل سیوری هم ویریری

د ۱۳۷۷ د غبرگولي په مياشتی کی د لغمان ولايت د علينگار د ولسوالی امنیه قومندان ملا عصمت اله د خپلو څو کسانو سره د یوی کشالې د حل لپاره د تنگی سیمی ته تللی وه. کله چی سپین پیریو سره خبری وکړی خو د هغوی خبرو ته څه اهمیت نه ورکوی نو بیا سپین پیری ورته وویل چی مونږ په دی سیمه کی دوه شورا گانی لرو، هر یوه د سپین پیریو او بله د ځوانانو تاسی خو مونږ سره توافق ته ونه رسیدی اوس نو د ځوانانو د شورا سره خبری وکړی. کله چی د ځوانانو له شورا سره کوی نوموړی کومی فیصلی ته سره نه رسیدی. ځوانان ورته وایی چی سمدستی دا منطقه خوشی کړی او که نه بیا د شکایت حق نه لری. امنیه قومندان سره د خپلو ملگرو په موټر کی سوریږی او د ولسوالی په لور حرکت کوی کله چی دوی په پیر سرعت سره روان دی گوری چی په لاره کی یو تعداد کسان وایلیال کوی هغوی چی د قومندان د موټر سرعت او ورپسی د خلکو شور او غږ اوری، سرک ته راووځی. قومندان چی گوری نور کسان سرک ته راووتل، فکر کوی چی سرک راته کمین شوی دی موټر په سرک باندی پریږدی او خپله پیاده په منډه منډه ځان ولسوالی ته



یکی از صدها خانواده فقیر در شهر بزرگ بدخشان که در زلزله تمامی مردان خود را از دست داده و بیش از پیش در معرض بیدادگری و بی‌ناموسی بنیادگرایان قرار گرفته‌اند.

شد. در اثر بمباران حدود صد نفر کشته و بیشتر از آن زخمی گردیدند و تقریباً ۵۰ دکان از میان رفت. محل اصلی بمباران توت باغ بود که مزدحم‌ترین نقطه شهر تالقان به شمار می‌رود.

اجساد بی‌دست و پا بوسیله خرگادی‌ها به شفاخانه انتقال داده می‌شد و اهالی با چنج و فریاد دنبال عزیزان‌شان می‌گشتند و هر توت‌ه گوشتی را از زمین بلند می‌کردند تا مگر از پسر و دختر‌شان باشد.

اجساد به صورت دستجمعی به گور سپرده شدند و در هیچ خانه نبود که صدای ماتم شنیده نشود. □

با پوزش از دوستان ذیل که چاپ مکمل و یا بخشی از گزارش‌های‌شان به شماره بعد موکول شد: عبدالله - کابل، زرلشت - کابل، کاوه - کابل، ستاره - کابل، مستوره - کابل، طارق فیضی - مزار، م.ش. - کندز، لیلا - جاغوری و عبید - جاغوری.

رسوی او ولسوال ته وایی چی د تنگی خلک د حکومت په مقابل کی پاڅیدلی او بغاوت یی کړی دی. ولسوال چی یو نفر لیږی چی وگوری څه خبره ده سپین‌ریزی ورته وایی چی هیڅ خبره نده قومندان صاحب له خپله سیوری ویریدلی وه.

ری. - تخار

بلای طبیعی و طالبی تخار را به ماتم نشانند

در اواسط دلو نزدیک‌های شام توفان شدیدی فضای رستاق را دربرگرفت و زلزله وحشتناکی شهر را لرزاند که در اثر آن حدود ۲۰۰ قریه کاملاً از بین رفت. در حالیکه برف‌باری شدیدی هم جریان داشت مردم همجوار قریه‌های تخریب شده با بیل و کلنگ به کمک آسیب دیده‌ها شتافتند. قریه‌های آسیب دیده عبارت‌اند از غنچ، کذر، خواجه خیرآب، گنده چشمه، بندیر، جرائیل، رستاق، دشت چنار، ایل کیشان، دبوری، آیزان، بیخا و زاهان.

چون کمک‌های موسسات خیره به تاجک‌ها که بیشترین آسیب و مصیبت زلزله را نصیب شده‌اند نمی‌رسد و همه به جیب قومندان‌های ازبک و گداهای آنان سرازیر می‌گردد، تضاد بین این دو قوم بسیار حاد شده است.

هنوز اهالی شهر تالقان از ماتم عزیزان خلاص نشده بودند که به تاریخ ۲۹ ثور سال جاری ساعت ۱۰ صبح انفجاری مهیب شهر تالقان را یکبار دیگر تکان داد و به تعقیب آن صدای طیاره‌های طالبان شنیده



حالا پدر کلان، غم برباد رفتگی را در شهر زلزله‌زده‌ی بدخشان باید با تنها نواسه گکش تحمل کند.

در شماره های آینده

○ که نبی مصداق دیوی فاحشی چیر سترگی توب و نلری

باید دکابل د بنخو تخه عذر و غواری

○ گفتاران در «خانه ی عقاب»

گزارشی بر اساس فلمی از مجلس منصور نادری (سیدکیان)
با شرکت ظهور رزمجو، لطیف پدram و دیگر خاینان خادی - جهادی

○ مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک

نوشته ی آذرویه

○ «شهر پنج ضلعی» پنبه ای به روایت منتقدی پوشالی

نگاهی بر ستایش نامه ی حسین گل کوهی بر مجموعه ی شعر «تا شهر پنج ضلعی آزادی» از واصف باختری

○ ...و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر

اشاره ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن شرق

○ رسول امین خواستار چه نوع فاشیزم است؟

○ «حرفی در دفاع از حقیقت» یا تلاشی بی شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟

اشاره ای به مقاله ی داکتر محمد عثمان روستا تره کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

○ «ادبیات کودکان» و کودکان ادبی

درباره مقاله ی «ادبیات برای کودکان و ادبیات کودکان» از محمد آصف معروف

○ اسرائیل تازه ترین خریدار میهن فروشان جهادی



درندگان جهادی و طالبی در اسلام آباد با هم «برادران» شدند!

ای دغلكاران شیطان، دیروز به نام اسلام علیه یکدیگر اعلان «جهاد» صادر کردید، امروز به فرمان پدرخوانده‌های امریکایی و پاکستانی یکدیگر را در بغل می‌گیرید و فردا باز به نام «اسلام و شریعت غرای محمدی» شکمبه یکدیگر را بیرون می‌آورید و... این دور نحس و شیطانی به قیمت ستمکاری و بی‌ناموسی علیه مردم ادامه خواهد یافت مگر اینکه دست پرتوان قیام مردم ما به حرکت درآمده و تمام شما جنایتکاران میهنفروش را از این خاک خسته و در خون تپیده، یکبار و برای همیشه چخ کند.